

امیدها و نویدها

امیدها و نویدها

مجموعه‌ی گفتارهای

دکتر شاپور راسخ



این کتاب باهتمام بنیاد فرهنگی نخل چاپ گردیده است.

E-mail: nehal@fundacionnehal.org

www.fundacionnehal.org

ای که گفتی علامت حق چیست
می کند حق، هر آن چه می گوید
محمد نعیم اصفهانی

امیدها و نویدها

مجموعه‌ی گفتارهای دکتر شاپور راسخ

بخش گفتارها از پیام دوست، رادیوی بین‌المللی بهائی

ویراستاری و چاپ کمپوتری: فرشته تیفوری حجازی تفریشی

تهیه‌ی سی‌دی: فرشاد ارجمندی

خط و نگارگری: ایرج مهین‌گستر

طرح جلد: EVA CELDRAN

به اهتمام بنیاد فرهنگی نحل، مادرید اسپانیا

انتشارات: بنیاد فرهنگی نحل

چاپ اول سپتامبر ۲۰۰۷

شماره‌ی بین‌المللی کتاب:

کلیه‌ی حقوق قانونی این کتاب برای بنیاد فرهنگی نحل محفوظ است

فهرست

- | | |
|-----|---|
| ۱ | پیشگفتار ناشر |
| ۲ | مقدمه‌ی مؤلف |
| ۶ | پیشگفتار هوشمند فتح اعظم |
| ۱۸ | گفتار اول: زن و صلح |
| ۲۸ | گفتار دوم: نهضت تقریب بین ادیان |
| ۳۷ | گفتار سوم: زبان کمکی بین المللی |
| ۴۸ | گفتار چهارم: پیشرفت دموکراسی و شناسایی حقوق بشر |
| ۵۹ | گفتار پنجم: جهان به عنوان منظومه‌ی واحد |
| ۷۰ | گفتار ششم: تلفیق تمدن مادی با فرهنگ روحانی |
| ۸۲ | گفتار هفتم: بشارت آموزش عمومی اجباری |
| ۹۵ | گفتار هشتم: عصر اطلاعات |
| ۱۰۸ | گفتار نهم: خلع سلاح عمومی |
| ۱۲۱ | گفتار دهم: بازگشت به طبیعت |
| ۱۳۰ | گفتار یازدهم: تقلید و تعصب |
| ۱۴۰ | گفتار دوازدهم: بشارت تندرستی برای همگان |
| ۱۴۹ | گفتار سیزدهم: طلایع ظهور عدل الهی |
| ۱۵۹ | گفتار چهاردهم: ظهور جواهر معانی از معدن انسانی |
| ۱۷۳ | گفتار پانزدهم: شناسایی مقام و حقوق کودک |
| ۱۸۴ | گفتار شانزدهم: هنر و زیبایی، دو نعمت خدایی |
| ۱۹۶ | گفتار هفدهم: ریشه‌کنی فقر و تعدیل معیشت |
| ۲۰۸ | گفتار هجدهم: نوید تغییر بنیادی در اوضاع جهان |

دکتر شاپور راسخ تحصیلات ابتدایی، متوسطه و دانشگاهی خود را در ایران آغاز کرد. پس از احراز دکترای ادبیات فارسی و لیسانس اقتصاد، عازم اروپا شد و فوق لیسانس علوم اجتماعی و دکترای جامعه‌شناسی را در دانشگاه ژنو سویس گذراند. مدت ۱۹ سال به تدریس در دانشگاه طهران و به موازات آن به مدیریت و معاونت سازمان برنامه مشغول بود و کتاب تعلیم و تربیت در جهان امروز و مقدمه بر جامعه‌شناسی ایران و مقالات متعدد در مجلات معتبر سخن، نگین و راهنمای کتاب محصول آن دوره است. وی در کنفرانس‌های متعدد بین‌المللی به نمایندگی ایران شرکت جست. قبل از انقلاب در سویس ساکن شد و از ۱۹۷۱ تا ۲۰۰۶ مشاور یونسکو در امور تربیتی بود و سه کتاب او را سازمان مذکور منتشر کرد که هر سه در شمار بهترین انتشارات آن سازمان محسوب شده‌اند: محتویات تعلیم و تربیت، نگاهی به سواد آموزی و تعلیم و تربیت و فرهنگ صلح. او مأموریت‌های مختلفی برای اصلاح نظام تربیتی در کوویت، عمان، سیشل انجام داده است. ایشان حدود ۱۰ سال عضو محافل روحانی ملی بهائی در ایران و سویس بوده و دوازده سال عضویت هیئت مشاورین (بهائی) قاره‌ی اروپا را داشته است. همسر ایشان، دکتر مه‌ری راسخ، در زمینه‌ی تعلیم و تربیت و مشاوره در امور کودکان و خانواده و روان‌درمانی و خدمات مشابه بسیار فعال بوده است. ایشان دارای دو فرزند مقیم امریکا و اروپا هستند.

پیشگفتار ناشر

خواننده‌ی عزیز!

بنیاد فرهنگی نحل افتخار دارد که یک مجموعه‌ی سودمند و آگاهی بخش از سخنرانی‌های استاد محترم، جناب دکتر شاپور راسخ را تقدیم تشنگان علم و دانش نماید. کتابی که در دست شماست، تمامی گفتارهای این استاد گرامی است که از رادیو پیام دوست تحت عنوان «امیدها و نویده‌ها» پخش گردیده است و ایشان همین عنوان را نیز برای کتاب خویش پذیرفتند.

دکتر شاپور راسخ در این کتاب نه فقط خواننده را با مسائل جهان امروز آشنا می‌کند و ارقام، آمار و حقایقی را در ارتباط با نابسامانی‌های این دوره از تاریخ ما مانند مشکلات مربوط به زنان و کودکان، حقوق بشر، فقر، تمدن مادی، آموزش عمومی، دموکراسی، تندرستی نوع بشر و حفظ محیط زیست و غیره ارائه می‌دهد، بلکه در هر مورد راه حل مسائل را نشان داده، کلیدی بر گشایش معضلات و گرفتاری‌های بشر را نیز در دست نوبعدوستان می‌گذارد.

مرور و تصحیح تمامی گفتارها توسط ایشان، اصالت و درستی آن را به خوانندگان تضمین می‌کند. جهت سهولت بیشتر، سی دی این گفتارها با صدای خود ایشان ضمیمه‌ی کتاب شده است.

بنیاد نحل بر این باور است که مطالعه‌ی این مجلد سودمند برای همه‌ی خوانندگان، به خصوص جوانان عزیز مفید و مؤثر خواهد بود. از این روی در نظر دارد که این مجموعه را به زبان‌های دیگر نیز ترجمه نماید، تا آن دسته از دوستانی که به زبان فارسی آشنایی ندارند نیز از مفاد آن بهره گیرند.

به کلیه‌ی دوستان مطالعه‌ی این کتاب نفیس را توصیه می‌کنیم.

بنیاد فرهنگی نحل

ای که گفتنی علامت حق چیست
می کند حق، هر آن چه می گوید
محمد نعیم اصفهانی

مقدمه

نوید به معنی مژده است و امید آرزویی است که می توان به تحقق آن اطمینان داشت. در جهانی که دود تیره ی ظلم و بی عدالتی و دشمنی و پراکندگی و سرگردانی و درماندگی بر همه جا سایه افکنده، خوش بختانه این جا و آن جا جرقه های امید می جهد که افق های روشن آینده ای تابناک را نوید می دهد، آینده ای که از پرتو عدالت، صلح و محبت، همدلی و همبستگی، درخشش خواهد داشت، آینده ای که در آثار بهائی به خطوط جلی ترسیم شده و هم اکنون در عین آن که ناظر از هم گسیختگی نظم های گذشته هستیم، تجلی تدریجی آن را به صورت شکل گرفتن هسته ی یک نظم جهان شمول می توانیم دید.

در قلب قرن نوزدهم میلادی که جهان در مادیت، غفلت از خدا و معنویات، تحقیر انسان از سوی انسان، نژاد پرستی، ملیت گرایی افراطی، استعمار و استثمار، پرستش علم و انکار دین و اخلاق مستغرق بود، حضرت بهاء الله، بنیان گذار آئین بهائی، در پیام های عمومی خود، دنیای تازه ای را نوید دادند که در آن صلح و یگانگی بر پهنه ی کره ی خاک فرمانروا خواهد شد و معنویت و مادیت هر دو در بنیاد گذاری تمدنی جدید سهیم خواهند بود و افراد بشر و جماعات انسانی از حقوق متساوی برخوردار خواهند گشت و علم در

خدمت اعتلاء و رفاه مادی و معنوی انسان در خواهد آمد و به نوبه‌ی خود دین، اصول عقلانی و علم را ترویج خواهد کرد. به مصداق سخن شاعر توانا، نعیم اصفهانی که گفت:

ای که گفتی علامت حق چیست می‌کند حق، هر آن چه می‌گوید

تحولات عالم از زمان حضرت بهاء‌الله تا کنون همه گواهی روشن بر این حقیقت است که هر چه در بیانات مبارک‌اش اخبار و اعلام شده بود، اینک دارد جامه‌ی واقعیت می‌پوشد.

هنگامی آن حضرت و مبشر ارجمندش، حضرت باب، از آموزش عمومی سخن گفتند که هنوز در هیچ کشور عالم، حتی پیشرفته‌ترین آنها این امر به صورت تعلیمات ابتدائی اجباری وجود نداشت.

فرمان آزادی بشر که آن حضرت به بهای تحمل سنگینی زنجیر قره‌کهر در زندان سیاه چال تهران و تبعید و زندگی تحت الحفظ به مدت چهل سال صادر فرمود، پیشاهنگ همه‌ی کوشش‌هایی بود که برای الغای بردگی و شناسایی حقوق انسانی از جمله حقوق زنان و کارگران و دهقانان در سراسر جهان، خصوصاً ممالک شرقی به انجام رسید.

اراده‌ی آن حضرت به تشکل جهان برای حفظ صلح عمومی مقدمه و زمینه‌ساز همه‌ی اقداماتی شد که در جهت تأسیس مجمع اتفاق ملل و بعداً سازمان ملل متحد، به عمل آمد و نیز سر منشأ مساعی متوالی که در جهت خلع سلاح یا محدود کردن آن و برقراری معاهدات صلح و به وجود آمدن اتحادیه‌های وسیع اقتصادی و سیاسی مبذول شده است.

هنوز چند سالی از صدور الواح آن حضرت در لزوم قبول یک زبان و خط بین المللی، علاوه بر زبان مادری و ملی، نگذشته بود که نخستین زبان‌های نوشته بین المللی، چون ولاپوک و اسپرانتو، خلق شد و زبانی چون انگلیسی متدرجاً صورت زبان عمومی مخابرات و تجارت بین المللی گرفت. مشیت الهی بر این که همه‌ی زوایای کره‌ی ارض با یکدیگر مربوط شوند، پیدا شدن وسایل جدید ارتباط و مخابره و کاربرد امواج رادیویی و تلویزیونی از طریق ماهواره و بالأخره اینترنت را موجب گردید.

حکم تعدیل معیشت که در تعالیم حضرت بهاءالله مندمج بود و در آثار حضرت عبدالبهاء تشریح شد، سلسله‌جنبان طرح‌های گوناگونی شد که برای توزیع عادلانه‌ی ثروت و درآمد و مبارزه با فقر و اختصاص سهمی از تولید ملی ممالک غنی به منظور کمک به جهان سوم، یعنی دنیای در حال توسعه، به موقع اجرا درآمد.

دستور صریح آن حضرت به معاشرت بهائیان با اهل همه‌ی ادیان منشأ و مصدر این اندیشه شد که فکر انحصار حقیقت به یک دین خاص را باید کنار گذاشت و همه‌ی ادیان را گرامی باید داشت و بدین گونه بود که نهضت اکومنیسم یا تقریب مذاهب مسیحی و گفتگوی بین ادیان از همین آبشخور مایه گرفت.

تأکید حضرتش به همکاری و سازگاری علم و دین، حتی در ذهن متفکرانی که ترک دین را کرده بودند، اندیشه‌ی لزوم ایجاد ارتباط میان ترقیات علمی و فنی و اصول اخلاقی را القاء کرد.

در چنین مقوله‌ای البته می‌توان ساعت‌های طولانی سخن گفت. از این روی به خاطر رسید که شاید مناسب باشد، رادیوی پیام دوست در هر ماه ساعتی را به این بحث که امیدها و نویدها باشد، اختصاص دهد، ساعتی که در آن از تحولات جهان که مصداق تحقق اراده‌ی الهی برای این مرحله از تاریخ تکامل بشر است، گفتگو خواهد شد و نیز هماهنگی این تحولات را با طرحی که حضرت بهاءالله برای نظم آینده‌ی جهان ترسیم فرموده‌اند، مشخص خواهیم نمود.

به مناسبت، شعر فوق الذکر از محمد نعیم اصفهانی (۱۲۷۲ هـ ق - ۱۳۳۴ هـ ق)

تماماً درج می‌شود.

نقل از کتاب گلزار نعیم

عقل بی‌شبهه دین حق جوید	دل ز تقلید اگر کسی شوید
او نه می‌زاید و نه می‌روید	دانه‌ای را که دست صنع نکاشت
او نه می‌پاید و نه می‌پوید	صورتی را که کلک حق نوشت
او نه می‌بالد و نه می‌بوید	چون گلی را بسازی از کاغذ
او نه می‌نالد و نه می‌موید	ببلی را که آری از پر و بال
پنجه‌ی روزگار می‌شوید	ورقی را که دست حق نوشت
می‌کند حق هر آنچه می‌گوید	ای که گفتی علامت حق چیست
آن که در دین بهانه می‌جوید	هیچ مؤمن نشد به هیچ زمان
نگرود مرده، خیزد از ز تراب	نگرود گر پس از دلیل و کتاب

پیشگفتار

ادیب محترم هوشمند فتح اعظم

کتابی که در دست شماست، مجموعه‌ای از گفتارهای دانشمند بزرگوار، آقای دکتر شاپور راسخ است که طی دو سال پیش (۲۰۰۶-۲۰۰۵) از رادیوی بهائی «پیام دوست» نشر شده است.

موضوع این گفتارها به تمدن و دین و فرهنگ درهم آمیخته‌ی بشری ارتباط دارد که آقای دکتر شاپور راسخ آنها را با دیدی غیر عادی و با شیوه‌ای شیوا و نثری ساده و صحیح و زیبا با چیره دستی و دانائی گره‌گشایی کرده و چون رشته‌های پرنده و پرنیان به یکدیگر پیوند داده‌اند. این گفتارهای رادیویی به زودی شهرت یافت و نزد شنوندگان - مخصوصاً میان جوانان - مقبول افتاد و درخواست ادامه‌اش مکرر شد.

در این کتاب، نویسنده‌ی صاحب کمال، ما را از واقعیات عصر آشفته کنونی با خبر می‌سازد که تضادی که امروز بین دو جنبه‌ی حقیقت انسانی ما، یعنی جنبه‌ی جسمانی، و روحانی به وجود آمده است و بشر را چون دو سنگ آسیاب در میانش می‌فرساید، ناشی از آن است که از طرفی طایر فکرت و اندیشه‌ی بشر به فرازهای بلند پرواز کرده و چشم انداز وسیعی در مقابل ما گشوده است که تا یکی دو قرن پیش تصورش حتی در عالم خیال محال می‌نمود و از طرف دیگر، دین که در اعصار پیشین به منزله‌ی قوه‌ی محرکه‌ای برای جامعه‌ی انسانی بوده و ما را در هر زمان به تمدنی تازه رهنمون گشته، حال به عللی چند که بعضاً در این کتاب آمده، از حرکت بازمانده و چرخ گردانش به زنگار تحجر و انجماد دچار شده و از کار افتاده است و تا زمانی که بین این دو سیستم معرفت، یعنی علم و دین، جدایی باشد، جهان از بی سر و سامانی و آشفتگی و مصیبت و بلا رها نخواهد شد.

آقای دکتر شاپور راسخ در جای جای کتاب ذکر کرده‌اند که این مشکل جز با تجدید دین ممکن نیست و بشارت داده‌اند که با ظهور آئین بهائی گره از این مشکل

گشوده شده و زمینه برای آشتی بین آن دو فراهم آمده است. نویسنده، بشارت مذکور را با ذکر وقایع تاریخی و بحث‌های منطقی مدلل داشته است، به نحوی با تصویر روشنی که در مقابل خواننده می‌آورد، او را متعجب می‌سازد که: چگونه و چرا تعالیمی را که حضرت بهاء‌الله به این وضوح بیان کرده، معاصرینش همه را نادیده گرفته، حتی انکار کرده‌اند.

اما به نظر بنده جای شگفتی نیست، زیرا عامه‌ی مردم دین را مجموعه‌ای از مناسک و اوراد و آدابی می‌دانند که از پدرانشان به ارث برده‌اند و آن تقلید را از ترس عذاب یا از بهر ثواب یا فقط بر حسب عادت و پیروی از مراسم قوم و جماعت عامل می‌گردند. غالباً تابع سنت‌اند، نه طالب حقیقت و این داستان اکثر پیروان ادیان است. از آنجایی که این تقلید که هر قومی با تعصب به آن پای بند است، با یکدیگر تفاوت دارد، سبب گشته که میان مردم اختلاف افتد و جنگ هفتاد و دو ملت درگیرد و دین را که باید سبب الفت و اتحاد و محبت باشد، سبب تفرقه و عداوت و جنگ و ستیز نماید.

تعلق به تقلید و آئین نیاکان چنان در دل و جان مردمان رسوخ یافته که هر زمان که خداوند مهربان مربی و پیغمبری را برای راهنمایی جهانیان مبعوث فرمود، متولیان و کارگزاران آئین پیشین که عزت و قدرت و ثروت خویش را از راه دین اندوخته‌اند، بر ضدیتش برخاستند و کمر بر قتلش بستند و به کشتار پیروانش پرداختند، تا مبادا از شمار مریدانشان کاسته شود و مصالح و منافعشان نقصان پذیرد و این داستان در طلوع امر بهائی از افق ایران مکرر شد و امری که امروز در سراسر اقلیم عالم اکثراً شناخته شده است و با احترام از آن ستایش می‌کنند، در زادگاهش - کشور عزیز ما ایران - در پرده‌ی دروغ و بهتان پنهان ماند و چهره‌اش نزد هموطنان ما دگرگون جلوه کرد و ارباب تعصب و سیاست و علما و امرا درباره‌اش چنان افترا و افسانه‌های ناروا از فراز مسند و منبر منتشر و صد سال آنها را مکرر کرده‌اند که به باور بسیاری از ایرانیان در آمد و آنان را از تحقیق درباره‌ی امر جدید بازداشت. چنانکه می‌بینیم، مردم ایران جز معدودی از اهل انصاف در بند آن نیستند که از حقیقت این نهضت عظیم که از کشورشان برخاسته و در دل و جان چند ملیون از

مردم جهان نشسته، فی الجمله اطلاعی یابند و لااقل بدانند که آئین بهائی چه آورده و چه می گوید و قضاوت خویش را درباره‌ی امر بهائی بر پایه‌ی قول دشمنانش ننهند.

امروز علاوه بر اصحاب تقلید و تعصب که همیشه با کلام حق معارضه داشته‌اند، جمعی دیگر نیز هستند که با سواد شده، با مطالعه‌ی آثار دانشمندان جهان و آشنایی با مکاتب علمی و فلسفی گوناگون از انجماد فکری رسته‌اند. اغلب این دسته از هرچه به نام دین است، بیزارند، زیرا دین را به نحوی که بیشتر علمای آن تعریف کرده‌اند، سیستمی می‌دانند آغشته به خرافات و تعصبات و تزویر و ریا که جز ایجاد تفرقه و سیر به سوی انحطاط ثمری ندارد. از این روی چون امر بهائی را دین می‌دانند، از آن پرهیز می‌کنند.

بارها تجربه کرده‌ایم که وقتی آثار و تعالیم حضرت بهاءالله را بدون ذکر صاحب آن بر هموطنان خویش عرضه می‌داریم، همه تحسین می‌کنند و گاه حتی به خود می‌بالند که از یک ایرانی چنین آثاری پدیدار گشته، اما چون بگوییم که آن همه که شنیدند، از حضرت بهاءالله است، فوراً وضع تغییر می‌کند. اگر دیندار باشند، از روی تعصب و اگر از دسته‌ی دیگر باشند، از جهت نفرت از دین یا به سکوت می‌گذرانند و بی‌اعتنا می‌شوند، یا به قیل و قال و مناقشه و جدال می‌پردازند. هر دو از این غافلند که رسالت حضرت بهاءالله به نحوی که خود بیان داشته، آن نیست که فقط دینی بیاورد و نامی دیگر بر فهرست ادیان بیافزاید، بلکه آن است که در این عالم آشفته طرحی نو دراندازد و آدمی دیگر بسازد و نظم جدید جهان آرای بیافریند که اساسش الهی است و دامنه‌اش عالمگیر، نظامی که بشر را به سوی عصر زرینی سوق می‌دهد که پیامبران گذشته نویدش را داده و شاعران و عارفان و دانشمندان روشن ضمیر به ستایشش پرداخته‌اند.

محور تعالیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانی است. چنانکه می‌فرماید: «ای دانایان امم، از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است، تمسک جوید. این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است. از افتخار که سبب اختلاف است، بگذرید و به آنچه علت اتفاق است، توجه نمایید. نزد اهل بهاء افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است، نه به وطن و مقام. ای اهل زمین،

قدر این کلمه‌ی آسمانی را بدانید، چه که به منزله‌ی کشتی است از برای دریای دانایی و به منزله‌ی آفتاب است، از برای جهان بینایی.»

می‌دانید، زمانی که حضرت بهاءالله در نیمه‌ی قرن نوزدهم، وحدت عالم انسانی را اعلام فرمود، مفهوم «جهان» به معنای یک واحد مستقل در جامعه‌ی انسانی وجود نداشت و بزرگترین واحد اجتماع، در سیر تکامل تاریخ، محدوده‌ی وطن بود. مرام ناسیونالیزم به اوج خود رسیده بود. رقابت‌های ملی و وطنی رواج داشت و دولت‌های استعماری با هم درگیر بودند. در آن زمان وسایل ارتباط کتونی نبود. کشورهای همسایه کمتر از یکدیگر خبر داشتند، تا چه رسد به ممالک دور دست. ملاحظه کنید، حضرت بهاءالله با چه قدرتی و با چه اطمینانی مسیر تاریخ بشر را معین ساخت و گفت که این یک وجب کره‌ی زمین یک وطن و یک مقام است و ساکنان زمین همه اهل یک وطن‌اند. این مفهوم در کشوری مانند ایران اعلان شد که مردمش در نهایت انحطاط بودند. چنین جهش تاریخی در چنان زمانی و در چنان کشور عقب مانده‌ای فی الحقیقه معجزه است.

نه اهل وطن حضرت بهاءالله سخن او را پذیرفتند و نه دیگر کشورها بدان واقعی نهادند، زیرا آن را امری محال و یا شاعرانه می‌انگاشتند. اما حضرت بهاءالله با کمال صراحت و قدرت بشارت داد که چون اراده‌ی خداوند یکتا بر اتحاد عالم تعلق یافته، این اتحاد یقیناً واقع خواهد شد. اما در عین حال هشدار داد که وصول به آن هدف، یعنی وحدت عالم انسان، از دو راه صورت پذیر است و مردم دنیا باید به اختیار خود یکی از آن دو راه را برگزینند. یک راه سر تسلیم نهادن به حکم و رأی خداوند بی‌مانند است که در تعالیم بهائی تجسم یافته و دیگری طریقی است ناهموار و سخت و پر از مصائب و بلاهای ناگوار که بشر به دست خویش به علت اعراض و انکار مشیت الهی بر سر خود آورده است و این ممر آن قدر دوام یابد که تاب و توان مردم جهان را بفرساید و آنان را چنان سرگردان و مستأصل گرداند که راه فراری نیابند، جز آن که به اراده‌ی الهی تمکین نمایند و تعالیم امر جدید را در روابط بین خود و خدا و جامعه‌ی بشری به کاربرند.

اگر در زمان حضرت بهاءالله، مردم اصل وحدت عالم انسانی را امری محال یا خواب و خیال می‌انگاشتند، در زمان ما بعضی از نفوس، اوضاع نابسامان دنیا را که پر از جنگ و فقر و هرج و مرج و ظلم و ستم است، شاهد می‌آورند و از این روی اتحاد بنی آدم را ناممکن می‌شمارند. حال آن که این وقایع به ظاهر منفی، نزد بهائیان معنایی دیگر دارد و آنها را از وسایل حصول وحدت می‌شمارند. خوش بینی ایشان تنها از روی ایمان و اعتقادشان به صحت کلام حضرت بهاءالله نیست، بلکه وقایعی که از اول قرن بیستم تا به حال اتفاق افتاده، این نکته را مدلل می‌دارد.

عجیب است که در تاریخ بشری کلمه‌ی «جهانی» به عنوان صفت، اول بار در مورد جنگ به کار برده شد. می‌گوییم: «جنگ جهانی اول». تا آن وقت هیچ امری به عنوان «جهانی» توصیف نمی‌شد. باری آن جنگ «جهانی» با آن همه خرابی و کشتار و مضرات مستقیم و غیر مستقیمی که به بار آورد، منجر به تأسیس جامعه‌ی ملل گردید. البته جامعه‌ی ملل مجمعی نبود که متضمن و مروج اصول و تعالیم حضرت بهاءالله باشد، اما با وجود نقایص بنیادیش فایده‌ای که داشت آن بود که مسیر جامعه‌ی انسانی را جهت بخشید و آن را به راهی انداخت که در آینده‌ای بعید به مقصد وحدت عالم انسان منتهی خواهد شد.

چیزی نگذشت که جنگ جهانی دوم آغاز شد که می‌دانیم خرابی و دمارش چند برابر بیشتر از جنگ جهانی اول بود. با وجود این تمام آن صدمات و ناکامی‌ها، قدمی دیگر مردم جهان را به سوی مقصد مقدر به پیش برد و سازمان ملل متحد کنونی را به وجود آورد و با آن که سازمان ملل بسیار مانده تا به دستیابی اصول و روح تعالیم بهائی کامیاب شود، اما می‌توان دید که پس از فاجعه‌ی جنگ دوم، بشر قدمی دیگر در جهت اراده‌ی حق برداشته است.

پس می‌توان چنین نتیجه گرفت، این همه امراض، یعنی همه‌ی این جنگ‌ها و هرج و مرج‌ها و بلاها که امروز جهانیان را احاطه کرده نیز به همین وجه خواهد بود و سرگردانی و آشفتگی و بلایا و مصائب مانند کوره‌ی سوزانی است که قراضه‌های زنگ زده و

پراکنده‌ی انسان‌ها را می‌گذارد و ذوب می‌نماید، سپس آن را در قالبی دیگر می‌ریزد و آنها را به هم جوش می‌دهد، تا چهره‌ای دلنشین از او بسازد. بلی تمدن جهان‌گیر جهان‌آرای بشری نیز که حضرت بهاء‌الله پیش بینی فرموده، از بوته‌ی سوزان مصائب کنونی بیرون خواهد آمد.

مقصد این است که اگر امر بهائی را فقط با مفهوم شریعت مطالعه و تحقیق نمایند، حق مطلب ادا نخواهد شد و نکات باریک و دقیقی که به بعضی از آن اشارت رفت، در چنان تحقیقی نادیده و پوشیده خواهد ماند.

حال چقدر باید ممنون جناب دکتر شاپور راسخ باشیم که در این کتاب خواندنی «امیدها و نویدها» پژوهشی نو در آئین بهائی فرموده و چراغی فرا راه خوانندگان افروخته‌اند که بر آن حقایق مستور پرتویی اندازد.

«امیدها و نویدها» مجموعه‌ای از گفتارهای جناب دکتر راسخ در رادیو بهائی «پیام دوست» است و حاجت به ذکر نیست که چون گفتارها، هر هفته یا هر دو هفته یک بار پخش شود، مقید به قیودی است که گذشته از محدودیت وقت ارتباط گفتارها را با یکدیگر مشکل می‌سازد. با وجود این محدودیت‌ها، آقای دکتر راسخ با مهارت و کاردانی تحسین آفرینی که پیوسته ملازم ایشان بوده، توانسته‌اند تصویر روشنی از بعضی از جنبه‌های آئین بهائی در مقابل خوانندگان قرار دهند و به موضوع‌هایی بپردازند که معمولاً دیگر نویسندگان کمتر بدانها توجه داشته‌اند.

با آن که اصول و مبادی و تعالیمی که آقای دکتر راسخ از مجموعه‌ی آثار بهائی برگزیده و در هجده گفتار به آن پرداخته‌اند، دارای موضوع‌های متفاوت است، اما نویسنده‌ی دانشمند، آن موضوع‌های متنوع را چنان با هم تلفیق داده‌اند که بر خواننده آشکار می‌دارند که همه تار و بود نسجی واحد، یعنی وحدت عالم انسانی است که در کارگاه مشیت یزدانی بافته شده و به تدریج در پهنه‌ی جهان گسترده می‌شود. این کوشش پراج جناب دکتر راسخ یاد آور این بیان حضرت بهاء‌الله است که: «ای اهل عالم، فضل

این ظهور اعظم آن که آن چه سبب اختلاف و فساد و نفاق است، از کتاب محو نمودیم و آن چه علت الفت و اتحاد و اتفاق است، ثبت فرمودیم».

با توجه به بیان مبارک مذکور، آقای دکتر راسخ در فصول مختلف این کتاب، امر مهم دیگری را بر ما نمایانده‌اند که آن چه را که حضرت بهاءالله فرموده، نباید چنین پنداشت که انسانی دانشمند و عالم و دانا منبع آن تعالیم بدیع و والا گشته، بلکه حضرت بهاءالله آن چه بیان فرموده، نسبتش را به حق داده و فرموده که آن چه من گفته‌ام از من نیست، بلکه از خداست و نفوذش بر اثر قوای مکنونه‌ی الهی و روحی است که در اجساد کلمات دمیده شده و به آن حیات بخشیده.

کلام الهی - چنانچه حضرت بهاءالله بیان فرموده - از جمله دارای دو قوه است، یکی قوه فعاله‌ی محرکه‌ای است که کاروان ترقی نوع انسان را به حرکت می‌آورد و به پیش می‌برد و به مقصد می‌رساند و دیگری قوه‌ی دافعه است که هر مانع و رادعی را از میان برمی‌دارد و هر عامل مخالف و مهاجمی را مقاومت می‌نماید.

نکته‌ی دیگر آن که آقای دکتر راسخ در نهایت شیوایی واضح ساخته‌اند که ترقیات مادی بشر، هر چند سبب راحت انسان است، اما به تنهایی ضامن سعادت او نیست. امروز ترقیات علمی و صنعتی و فنی به درجه‌ای حیرت‌انگیز پیشرفت کرده است که حقاً بشر را به ستایش عقل و اندیشه و نبوغ انسان واداشته است و چون این پیشرفت‌های شگرف در مقابل جمودت فکر و مباحث بیهوده‌ی غیر منطقی قرار گیرد که بر گردن ادیان افتاده، سبب گشته که بشر به کلی از دین بریده و به خود مغرور گشته است، به حدی که به اصطلاح، دیگر خدا را بنده نیست.

آقای دکتر راسخ ضمن ستایش ترقیات حاصله‌ی جهانیان، مدلل می‌دارند و از آثار بهائی نقل می‌کنند که اگر مدنیت مادی از اصول روحانی و اخلاقی که سرچشمه‌اش دین است، غفلت ورزد، به مضرت افتد و شاهد سعادت حقیقی بر او چهره نگشاید. نویسنده‌ی دانشمند در این مقال مدلل می‌دارند که به همان گونه که باید از مبالغه درباره‌ی سهم علوم و فنون به عنوان یگانه کافل سعادت انسانی احتراز کرد، باید در مفهوم دین نیز تجدید نظر

نمود و اساس ادیان را یکی دانست و حقایقش را امری نسبی دانست و نه مطلق. و قبول کرد که دین باید متحرک باشد و تجدید شود، والا اگر ساکن و منجمد بماند، ما را از ترقی باز می‌دارد. اگر چنین نیاندیشیم، مفهومی که مردمان امروز از دین دارند، هرگز با مفاهیمی که چون علم و دانش و آزادی و بینش در میان مردمان متمدنی امروز متداول است، آشتی نپذیرد و این جدایی سبب مصائبی گردد که امروز ما را مبتلا ساخته است. آقای دکتر راسخ در این باره چه خوب نوشته‌اند: «وضع ادیان بزرگ با مسائل و بحران‌های درونی آنها چنان است که بازگشت به دین و روحانیت در دنیای حاضر به دشواری صورت می‌پذیرد. جامعه‌ی بشری هرچند نیاز به دین را احساس می‌کند، اما خواستار دینی است عمیقاً روحانی، عاری از وسوسه‌ی کسب قدرت سیاسی و مادی، موافق و سازگار با شرایط و مقتضیات دنیای امروز که عصر گشایش قلب‌ها، ذهن‌ها و مرزهاست، یعنی دینی جهان‌گرا و عاری از تعصب و همراه و هماهنگ با پیشرفت علم و عقل و به دور از سلسله مراتب غلیظ کلیسایی و مشوق مشارکت همه‌ی مردم در تمثیت امور خویش و فارغ از سلطه‌ی یک قشر یا طبقه‌ی خاص. آیا چنین دین و آئینی را کجا می‌توان یافت؟»

سؤالی را که آقای دکتر راسخ مطرح کرده‌اند، جوابش را در لزوم تجدید دین می‌توان یافت که در این کتاب قول دانشمندان معروفی نیز نقل شده که اذعان دارند در قرن حاضر چقدر تجدید قوه‌ی روحانی و احیای دین برای نجات بشر از ورطه‌ی کنونی لازم و ضرور است. البته هیچ یک از دانشمندان که در آرزوی تجدید و احیای دیانت‌اند، به امر بهائی اشاره‌ای نمی‌کنند، اما آنچه گفته‌اند، نشان می‌دهد که درد را تشخیص داده‌اند، ولی درمانی نیافته‌اند.

چه نیکوست که به این قبیل نفوس تیزهوش و دانشمند تعریفی را که ولی امر بهائی، حضرت شوقی ربانی، از آئین بهائی در بیانیه‌ای مرقوم فرموده، ارائه داد. ترجمه‌ی قسمتی از آن بیانیه چنین است: «جوهر تعالیمی که حضرت بهاء‌الله به عالم ابلاغ فرموده این است که حقایق دینی امری است نسبی و نه مطلق، ظهورات الهیه تسلسل دارد و تجدد یابد. جمیع ادیان بزرگ عالم اساسشان الهی است. مبادی و اصولشان کاملاً با یکدیگر موافق

است. آمال و مقاصدشان یکی است. تعالیشان جلوه هائی متنوع از حقیقت واحد است. وظائف و اجرائاتشان مکمل یکدیگر است. تفاوتشان فقط در تعالیم فرعی و غیر اساسی است. رسالتشان هر یک نماینده‌ی مراحل متتابع در تکامل جامعه‌ی انسانی است. هدف حضرت بهاءالله، پیامبر این عصر جدید و عظیم عالم انسانی، چنین است... که ظهورات سابقه را به اتمام رساند، نه آن که آنها را مضمحل سازد. سبب آشتی بین ادیان شود، نه آن که بر اختلافات معتقدات متضادشان که سبب انشقاق جامعه‌ی کنونی گشته، دامن زند.

مقصد حضرت بهاءالله هرگز آن نیست که انبیای گذشته را تحقیر نماید و تعالیشان را تخطئه کند، بلکه آن است که حقایق اصلیه‌ای که در تعالیشان مکنون است، از نو اظهار داشته، به نحوی بازگو نماید که با حوائج این زمان موافق و با استعداد مردمان مطابق و با مشکلات و علل و سرگردانی عصر حاضر متناسب و مربوط باشد...

آئین بهائی به یگانگی خدا و یگانگی انبیا معترف است و به وحدت و جامعیت نوع بشر معتقد و به این ندا منادی است که اتحاد عالم انسانی واجب، بل اجتناب ناپذیر است و به تدریج تحقق می‌یابد. آئین بهائی مدعی است که جز روح خلاق الهی که در کلام فرستاده‌ی یزدانی در این عصر جهان افروز سریان دارد، هیچ امر دیگری اتحاد نوع انسان را تضمین نتواند و تحقق نبخشد.»

«امیدها و نویدها» به ما نشان می‌دهد که در قرن نوزدهم بالاترین نقطه‌ای که سیر تکامل تدریجی تاریخ بشر که از خانواده شروع شده بود، به اعلی نقطه‌ای که رسیده بود، ناسیونالیزم بود. اما ضمناً ترقیاتی که در آن قرن پایه‌اش نهاده شد، بشر را مستعد ظهور تمدنی تازه نمود که در ظل آن دو سیستم معرفت، یعنی علم و دین با یکدیگر هماهنگ و همگام گردد و عدالت و قانون در جمیع شئون بشری حکمفرما شود.

آقای دکتر راسخ این مطلب را خوب پرورانده‌اند که تغییرات بنیادی که در جهان از زمانی مقارن با ظهور حضرت بهاءالله شروع شده است، امری تصادفی نیست، بلکه مرحله‌ای از مراحل طرح کلی و منسجمی است که مشیت پروردگار برای نوع بشر تدارک

دیده است و نویسنده‌ی چیره دست، ما را، متذکر می‌گردد که چگونه جبر زمان بشر را وادار کرده‌است تا در اداره‌ی امور خویش خواه ناخواه تعالیمی را که حضرت بهاءالله بیش از یک قرن پیش عرضه داشته، به تدریج قبول نماید. هرچند حال آنها را کاملاً به کار نمی‌برد، لااقل به لزومش معتقد است، ولی از اجرایش عاجز. گویی کاروان مدنیت بشر در سفر دراز خود حال باید به قطع مراحل صعب و دشوار پردازد و از فراز و نشیب‌ها و وادی‌های هولناک بگذرد، اما چون سفرش رو به مقصد است، باید صبر کند و رنج راه را تحمل نماید، زیرا اگر راه‌های دیگر را که به ظاهر سهل و آسان است، پیش گیرد، از مسیر خود منحرف می‌گردد.

«امیدها و نویدها» اثری است بیانگر این مطلب که مباحثی که در آثار و کتب مقدس بهائی آمده، همه موضوع‌هایی است که در عصر کنونی ما مطرح است، درباره‌ی محیط زیست و حقوق کودک و معنای آزادی و دموکراسی و جهانی شدن کره‌ی زمین و امثال آن بحث می‌کند.

معمولاً اکثر کتاب‌هایی که اهل ادیان در مباحث دینی خود می‌نویسند، در دفاع از دینشان است و به زحمت می‌کوشند، تا قوانین و احکام و مفاهیم و تعالیمی را که در دین آبا و اجداد خود دارند و امروز مخالف عقل و علم به شمار می‌رود، به نحوی توجیه نمایند و دل خود و مخصوصاً هم‌کیشان جوان خویش را خوش دارند و به زعم خویش آنان را از ورطه‌ی شک و تردید بیرون کشند.

اما «امیدها و نویدها» هرگز چنین نیست. آقای دکتر راسخ گفتارهای خود را برای معرفی امر بهائی نوشته‌اند، نه برای دفاع از آن یا از برای توجیه تعالیم آن، بلکه آن را آینه‌ای در مقابل آئین خویش قرار داده‌اند که جلوه‌ای از تجلیات نامحدود امر بهائی را به نظر خوانندگان برساند. در این راه آقای دکتر راسخ بسیار موفق شده‌اند، زیرا در هر مقوله، اصل بیانات حضرت بهاءالله و دیگر بنیان‌گذاران آئین بهائی را به شهادت گرفته‌اند، تا بر همه معلوم شود که تعالیمی را که عرضه می‌دارند، آن نیست که مؤمن معتقدی به خاطر تعلقش به دین خویش بخواهد افکار متداول این عصر را به زور بر احکام و تعالیمی که

متعلق به اعصار پیشین بوده و حال عملاً منسوخ گشته، بچسباند، بلکه روش نویسنده‌ی گرامی و توانا در این بوده که آفتاب را دلیل آفتاب آورده است و آنچه را هم که از قول دانشمندان در سراسر کتاب در تأیید مطلب نقل کرده، برای توجیه آثار حضرت بهاءالله نبوده، بلکه برای این نکته بوده است که اثبات نماید که چگونه آن نیروی نامرئی و محسوسی که در کلام حضرت بهاءالله مکنون است، در عالم افکار نفوذ نموده است.

آقای دکتر شاپور راسخ چنانکه از این کتاب پیداست، دیده‌ای جهان بین دارند و بر این موهبت که در سایه‌ی سرپرده‌ی یگانگی حضرت بهاءالله به دست آورده‌اند، باید نعمت دیگری علاوه کرد و آن مشاغل مهم و باروری بوده است که در عرصه‌ی بین‌المللی داشته‌اند و ایشان را مجال بخشیده، تا در کنفرانس‌های بزرگ علمی و اجتماعی شرکت نمایند و با دانشمندان و خردمندان معروف آشنا شوند و اطلاعات و تجربیات بسیاری بیندوزند که بعضاً از لابلای صفحات «امیدها و نویدها» پیداست. و این اطلاعات فراگیر از اوضاع بین‌المللی، هم استنتاجات و استنباطات ایشان را در مواضع گوناگون بسیار منطقی و خردمندانه ساخته و هم فهرست و آمارهای مفیدی درباره‌ی وقایع تاریخی مربوط به نهضت‌ها و سازمان‌هایی که در مسیر تحقق بعضی از پیش‌گویی‌های حضرت بهاءالله در عالم پدید آمده، به دست داده است. مثلاً در گفتار اول، تاریخچه‌ای از نهضت زنان و سازمان‌هایی که در طی چند قرن در این باره تشکیل شده و در گفتارهای دیگر اطلاعات دیگری درباره‌ی کوشش‌هایی که درباره‌ی زبان بین‌المللی و اتحادیه‌های کارگری و غیره شده که همه مشحون از اطلاعات مفید و آمارهایی است که برای همه‌ی کسانی که در آن مطالب تحقیق می‌کنند، راهنمایی تواند بود.

از مواهب گرانقدری که در دوران زندگانی نصیبت این بنده گشته، آن است که از ایام جوانی با آقای دکتر شاپور راسخ آشنایی داشته و خوشه‌چین کمالات انسانی ایشان بوده و درس‌ها آموخته‌ام. هرچند تخصص ایشان در رشته‌ی جامعه‌شناسی است، ولی از زمانی که بنده ایشان را می‌شناختم، آقای دکتر راسخ ذوالفنون بوده‌اند و با استعدادی سرشار دست به هر کار که می‌زدند، موفق و سرفراز می‌گشتند. ذوق ادبی ایشان همواره

چشم‌گیر بود. وسیع‌النظر بودند و سریع‌القلم. در مدتی کم، مقالات پرمغز می‌نوشتند و سخنرانی را با سخنرانی همراه می‌داشتند و همه را، چون این بنده، مفتون کمالات و دانش و بینش خویش می‌ساختند.

پوشیده‌نماناد که آقای دکتر راسخ شاعری توانا و خوش‌سخن‌اند. اشعارشان لطیف و پرمعنی است که از پاکیزگی دل و چیرگی در زبان حکایت می‌کند، نثرشان، چنانکه در این ملاحظه می‌فرمایید، فصیح و صحیح است و دامنه‌ی افکارشان وسیع. اشعار زیبا و بجا و رسایی که از شاعران در سراسر این کتاب درج کرده‌اند، نشانه‌ای از موهبت شاعری و مهارت نویسندگی ایشان است.

امیدوارم در آینده‌ی نزدیک اشعار آبداری که بعضاً در گوشه و کنار از ایشان دیده شده، در دفتری جمع آید و گنجینه‌ی دیگری از آثار ایشان سبب شادمانی مشتاقان گردد. همچنین امیدوارم که جناب دکتر راسخ آنچه را که به طور نمونه در این کتاب نوشته‌اند بسط دهند و کتاب‌های دیگری در این زمینه فراهم آورند و فیوضاتی بیشتر بخشند.

باید از رادیوی بهائی «پیام دوست» ممنون بود که چنین مجالی را برای جناب دکتر راسخ فراهم آوردند، تا این سلسله گفتارها شکل پذیرد و نیز از «بنیاد فرهنگی نحل» شاکر و سپاسگزاریم که به طبع و انتشار این مجموعه پرداخته و هدیه‌ی گرانقدری بر اهل تحقیق ارزانی داشته‌اند.

هوشمند فتح اعظم

جولای ۲۰۰۷

گفتار اول زن و صلح

اولین گفتار ما در این زمینه به موضوع «زن و صلح» مربوط می‌شود، زیرا در آثار بهائی به صراحت آمده که مشارکت زنان در اداره‌ی امور عالم ضرور است، چه زنان به طبیعت طرفدار صلح هستند و صلح بنیادگذار آینده‌ی بشریت خواهد بود.

سخن را با کلامی چند از حضرت عبدالبهاء آغاز می‌کنیم که فرموده‌اند:

۱- «اگر چنان چه مساوات حقوق بین نساء و رجال در جمیع عالم تحقق یابد، شبهه‌ای نیست که دنیا از شر جنگ آسوده می‌شود، زیرا آن وقت نساء به هیچ وجه راضی به حرب نمی‌شوند. آیا دختری یا زنی هست که میل دارد، پدرش یا شوهرش یا پسرش یا برادرش به میدان حرب رود، تا بکشد یا کشته شود و یا اسیر بیافتند یا مجروح و سقط برگردد؟ لاوالله، ولو هزار نشان هم بگیرد، هرگز نساء راضی نمی‌شوند.»

۲- «پس بر مادران بی‌نهایت صعب و ناگوار است که جگرگوشگان و پروردگان آغوش عشق و محبت خویش را به میدان حرب روانه نمایند، علی‌هذا چنین خواهد شد که چون نسوان کاملاً در امور این جهان سهیم گردند و با مردان تساوی و برابری حاصل کنند، جنگ موقوف شود، زیرا مانع و رادع جنگ، نسوان خواهند بود. در این شک و تردیدی نیست^۱».

در مورد رابطه‌ی زن با صلح تا کنون پنج نظریه‌ی مهم ارائه شده است که به اختصار تمام در این جا بیان می‌کنیم:

^۱ ر.ک. کتاب پیام آسمانی، جلد ۲، ص ۲۷۷/۸

نظریه‌ی اول بیولوژیک و حاکی از آن است که زنان از نظر فطری و حیاتی کمتر از مردان به خشونت و تعدی تمایل دارند.

نظریه‌ی دوم، نظریه‌ی ذاتی است.^۱ بر طبق این نظریه، زنان ذاتاً بیش از مردان نسبت به افراد دیگر مهربان و دلسوز و اهل یاری و یآوری هستند. ملاحظه‌ی رفتار پسر بچه‌ها و دختر بچه‌ها دلالت بر این می‌کند که دخترها غالباً با عروسک خود نقش مادر یا پرستار را بازی می‌کنند، در حالی که پسرها از بازی خشن ابا ندارند.

نظریه‌ی سوم بر این مطلب تأکید می‌کند که در گذشته‌ی ایام، در همه‌ی بخش‌های زندگی و فعالیت، نیروی جسمانی یعنی زور، اهمیت داشت و چون مردان در خلقت زورمندتر از زنان هستند، از جنگ پرهیز نداشتند، در حالی که گرایش زنان بیشتر به صلح و مسالمت بوده است.

نظریه‌ی چهارم، نظریه‌ای است که میان موقعیت جنس زن و جنس مرد تفاوت قائل می‌شود و می‌گوید، همین که زنان کودکان را به دنیا می‌آورند، مانع از آن است که بتوانند مدت طولانی از خانه بیرون بمانند و در نتیجه طبعاً دفاع از خانه و خانواده به عهده‌ی مردان که چنین محدودیت را ندارند، محول می‌شود.

نظریه‌ی پنجم تأثیر فرهنگ و یادگیری را متذکر می‌شود و می‌گوید از آغاز زندگی، پسران در دسترس خود اسباب بازی جنگی و مانند آن را داشته‌اند، در حالی که دختران هم از آغاز به سوی نقش‌ها و ارزش‌های متفاوتی هدایت شده‌اند، از قبیل نقش همسری، نقش پرستاری، میل زیبایی و جذابیت که در نتیجه طبیعت آنان را به سوی صلح می‌کشاند.

حاصل این نظریه‌ها یک چیز است و آن این که زنان به فرهنگ صلح بیشتر از مردان گرایش دارند، ولی علاوه بر این گرایش طبیعی یا ذاتی، یا محصول موقعیت خاص زنان در جامعه، به شهادت تاریخ، زنان عملاً در اعاده‌ی صلح و استقرار آن، بارها و بارها قیام کرده و اهتمام ورزیده‌اند. مکرر در همین زمان ما دیده شده است که زنان برای

^۱ Essentialist Theory

از گرداندن صلح دست به اعتصاب زده‌اند، یا راه‌پیمایی جمعی به نفع صلح انجام داده‌اند، یا در انجمن‌ها و تجمعاتی که جهت طرفداری از صلح تشکیل شده، مشارکت فعال داشته‌اند، یا به دفاع از صلح مقاله و کتاب نوشته‌اند و یا به هنگام تربیت کودکان خود، فرهنگ صلح را به نسل نوحاسته القاء کرده‌اند.

به عنوان نمونه این اقدامات صلح دوستانه باید یاد آور شد که در همان هنگام درگرفتن جنگ جهانی اول، بسیاری از زنان برای پشتیبانی از صلح بپاخاستند و از نامساعد بودن فضای جامعه نسبت به چنین اقدامی هراس به دل راه ندادند. در ماه اوت سال ۱۹۱۴ حدود ۱۵ هزار زن در نیویورک به راه‌پیمایی برای ترویج صلح روی آوردند. در همان سال بود که حزب صلح زنان در امریکا تأسیس شد. هم در سال ۱۹۱۴ یک کنفرانس بین‌المللی صلح در لاهه (هلند) برپا شد که از جمله مؤسسان آن یکی از اعضای همان حزب امریکایی صلح زنان بود و دیگری دو زن صلح طلب فعال در اروپا.

ناگفته نماند که ویلسون، رئیس جمهور امریکا، در پیشنهاد اصول چهارده‌گانه‌ی خود برای برقراری صلح (۱۹۱۹) تحت تأثیر بعضی از افکاری که در کنفرانس بین‌المللی صلح زنان مطرح شده بود، قرار گرفت.

شاید ذکر نام چند تن از زنان بزرگ که آنان را پیشاهنگان صلح و آشتی بین‌المللی

می‌توان دانست، به مورد باشد:

در مارس ۱۹۱۵ در حالی که جنگ جهانی اول از ماه‌ها پیش مشتعل شده بود، زنان سوسیالیست در برلن گرد هم آمدند، تا چنان که کلارا زتکین Zetkin گفته بود، برای صلح مبارزه کنند. در همان سال به دعوت جین آدامس Addams و دوستانش جمعی از زنان در لاهه مجتمع شدند (یک هزار زن از ۱۲ کشور) تا صلح و بی‌طرفی را ترویج کنند. از نتایج این کنگره تشکیل کمیته‌ی بین‌المللی زنان برای صلح پایدار بود. در امریکا جین آدامس ریاست حزب صلح زنان را عهده دار شد. بعداً اول زنی که به نمایندگی مجلس امریکا انتخاب شد، یعنی جانث رانکین، به ورود امریکا در جنگ جهانی رأی مخالف داد.

کمیته‌ی نامبرده در سال ۱۹۱۹ تغییر نام داد و به اسم «اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی» شناخته شد. سازمانی که هنوز هم وجود دارد و در پشتیبانی از صلح فعال است.

ناگفته نگذاریم که در اواخر قرن نوزدهم نیز نویسنده‌ی نام آور برتافن ساتنر von Suthner به مخالفت با جنگ، رمانی نوشت که پرآوازه شد. عنوان آن «سلاح‌ها را زمین باید نهاد» و یا «مرگ بر اسلحه» بود (۱۸۸۹).

زنان دیگری نیز بودند که در آثار خود نژادپرستی و استثمار اقوام دیگر را محکوم کردند و ندای برابری و برادری انسانی در دادند که نمونه‌ی آنان مؤلف «کلبه‌ی عمو تم» خانم پیچراستو (۱۸۱۱-۱۸۹۶) بود و بعدها زنانی چون التانور روزولت در شکل دادن به اعلامیه‌ی حقوق بشر نقشی ستودنی ایفا کردند. (التانور رئیس کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل متحد جدید التاسیس بود. اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ در پاریس به تصویب رسید و همه‌ی حاضران در کنفرانس به احترام خانم روزولت برخاستند و کف زدند) خانم روزولت در زمان جان اف کندی هم ریاست کمیسیون پایگاه زن را در امریکا احراز کرد (۱۹۶۱) و در آن جا مثل همیشه فعالیتی قابل تحسین انجام داد.

کوشش‌های زنان برای تحکیم صلح و آشتی بین‌المللی از حدود اواخر قرن نوزدهم آغاز شد و در نیمه‌ی اول قرن بیستم قوت بسیار گرفت. از این روی جای حیرت نیست که تا کنون علاوه بر جوایز ادبی و علمی نوبل، چندین بار جایزه‌ی صلح این مؤسسه‌ی پراعتبار نصیب زنان صلح‌خواه گردیده است.

خانم برتافن ساتنر اطریشی که در سال ۱۹۰۱ جایزه‌ی صلح نوبل را گرفت، تا نزدیک به مرگ خود (۱۹۱۴) مشغول تمهید مقدمات تشکیل یک کنگره‌ی صلح در وین بود. جین آدامس که ذکرش رفت، در سال ۱۹۳۰ اعلامیه‌ای به دولتمردان همه‌ی جهان از جانب زنان به دفاع از صلح فرستاد.

در سال ۱۹۷۶ جایزه‌ی صلح به دو زن ایرلندی، بتی ویلیامز و مرید کوریکان داده شد که حدود سی‌هزار زن کاتولیک و پرتستان را برای پیاده‌روی صلح جویانه به حرکت آورده بودند.

مادر ترزا کسی است که سیصد و هفتاد مرکز را برای پذیرفتن فقیران و افراد در شرف مرگ تأسیس کرده است و جایزه‌ی صلح نوبل در سال ۱۹۷۹ به او تعلق گرفت. آلوامیردال در سال ۱۹۸۲ جایزه‌ی صلح نوبل را احراز کرد. وی در طی سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۳ وزیر خلع سلاح در دولت سوئد بود و برای کمک به کشورهای جهان سوم اقدامات فراوان نمود و یک چند نیز ریاست کمیسیون خلع سلاح را در سازمان ملل متحد عهده دار بود.

دیگر از برندگان جایزه‌ی صلح نوبل در میان زنان، امیلی گرین بالچ امریکایی در سال ۱۹۴۶ بود و اونگ سان سو کبی از بیره در سال ۱۹۹۱ و ریگوبرتا مانشو از گواتمالا در سال ۱۹۹۲.

بسیاری از خانم‌ها با قلم خود به طرفداری از صلح و قلع و قمع ریشه‌های جنگ اهتمام کردند. مثلاً خانم ورا بریتین V. Brittain که رمانش به نام «وصیت نامه‌ی جوانی» نقدی بی‌پروا از جنگ اول جهانی است. بعد از جنگ همه‌ی عمر او صرف مبارزه برای صلح و مقابله با خشونت شد.

در میان فیلسوفان، کسی که سرچشمه‌های حکومت مطلقه‌ی نازی و استالینی را مکشوف داشت، خانم هانا آرندت H. Arendt آلمانی بود (۱۹۰۶ - ۱۹۷۵) که سال‌ها در امریکا اقامت گزید و از یورش هیتلریان به مردم فرهیخته مصون ماند. آرندت تنها یک شکل خشونت را می‌پذیرد و آن جنبش مردم برای رها شدن از فقر و سلطه‌ی سیاسی بیگانگان و در نتیجه برای دست‌یابی به آزادی است.

نباید انتظار داشت که همه‌ی زنانی که برای برقراری صلح تلاش کرده‌اند، شناخته و نام آور باشند. زنان در سال ۱۹۳۱ پیش‌بینی جنگ جهانی را کردند و کمیته‌ی زنان برای خلع سلاح را به وجود آوردند. در سال ۱۹۳۲ هشت میلیون تن از زنان از سراسر جهان

بیانیه‌ای را برای تقاضای خلع سلاح کامل امضا کردند و برای کنفرانس خلع سلاح در ژنو فرستادند. در سال ۱۹۳۴ اتحادیه‌ی بین‌المللی مادران و مربیان زن اعلامیه‌ای منتشر کرد که صلح را از همه‌ی رؤسای روحانی جهان مطالبه می‌کرد.

هم در سال ۱۹۳۴ کمیته‌ای جهانی از زنان برای مبارزه با جنگ و فاشیسم در آمستردام ولادت یافت. در سال ۱۹۴۰ یک کنگره‌ی جهانی زنان به طرفداری از صلح در کوبا برپا شد. متأسفانه سیل مهیب کینه‌توزی‌ها نیرومندتر از آن بود که جلوی آن را به آسانی بتوان گرفت.

در سال ۱۹۸۱ هزاران زن در ممالک مختلف اروپا از جمله انگلستان به پیاده روی بر ضد استقرار سلاح‌های قاره‌پیمای امریکا در اروپا اقدام کردند. این نوع پیاده روی به خاطر صلح در تاریخ معاصر موارد متعدد دارد.

علاوه بر آن چه گفته آمد، زنان در تاریخ قرن گذشته نقش مهمی در فعالیت‌های انسان دوستانه داشته‌اند که خود کمکی مؤثر به برقراری آرامش در جامعه‌ی بشری است. مثلاً لیدی بلامفیلد بهائی انگلیسی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم خدماتی را به نفع کودکان جهان آغاز کرد. هلن کلر Keller با نوشته‌ها و گفتارهای خود نور امیدی در دل همه‌ی معلولان و عجزه‌ی جسمی باز آورد. هلن کلر هم کور و هم کر و لال بود و به مدد خانم آن سولیوان خواندن و نوشتن آموخت و زبان باز کرد و همه‌ی درآمد خود را تا دم مرگ (۱۹۶۸) وقف بهبود بخشیدن به زندگی عجزه کرد.

زنان در مجالس شوری غالباً برای بهتر کردن زندگی سالخوردگان، فقیران و درماندگان قوانینی را گذراندند و بسیاری از امتیازات و آزادی‌هایی که زنان به دست آوردند، مدیون و مرهون این وکلاست.

ماریا مونته سوری (۱۸۷۰ - ۱۹۵۲) از کسانی بود که روش تعلیم و تربیت کودکان را در جهان دگرگون کرد و امروزه بسیاری از مدارس به نام او و پیرو روش نوین او هستند و او بود که در عین کمک به رشد اطفال از طریق متدهای «فعال» معتقد به لزوم احترام به شخصیت آنان بود.

بر آن چه مذکور آمد باید اضافه کرد که اگر مردان در عرصه‌ی جنگ به محافظت سرزمین خود کوشیدند، زنان در پشت جبهه، اداره‌ی همه‌ی امور مربوط به اقتصاد، صنعت و کشاورزی کشورهای درگیر جنگ را عهده دار شدند و اگر زنان نبودند، حتی ادامه‌ی حیات برای مردان جنگاور غیر ممکن می‌شد.

زن حامی و حافظ حیات است و از این روی هیچ زنی نیست که ویران کردن حیات را به طبیعت خود خواستار باشد.

تاریخ گویای آن است که انجمن‌ها و اتحادیه‌های زنان که برای دفاع از حقوق زن تشکیل شده بود، از اواخر قرن نوزدهم توجهشان در اکثر موارد معطوف به لزوم حفظ صلح شد و در این زمینه‌ی مهم به فعالیت پرداختند.

این انجمن‌ها و اتحادیه‌ها نخست ملی بودند، اما از حدود سال ۱۹۱۶ بین‌المللی شدن آنها آغاز شد. در همان سال مذکور ۱۵ سازمان بین‌المللی زنان وجود داشت. در سال ۱۹۸۶ شصت و یک سازمان بین‌المللی زنان مستقیماً به کار ایجاد تفاهم بین ملل و تأسیس صلح اهتمام می‌نمودند.

به قول خانم الیز بولدینگ که مقاله‌ای بس پر محتوی در مورد فرهنگ زنان و فرهنگ صلح در دائرةالمعارف «خشونت - صلح و منازعه» (۱۹۹۹) نوشته است، این زنان بودند که نشان دادند که رابطه‌ای نزدیک میان امنیت، توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی، حفظ محیط زیست، حقوق بشر و مشارکت اقلیت‌ها در امور هر مملکت، با ایده‌ی صلح وجود دارد و اینها همه اجزای یک طرح صلح در معنی جامع کلمه را تشکیل می‌دهند.

آن چه درباره‌ی صفات زنان در مقایسه با مردان گفتیم البته معطوف به صفات ذاتی، طبیعی و نوعی آنان است و مراد این نیست که در هیچ زنی ذره‌ای خشونت، تندخویی یا پرخاش‌گری نتوان یافت، کما آن که جامعه شناس معاصر، آنتونی گیدنز، بخشی از کتاب جامعه شناسی خود را علاوه بر بخش مبارزات زنان بر ضد جنگ، به موضوع زنان و جنگ اختصاص داده که در آن از جمله می‌نویسد: «زنان گاهی در زمان جنگ جزء رزمندگان بوده‌اند و به عنوان غیر رزمنده، بارها از هدف‌های جنگ پشتیبانی

کرده‌اند، اگرچه اکثریت عظیم فرماندهان مرد بوده‌اند.» وی اضافه می‌کند که در برخی کشورها، زنان در شمار پرسنل نظامی هستند و تعلیمات نظامی هم دیده‌اند، اما ضمناً خود او تصدیق می‌کند که بالاترین نسبت پرسنل نظامی زن در امریکا دیده می‌شود که فقط معادل ده در صد است و به هر حال همین کمی در صد نسبت به در صد مردان گواه حقیقتی است که قبلاً بدان اشارت رفت.

خانم الیزابت کدی استانتون Stanton در سال ۱۸۹۹ گفته است که عنصر مرد به علت تسلط خود، زن را همه جا مقهور ساخته و خصایل عالی‌تر را در طبیعت وی نابود کرده است. گیدنز خود پس از نقل کلام خانم استانتون این عبارت را می‌افزاید: «شاید می‌توانستیم امیدوار باشیم که استانتون به گفته‌های خود چنین بیافزاید که در آینده ارزش‌های زنانه، ملایمت و مهربانی و توجه و دلسوزی در جامعه، برجسته‌تر خواهد شد و انگیزه‌های پرخاشگرانه‌ی مردان را متعادل خواهد کرد.»

این امیدی است که بهائیان با آن نظری موافق دارند. ضمناً مؤلف کتاب جامعه‌شناسی، سخن بتی فریدن، فمینیست معروف را نقل می‌کند که حتی اگر زنان سرباز شوند، شیوه‌ی نگرشی شفقت‌آمیزتر از همقطاران مرد خود دارند و در عرصه‌ی جنگ هم زنان از زخمی‌ها و افرادی که در حال مرگ بوده‌اند، مراقبت کرده‌اند.

حال این که مهربانی و دلسوزی زنان نتیجه‌ی ملایمت طبیعی، یعنی تفاوت زیست‌شناختی زنان یا حاصل تجربه‌ی زندگی‌شان در محیط خانه و خانواده باشد، امری ثانوی است. اصل وجود تفاوت بین زن و مرد از این بابت است.

نظریه‌ی تمایل طبیعی به صلح یا تمایل ناشی از موقعیت زنان در جامعه را چه بپذیریم و چه نپذیریم، جهات متعددی هست که صلح‌خواهی جامعه زنان را اختصاصاً ایجاب می‌کند، نخست این که در جنگ‌های امروزی زنان و کودکان در جامعه‌ی مدنی بیش از همه و حتی گاه بیش از نظامیان خسران و زیان جانی و مالی می‌بینند.

ثانیاً از دست دادن اعضای خانواده، چون پدر، برادر، شوهر، پسر بیش از همه برای زنان گران تمام می‌شود و آنان را در شرایط تنهایی و بلا تکلیفی قرار می‌دهد.

ثالثاً خود زنان در طی جنگ گاه با خشونت جنسی و تجاوز به عنف مواجه می‌شوند، داستانی دردناک، که خانم جنیفر تورپین در مقاله‌ی خود زیر عنوان «زنان و جنگ» در دائرةالمعارف انگلیسی «خشونت، صلح و منازعه» (۱۹۹۹، جلد سوم) به تشریح آن پرداخته است.

پیشرفتی که خانم‌ها در احراز حقوق حقه‌ی خود و شرکت فعال در جامعه و دست یافتن به مقامات والای اجتماعی در دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم حاصل کرده‌اند، چشمگیر و درخور ستایش است و نوید آن را می‌دهد که اگر در حال حاضر فقط ده درصد کرسی‌های پارلمانی در سراسر جهان در اختیار بانوان است و اگر تنها ۱۳ درصد موضع‌های مهم تصمیم‌گیری در اختیار زنان قرار دارد و در صد کمتری از مقامات وزارت به آن‌ها تفویض شده، اما خوشبختانه این مشارکت زنان روی در افزایش و گسترش دارد و چنان که برخی مطالعات نشان داده، مدیریت زنان، شیوه‌ی کار تازه‌ای را که انسانی‌تر است، در نظامات سیاسی و اداری وارد کرده و خواهد کرد.

چه به مورد است این بیان حضرت عبدالبهاء که فرموده‌اند: «تا مساوات تامه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود، عالم انسانی ترقیات خارق العاده نماید.»

یکی از این ترقیات خارق العاده در امور انسان دوستانه است که هم اکنون طلایه‌ی آن را این جا و آن جا به وضوح مشاهده می‌توان کرد و کسانی چون مادر ترزا که عمری را به خدمت جذامیان هند نهاد، نمودار آن است. اما در بسیاری از مجالس مقننه و مراجع تصمیم‌گیری ممالک مختلف چنان که اشارت رفت، باز زنان بوده و هستند که به رفاه مستمندان اندیشیده و در این راه قدم برداشته و می‌دارند.

در سال ۱۹۸۸ کتابی به زبان فرانسه منتشر شد که عنوانش چنین است: *L'Alternative des Valeurs Féminines* یعنی چگونه زنان ارزش‌های نوینی را جایگزین ارزش‌های رایج مردانه در جامعه و در دنیای مدیریت کرده و می‌کنند؟ ارزش‌های نوینی مانند حمایت از حیات، نیرومندی اخلاقی، جذابیت عاطفی، تعادل، اقتدار

همراه با تشویق زیردستان، بهره‌مندی از کشف و شهود Intuition که بی‌تردید موجب تحولی بنیادی در آینده خواهد شد.

جنگ و نزاع محصول جوامعی است که مردان آنها را متشکل ساخته‌اند. باید امیدوار بود که شرکت زنان در کنار مردان در پایگاه تصمیم‌گیری، جهت جامعه را دگرگون کند و صلح و سازش و ملایمت و جستجوی راه حل مرضی‌الطرفین را رواج و رونق بخشد.

سخن را با بیان گویایی از حضرت عبدالبهاء در این زمینه که در حدود صد سال قبل فرموده‌اند، پایان می‌دهیم: (ترجمه‌ی مضمون)

«در قدیم دنیا با زور اداره می‌شد و مرد چون جسماً و فکراً از زن قوی‌تر و زورمندتر بود، بر او غالب و مسلط بود، ولی حال وضع عوض شده و اعمال زور و عنف، تسلط خود را از دست داده است و اکنون هوشیاری و فهم و فراست فطری و خصایل روحانی [چون] محبت و خدمت که در زن قوی است، تفوق و غلبه یافته است و به این مناسبت عصر جدید بیشتر با عواطف و نوایای زنان آمیخته است تا با صفات مردان، یا اگر بخواهیم روشن‌تر و صحیح‌تر بگوییم، عصری خواهد بود که در آن دو عنصر مرد و زن در ایجاد تعادل و هماهنگی در مدنیت به طور یکسان مؤثر خواهند بود.^۱»

از جمله منابع و مأخذ:

- ۱) Encyclopeda of violence, peace and conflict, ۳. vol. Academic Press, ۱۹۹۹
- ۲) World encyclopedia of peace, Linus Pauling (ed.) nichnefs, Pergaman Press, ۴. vol. ۱۹۸۶

۳- مقاله‌ی نقش زنان در ترویج صلح، پژوهشگر، پیام بهائی، شماره‌ی ۲۵۶

^۱ ر. ک. نجم باختر، جلد ۳، شماره‌ی ۳، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۱۶۸ و دیانت بهائی. آئین فراگیر جهانی، ص ۱۲۳

گفتار دوم

نهضت تقریب بین ادیان

گفتار دوم ما زیر عنوان امیدها و نویدها، شرحی است در مورد یکی دیگر از تعالیم حضرت بهاءالله که جامعه‌ی انسانی با وجود غفلت ظاهری از ظهور مبارکش به حکم اراده‌ی الهی متدرجاً به موقع اجرا می‌گذارد. به مصداق سخن نعیم سده‌ی که فرمود:

ای که گفתי علامت حق چیست؟ می‌کند حق، هر آن چه می‌گوید

یکی از تعلیمات حضرت بهاءالله که سابقه‌ی آن را از جمله می‌توان در کتاب مستطاب ایقان که به سال ۱۸۶۲ م، مطابق ۱۲۷۸ هـ ق. در بغداد نگاشته شده، جستجو کرد، اتحاد ادیان و وحدت مظاهر الهی، یعنی پیامبران است و این تعلیم هنگامی به بشر اعلام شد که نه فقط رقابت، بلکه خصومت میان ادیان در حد اعلی بود و حتی پیروان برخی از ادیان، معتقدان به ادیان دیگر را نجس و پلید می‌انگاشتند و برای پیروان خود قائل به انحصار حقیقت و امتیاز رستگاری بودند. حضرت بهاءالله هم از ابتدا به صراحت اعلام کردند که مظاهر الهی و همه‌ی ادیان از منشأ واحدی برمی‌خیزند و هدفی واحد که همان احیای روحانی و اصلاح اخلاقی بشر است، در نظر داشته و دارند.

آن حضرت از جمله در ایقان شریف فرموده‌اند: «حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه به حکم جدید و امر بدیع ظاهر می‌شوند، چون این اطیوار عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل می‌گردند و جمیع برای امر مبرم ربانی قیام می‌فرمایند، لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند.» (ص ۱- ۱۰۰) و در کتاب مستطاب اقدس که گنجینه‌ی حدود و احکام شریعت جدید است، به صراحت دستور می‌فرمایند که: «عاشروا مع الادیان کلها بالروح و الریحان»، یعنی با اهل ادیان به شادی و محبت و صفا معاشرت کنید.

از همان زمان که حکم مبارک در کتاب اقدس مذکور آمد (۱۸۷۳) تحولاتی در جهان روی داد که همه نوید تحقق اراده‌ی آن حضرت را می‌دهد. از جمله آن که یک سال پس از درگذشت حضرت بهاء‌الله در عکا (۱۸۹۳) اولین پارلمان جهانی بین ادیان در شیکاگو تشکیل شد و آن مؤتمر، فی‌الحقیقه وسیع‌ترین اجتماعی بوده که تا آن زمان نمایندگان مبرز ادیان و مذاهب جهان را گرد هم آورده بود. ادیان اسلام، بودایی، هندویی، کنفوسیوسی، آئین جین و زردشتی علاوه بر مسیحیان در این مجمع بزرگ حاضر بودند و برای اول بار در چنین اجلاس‌های بود که اشاره‌ای به آئین بهائی و حضرت بهاء‌الله مؤسس آن از جانب یکی از ناطقان پرستان مذهب مطرح شد و در سال‌های بعد نیز آئین مذکور در جامعه‌ی امریکا پیروانی پیدا کرد.

نقش تشکیل پارلمان جهانی ادیان به مناسبت نمایشگاه عظیمی که در شیکاگو برپا گردید، گویای این مطلب بود که نمایندگان آئین مسیحی دست از ادعای برتری مسیحیت بر ادیان دیگر و رجحان فرهنگ غربی بر سایر فرهنگ‌ها برداشته‌اند و فرصت به نمایندگان ادیان مهم دیگر هم می‌دهند که نظرات خود را ارائه کنند و سهم خویش را در تکامل روحانی بشریت معلوم دارند.

جریان گفت و گوی میان ادیان به دنبال پارلمان جهانی ادیان قطع نشد، بلکه قوت گرفت و چنان که می‌دانیم، در عالم مسیحیت منجر به تأسیس شورای جهانی کلیساها World Council of Churches در سال ۱۹۴۸ شد که اکنون هم سخت فعال است و هرچند این شورا موفق نشد که نماینده‌ی مذهب کاتولیک را هم به عضویت کامل خویش درآورد، ولی در دوران ژان پل دوم، اقدامات متعدد از جانب او در جهت اکومنیسم یا تقریب بین مذاهب مسیحی و نیز گفت و شنود میان ادیان بزرگ صورت گرفت، اما در داخل شورای مذکور، نماینده‌ی پاپ تنها به عنوان عضو ناظر شرکت کرد.

البته اکومنیسم در گذشته‌ی تاریخ مسیحیت، سوابقی دارد، مثل آن که در قرون وسطی کوششی به عمل آمد تا کلیساهای شرق و غرب اروپا را با هم متحد کند، کوششی

که نافرجام ماند. اصلاح مذهبی پرستانی هم از اندیشه‌ی اتحاد فرقه‌ها در داخل مسیحیت فارغ نبود، اما خود پرستان‌تیسیم منشأ گروه‌ها و فرق بسیار متعدد شد.

در همان اوایل قرن هجدهم مذاکراتی برای نزدیک کردن دو کلیسای کاتولیک و انگلیکان در گرفت که آن هم بی‌نتیجه ماند، چنان که بازدید پاپ ژان پل دوم از کانترבורی در سال ۱۹۸۲ به قصد نزدیکی بیشتر با کلیسای انگلیکان هم به ثمری منتهی نگردید. در نتیجه می‌توان گفت که اکومنیسم خصوصاً یک پدیده‌ی قرن بیستم است که از جانب پرستان‌ها مورد توجه قرار گرفته و در آن آنقدر قضایای تئولوژی مطمح نظر واقع نشده که پیدا کردن راه حلی برای برخی مسائل عملی مشخص نظیر رفع مشکل رقابت میان میسیونرهای مسیحی که از جانب کلیساهای مختلف به هندوستان یا آفریقا اعزام می‌شوند و یا رفع مشکلات ناشی از لامذهبی روزافزون جامعه که همه‌ی ادیان با آن مواجه هستند، امکان یابد.

از جمله سازمان‌هایی که تقریب بین ادیان را هدف مساعی خود قرار داده‌اند، علاوه بر شورای نامبرده و نیز پارلمان ادیان سابق الذکر، باید از این سازمان‌ها نام برد: کنفرانس جهانی درباره‌ی دین و صلح WCRP که در سال ۱۹۷۰ در کیوتو (ژاپن) تأسیس شد و محل مواجهه و مکالمه‌ی ادیان اصلی جهان برای ترویج صلح و حفظ حقوق بشر و صیانت محیط زیست است و نیز سازمان دیگری به نام Temple of Understanding و یا Interfaith که در برخی از آنها جامعه‌ی بهائی هم دعوت به مشارکت شده است.

ناگفته نماند که گاه ابتکاراتی دو جانبه از سوی نمایندگان ادیان مثلاً گفت و شنود بین مسیحی و یهودی، بین یهودی و مسلمان، این جا و آن جا صورت عمل به خود گرفته که عاری از اهمیت نیست، ولی ورود در بحث آنها مطالب ما را بر طولانی می‌کند.

از چهره‌های فعال، هم در اکومنیسم و هم در گفت و شنود بین ادیان که خود عالم علوم الهی و کاتولیک است، هانس کونگ است. او اصلاً سوئیسی و استاد در آلمان بوده است. وی در پارلمان دوم ادیان در این دو زمینه بسیار کوشا بوده و سعی داشته، موارد

توافق میان ادیان بزرگ را در اصول اساسی اخلاقی تحت عنوان «طرحی برای یک اخلاق جهان شمول» نشان دهد.

به عقیده‌ی او صلح در جهان بدون صلح میان ادیان امکان ناپذیر است. از جمله به اهتمام او و عده‌ای دیگر بود که حتی قبل از تشکیل دومین پارلمان جهانی ادیان (اوت - سپتامبر ۱۹۹۳ شیکاگو) نمایندگان ادیان مختلفه، اعلامیه‌ای را پذیرفتند و امضا کردند که ضمن آن چهار مسیر فعالیت که مورد موافقت ادیان بود، اعلام شد:

- ۱- حرکت به سوی یک فرهنگ صلح، یعنی عدم خشونت و احترام به حیات
- ۲- حرکت به سوی فرهنگ تعاون و تعاضد و یک نظام عادلانه‌ی اقتصادی
- ۳- حرکت به سوی فرهنگ تسامح و تساهل و آن نوع زندگی که به حقیقت جویی و راستی تخصیص یابد.
- ۴- حرکت به سوی فرهنگ برابری حقوقی و مشارکت و یاری و یاوروی میان مرد و زن

بر آن چه رفت این نکته را باید اضافه کنم که در طی تاریخ دو قرن اخیر بوده که بعضی از متفکران اسلامی نیز مانند سید جمال الدین افغانی (۱۲۵۴ - ۱۳۱۵ هـ ق) برای اتحاد میان مسلمانان کوشش کردند. سید تحقق وحدت و اتحاد مسلمین را از جهت ترقی عالم اسلام ضروری می‌شمرد.

هنوز می‌توان گفت که با وجود پیشرفت‌هایی که بر طبق مشیت الهی در مسیر تقریب بین ادیان حاصل آمده، قبول برابری همه‌ی ادیان و وحدت منشأ آنها و عدم اختصاص حقیقت به هیچ آئینی از این آئین‌ها بر اصحاب ادیان بس دشوار بوده و هست و هنوز زمانی باید بگذرد که متدرجاً اینان به عمق نظر بهائی در این باره پی‌برند. چه به مورد است، یادآوری این اشعار نغز محمد نعیم اصفهانی که گفت:

گفته‌ی انبیا یکی است، یکی	بلکه از اولیا یکی است، یکی
آدم و نوح و موسی و عیسی	تا به عبدالبهاء یکی است، یکی
همه فرمان‌پذیر و فرمانبر	شاه فرمانروا یکی است، یکی

دو مبین در محمد و عیسی ای برادر، خدا یکی است، یکی
هم این شاعر ارجمند بهائی بود که همه‌ی عالم بشری را به صلح و یگانگی دعوت
کرد و گفت:

گر مسلمان و گبر و بوداییم	گر یهود و هندود و ترساییم
گر ز روس و پروس و روم و حبش	زانگلیسیم یا فرنساییم
گر ز امریک و گر ز افریکیم	ز آسیا یا که از اروپاییم
مرد یک خاک و طفل یک وطنیم	خلق یک شهر و اهل یک جاییم
جنگ ادیان خراب کرد جهان	ما کنون صلح جوی دنیااییم
این همه حد و سد چرا سازیم	ما که چادر نشین صحراییم

با توجه به مقدماتی که مذکور آمد، حیرت نباید کرد که مرکز جهانی امر بهائی چند سال قبل (۲۰۰۲) پیامی عمومی به رؤسای همه‌ی ادیان جهان فرستاد که در آن وظیفه‌ی عمده‌ی سازمان‌های دینی را که «وجودشان برای خدمت بر امر برادری و صلح و آشتی است» یادآور شد. ضمناً آنان را از تأیید و تقویت تعصبات فرقه‌ای و مذهبی که سبب این همه جنگ و جدال در گذشته شده، برحذر داشت و با تذکار نقش مثبت ادیان در پیشرفت تمدن بشر، وحدت اساس ادیان را متذکر گردید و این نکته را که ادیان الهی در حکم سلسله‌ای به هم پیوسته هستند که هر دین تازه‌ای در آن قدمی فراتر در راه تکامل نوع انسانی است، گوشزد کرد و تصریح نمود که زمان حاضر شاهد یک پارچه شدن همه‌ی جامعه‌ی بشری است و کمک همه‌ی ادیان به تحقق یگانگی کل عالم انسانی را اقتضا می‌کند. ضمناً مرکز جهانی امر بهائی اصحاب ادیان را از این که اسیر وسوسه‌ی قدرت شوند، در حالی که قدرت دنیوی بالقوه سبب ایجاد فساد می‌شود، تحذیر کرد و بر نقش روحانی و اخلاقی ادیان تکیه و تأکید نهاد.

اصلاح عالم و راحت امم به فرموده‌ی حضرت بهاءالله جز به اتحاد و اتفاق حاصل نخواهد شد و ناچار ادیان الهی نیز باید در خدمت رفاه بشر و اصلاح جهان قرار گیرند و به حصول این اتحاد و اتفاق کمک کنند.

در این مقام، ترجمه‌ی عباراتی چند از یک مقاله‌ی کلود ژفره Geffré که در دائرة المعارف ادیان چاپ ۱۹۹۷ نشر شده، زیر عنوان «گفتگو میان ادیان» سودمند به نظر می‌رسد: «امروزه عالم انسانی به عصر فراگیر جهانی رسیده و در ورای تفاوت‌های نژادی، فرهنگی و مذهبی، آدمیان این هشیاری را حاصل کرده‌اند که عموم مردم ساکن خانه‌ی مشترک واحدی هستند و به خانواده‌ی واحدی تعلق دارند و هرچند کلمه‌ی اکومنیسم به معنای گفتار و جستجوی وحدت در داخل کلیساهای مسیحی است، ولی امروز حق آن است که سخن از یک اکومنیسم جامع جهانی برانیم، چه همه‌ی ادیان به این نکته وقوف یافته‌اند که آن چه ایشان را به هم پیوند می‌دهد، خیلی بیشتر از عناصری است که آنها را از هم جدا می‌کند.

امروزه ادیان آگاهی بیشتر و زنده‌تری از روابط تاریخی فی‌مابین دارند، هرچند که هر دین و همه‌ی ادیان در جستجوی امری مطلق هستند.

علاوه بر این انسان مدرن به مدد علم و فن هر روز قدرتی بیشتر در اختیار دارد که می‌تواند تهدیدی برای آینده‌ی نوع بشر باشد و تهدیدی برای حفظ و بقای کره‌ی زمین. علی‌هذا به جای آن که هر یک از ادیان تنها نفع خود را خواستار شود و با تعصب از ویژگی‌های خود دفاع کند، حال ادیان بزرگ متذکر مسئولیت تاریخی خویش در خدمت به انسان‌ها و برقراری دوستی و یگانگی در میان آنها گردیده‌اند و بیش از پیش این مطلب صورت بداهت پیدا می‌کند که بدون صلح بین ادیان، نه صلح مدنی و نه صلح جهانی تحقق خواهد یافت.

گذشته از اینها، چون عصر عصر جهان فراگیر است، لذا جامعه‌ی ملل محتاج و متقاضی یک نظام اخلاقی جهان شمول است که در ورای تنوع دینی و تفاوت‌های اخلاقی، شامل حال همه‌ی انسان‌ها شود و این توجه که در همه جا به چشم می‌خورد، معطوف به

سند اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر است، لهذا همه‌ی ادیان باید ارزش‌های اخلاقی حقوق بشر را مورد نظر قرار دهند و متون مذهبی و حقوقی خود را در پرتو این تجربه‌ی نوین تاریخی، یعنی شناسایی حقوق بشر تفسیر مجدد کنند... جامعه‌ای که منحصرأ تابع و مجری عدالت قانونی است، به زودی به جامعه‌ای غیر انسانی مبدل می‌شود. چنین جامعه‌ای باید جا به آن ارزش‌هایی بدهد که ادیان تعلیم داده‌اند، یعنی ارزش‌هایی چون رحم و شفقت، عفو و اغماض و توجه مقدم به فقرا و محرومان.»

ممکن است در خاطر بعضی از شنوندگان ارجمند این نکته بگذرد که اینک دنیا شاهد حرکتی معکوس است که ظاهراً دانشمند امریکایی عالم سیاست، ساموئل هانتینگتون پیش‌بینی کرده بود: Clash of Civilizations، یعنی مقابله و برخورد اسلام با تمدن غرب و در خلال آن با مسیحیت، دیگر بروز بنیادگرایی و تعصبات مذهبی اختصاص به هیچ دیانت خاصی ندارد و حتی در ادیانی که همیشه به مدارا و تساهل معروف بوده‌اند، این جا و آن جا نشانه‌های تعدی و خشونت به چشم می‌خورد. اما حقیقت این است که در اکثر موارد مذهب و دین به عنوان بهانه و وسیله به کار رفته و در باطن، مقاصد سیاسی و نظایر آن مداخلت داشته‌اند.

در بسیاری مواقع مذهب سرپوشی بر تعصبات ملی - وطنی است یا حتی منافع اقتصادی در پشت غلیان مذهبی نهفته است، لذا می‌توان با اطمینان اظهار کرد که منبذ نزدیک شدن ادیان به هم، امری اجتناب ناپذیر است. چنان که کلیسای کاتولیک با همه‌ی مقاومتی که در قبول ارزش‌های روحانی سایر ادیان نشان می‌داد، بالأخره در زمان ژان بیست و سوم، کلیساهای پرستان، انگلیکان و ارتدکس را دعوت کرد که نماینده‌ی ناظری به شورای دوم واتیکان بفرستند (۱۹۶۲)، شورایی که طی چهار سال، یعنی تا سال ۱۹۶۵ جلسات خود را تشکیل داد و نه فقط مسیحیان را به توافق فی‌مابین دعوت کرد، بلکه حتی سایر ادیان را به جستجوی وحدت فراخواند و به فلسفه‌ی گفت و شنود و گشایش متقابل میان ادیان پرداخت و در حقیقت آن چه ژان پل دوم تا کنون انجام داده، منجمله بازدید

مراکز دینی غیر مسیحی یا مذاکره با رؤسای مذاهب دیگر مسیحی، چون کلیسای انگلیکان، در پیروی از همان مصوبات شورای دوم واتیکان بوده است.

در حال حاضر در بسیاری از ممالک غرب، جلسات تبادل فکری و تفاهم بین ادیان دایر است و حتی گاه سازمان‌هایی بدین منظور در سطح شهرها تشکیل می‌شود و انتشارات در این زمینه روی به افزایش دارد و تحقیقاتی که تحت عنوان ادیان تطبیقی یا مقایسه‌ی ادیان Comparative religion در سطح دانشگاه‌ها صورت می‌گیرد، هم با روحیه‌ی مدارا نسبت به ادیان بیگانه مقرون است و اینها همه نوید آن را می‌دهد که نه فقط جلسات تفاهم، بلکه طرح‌های همکاری در زمینه‌های مورد علاقه‌ی مشترک هم بین ادیان و مذاهب بیش از پیش تداول پیدا کند و فی‌الحقیقه آن چه را که حضرت بهاء‌الله فزون از صد و سی سال قبل به عنوان دستور محکم صادر فرموده‌اند، جامعه‌ی بشری بالمآل عامل گردد.

باید امیدوار بود که روزی روحیه‌ی اکومنیسم که احترام به همه‌ی ادیان را اقتضا می‌کند، به سرزمین ما هم تسری پیدا کند و با توجه به سخن حکیمانه‌ی حافظ که فرمود:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

جامعه‌ی ایران از این پس بکوشد که دور از تعصبات مذهبی که طی قرن‌ها در ذهن آنان القاء شده، با روشن بینی، تجلی حقیقت را در همه‌ی مسلک‌ها جستجو کند. باز به مصداق سخن حافظ که فرمود:

همه کس طالب یارند، چه هشیار و چه مست

همه جا خانه‌ی عشق است، چه مسجد چه کنشت

نا امیدم مکن از سابقه‌ی لطف ازل

تو پس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت

مولانا ملاحسین کاشفی (نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم هجری) در لبّ لباب مثنوی ایاتی را در بیان اتحاد انبیا و اولیا از روی معنی اگرچه به حسب صورت متعددند، از مولوی نقل کرده که ذکر آن‌ها مناسب پایان گفتار ماست:

ده چراغ ار حاضر آید در مکان
هر یکی باشد به صورت غیر آن
فرق نتوان کرد نور هر یکی
چون به نورش روی آری بی‌شکی
در معانی قسمت و اعداد نیست
در معانی تجزیه و افراد نیست
هر نبی و هر ولی را مسلکی است
لیک تا حق می‌رود جمله یکی است
جان گرگان و سگان از هم جداست
متحد جان‌های شیران خداست
همچو آن یک نور خورشید سما
صد بود نسبت به صحن خانه‌ها
لیک یک باشد همه انوارشان
چون که برگیری تو دیوار از میان

از جمله منابع و مأخذ:

- ۱) Encyclopédie des religions, éditeur J. P. Rosa, Vol. ۲, ۱۹۹۷ article : Dialogue entre les religions, p. ۲۳۹۱-۲۳۹۷.
- ۲) H. Küng : Projet d' éthique planétaire, Paris ۱۹۹۱.
- ۳) M. Momen : Phenomenon of religion, see interfaith dialogue (several pages).
- ۴) Mircea Eliade, Encyclopadia of religion, ۱۹۸۷, see Ecumenical movement.

گفتار سوم زبان کمکی بین‌المللی

امروزه زبان شناسان جهان از وجود حدود ۶ هزار زبان و گویش در سراسر پهنه‌ی زمین سخن می‌گویند. درباره‌ی این که در صورت وحدت منشأ بشر، علت این همه تنوع زبانی چیست، حرف بسیار زده شده. در افسانه‌ها آمده است که اهالی بابل که اخلاف نوح بودند و به یک زبان تکلم می‌کردند، برآن شدند که برجی در آن شهر بسازند، تا به وسیله‌ی آن به آسمان، یعنی به خدایان، برسند و برای همین بلند پروازی تنبیه شدند، به طوری که از آن پس کلام یکدیگر را نمی‌فهمیدند و بعضی تصور کرده‌اند که همین قصه تعدد زبان‌های جهان را توجیه می‌کند.

فارغ از این که زبان‌هایی که امروز از دیدگاه علمی به دسته‌های مختلف تقسیم و طبقه‌بندی شده‌اند، منشأ واحدی داشته باشند یا نه، می‌توان گفت که جدا افتادن و انزوای یک گروه از مردم همیشه زمینه‌ی مساعدی برای تحول و تغییر زبان به وجود می‌آورد. مثلاً اگر منشأ هندی‌ها و ایرانیان را یکی بدانیم، همین که این دو قوم از هم جدا شدند، نه فقط از نظر دینی و مذهبی از یکدیگر فاصله گرفتند، بلکه از لحاظ زبانی هم تفاوت و تمایز میان آنها پدید آمد.

زبان شناسان به عنوان مثال از کشور وانواتو سخن می‌گویند که فقط دویست هزار سکنه دارد، ولی ساکنان آن به علت پراکندگی به ۱۱۰ لهجه و زبان مختلف تکلم می‌کنند و به عکس در پولینزی نظر به آن که روابط اقتصادی و فرهنگی میان جزایر متعدد پیوسته برقرار بوده، همه‌ی مردم زبان یکدیگر را درک می‌کنند.

سخن از شش هزار زبان و لهجه رفت که به دسته‌های مختلفی تعلق دارند، چون هند و اروپایی، مغولی، ترکی، چینی و تبتی، دراویدی، شامی و حامی، مالزیایی، پولنزیایی و فینوایغوری و مانند آن.

مقدار مهمی از زبان‌های اصلی و فرعی را به تنهایی در گینه‌ی جدید می‌توان یافت (۱۱۰۹ گویش یا زبان فرعی). در افریقا ۱۹۹ لهجه یا گویش که از ۲۰ زبان اصلی برخاسته‌اند، به کار می‌روند و در آسیای جنوبی و جنوب شرقی آسیا ۱۴۰۰ گویش که از ده زبان اصلی منشعب شده‌اند. در قاره‌ها و مناطق دیگر تعداد گویش‌ها بین ۴۱۹ و ۲۰۹ تغییر می‌کند.

زبان‌شناسان با تأسف می‌گویند، همان طور که در عالم حیاتی می‌توان کاهش انواع گیاه‌ها، حشرات و جانوران را مشاهده کرد، در عالم زبان هم که دنیای فرهنگ است، این خطر وجود دارد که ۹۰ درصد زبان‌های موجود امروز تا آخر قرن حاضر از میان بروند و البته با خاموشی هر زبان مقداری از تجارب بشری به دست فراموشی سپرده می‌شود، زیرا زبان حامل فرهنگ است و فرهنگ مجموعه‌ی آموخته‌ها و اندوخته‌های مادی و معنوی است که قومی در طول نسل‌های پیاپی به دست آورده است.

شک نیست که زبان‌ها و لهجه‌ها را باید حرمت داشت و حتی برای حفظ و ضبط صوتی لهجه‌ها و زبان‌های فرعی که امروز فقط چند ده تن گوینده دارد نیز باید اهتمامی معمول داشت. اما در عین حال در این برج بابل تنوع زبان‌ها سیر امور عالم به سوی جهانی شدن، انتخاب یک زبان کمکی بین‌المللی را بیش از پیش اقتضا می‌کند.

تا بدان جا که تاریخ حکایت می‌کند، اندیشه‌ی زبان بین‌المللی در قرن‌ها پیش، این جا و آن جا از زبان متفکران شنیده شده است. نظیر این فکر که باید قضایای علمی را به زبان ریاضی نوشت که مفهوم همگان در سراسر جهان باشد، موضوعی که متفکر معروف لایبنتس در قرن هفدهم میلادی مطرح کرد.

اما زبان جهانی به عنوان وسیله‌ای برای انعکاس وحدت بنیادی انسان‌ها و در عین حال ابزار تفاهم و توافق بین‌المللی، نخستین بار در آثار حضرت بهاء‌الله، بنیادگذار آئین

بهائی مطرح شد. در یکی از آثار آن حضرت، تحت عنوان مجموعه‌ای از الواح که بعد از کتاب اقدس نازل شده، مکرراً به موضوع زبان بین‌المللی توجه داده شده. از جمله در لوح اشراقات که در آن امنای بیت العدل، یعنی والاترین مرجع اداری و روحانی بهائیان را مأمور به آن داشته‌اند که «یک لسان از السن موجود و یا لسانی بدیع و یک خط از خطوط اختیار نمایند و در مدارس عالم، اطفال را به آن تعلیم دهند، تا عالم یک وطن و یک قطعه مشاهده شود.»

و در یک لوح دیگر به نام بشارت، ملوک و وزرای ارض، یعنی مسئولان عالی رتبه‌ی ممالک را دعوت می‌فرمایند که به مشورت بنشینند و «یک لسان از السن موجود و یا لسان جدیدی مقرر دارند.»

همین مضمون، در لوح دنیا بعد از دستور صلح اکبر و لزوم آسودگی از هزینه‌های گزاف تسلیحات، مذکور شده که: «باید لغات منحصر به لغت واحده گردد و در مدارس عالم به آن تعلیم دهند.»

در کتاب اقدس که گنجینه‌ی حدود و احکام بهائی و در عین حال منشور نظم جهان آرای حضرت بهاء‌الله است، انتخاب خط و زبان مشترک برای سراسر مردم کره‌ی ارض به عنوان یکی از علائم بلوغ عالم ذکر شده است و به زبان روشن‌تر حضرت بهاء‌الله توجه کامل به این حقیقت داشته‌اند که انتخاب زبان واحد، کاری آسان نیست و مستلزم بلوغ فکری اهل عالم است، زیرا می‌دانیم که در حال حاضر مردم هر کشور با چه تعصبی به زبان ملی خود می‌نگرند و چه بسا که زیر بار آموختن زبان‌های دیگر نمی‌روند، در حالی که اقتضای دنیای امروز، آشنایی به حداقل یک یا چند زبان رایج بین‌المللی است. ضمناً حضرت بهاء‌الله در همین کتاب، اعضای مجالس شور عالم را تعلیم می‌فرمایند که یک لسان و خط عمومی اختیار کنند.

تا بدان جا که پژوهش‌گوینده حکایت می‌کند، حضرت بهاء‌الله در دوره‌ی تبعید اسلامبول و ادرنه، یعنی سال‌های ۱۸۶۳ - ۱۸۶۸ بود که برای اولین بار موضوع زبان بین‌المللی را مطرح فرمودند و چون اراده‌ی حق بر چنین امری تعلق گرفته بود، دیری

برنیامد که اولین زبان بین‌المللی جدید از طرف دانشمندی به نام دکتر لودویک زامنهوف پیشنهاد شد.

زامنهوف لهستانی بود و طیب و زبان‌شناس که در ۱۸۵۹ متولد شد و در ۱۹۱۷ در گذشت و ظاهراً زبان اسپرانتو را در سال ۱۸۸۷، یعنی ۱۴ سال بعد از حکم کتاب اقدس اختراع کرد، زبانی که به زودی شهرت بسیار یافت و جمع‌کثیری خصوصاً از صلح‌دوستان به فراگرفتن آن هجوم کردند و مجامع اسپرانتو در همه جا تشکیل شد.

بانی زبان بین‌المللی مذکور، وقتی جزوه‌ی معرفی زبان بین‌المللی خود را منتشر کرد، خویش را به نام دکتر اسپرانتو معرفی نمود که معنای آن «امید» است و همین نام بعدها بر خود زبان اطلاق شد.

دستور زبان اسپرانتو بسیار ساده و آسان است و تنها ۱۶ قاعده دارد و استثنایی هم در آن نیست. از محاسن این زبان که البته به زبان‌های اروپایی اتکا دارد، این است که پذیرای لغات زبان‌های دیگر هم هست و با افزودن حرفی مصوت در آخر آنها این لغات را هماهنگ با سایر کلمات زبان اسپرانتو می‌کند.

ناگفته نماند که دختر دکتر زامنهوف، لیدیا، بعدها به امر بهائی‌آشنایی حاصل کرد و در صف پیروان آن درآمد و در نشر تعالیم آئین جدید میان اسپرانتیست‌ها کوشید.

به نظر نمی‌رسد که هیچ‌یک از زبان‌های نوینی که تا حال پیشنهاد شده‌اند، به اندازه‌ی اسپرانتو مورد استقبال واقع شده باشند، زیرا زبان اسپرانتو زبانی است که اروپاییان به آسانی می‌توانند یاد بگیرند، چه کلمات به طور عمده از ریشه‌های السنه‌ی اروپایی گرفته شده‌اند و به خصوص از زبان‌های رومیایی یا لاتینی نظیر اسپانیایی، پرتغالی، فرانسوی، ایتالیایی و رومانی و املاء هم به قواعد فونتیکی است، یعنی کلمات همان طور که تلفظ می‌شوند، نوشته می‌شوند. دستور زبان اسپرانتو هم چنان که اشارت رفت، بسیار سهل است.

در دائرة المعارف بریتانیکا در نشر سال ۲۰۰۳ خود شماره‌ی متکلمان به اسپرانتو را یک صد هزار نفر تخمین زده است. یک انجمن بین‌المللی اسپرانتو در سال ۱۹۰۸ تأسیس

شد که اعضای آن در ۸۳ کشور پراکنده هستند (یعنی تقریباً نصف ممالک عالم) و حدود ۵۰ انجمن ملی اسپرانتو نیز موجود است.

در هر سال یک کنگره‌ی جهانی از اسپرانتیست‌ها تشکیل می‌شود و حدود ۱۰۰ مجله به زبان اسپرانتو انتشار می‌یابد و تا کنون مجموعه‌ای در حدود ۳۰ هزار کتاب به زبان اسپرانتو نشر شده است.

گفتیم که هیچ یک از زبان‌های ساخته شده، رواج اسپرانتو را نداشته است، معذک خوب است اشاره‌ای به یک زبان دیگر ساختگی که ولاپوک Volapük نام گرفته و در سال ۱۸۸۰ توسط یوهان مارتین شلیر Schleyer، یک کشیش آلمانی ساخته شده است، نیز بشود. او هم قصد داشت که این زبان را به عنوان زبان ثانوی یا کمکی بین‌المللی بشناساند.

فرهنگ لغات ولاپوک بر روی زبان انگلیسی و زبان‌های رومی، لاتینی مبتنی است، معذک ریشه‌های کلمات را در این زبان بسیار-تغییر داده. دستور زبان ولاپوک هم پیچیده است و هم این که کلمات آن به ظاهر نامأنوس و در نتیجه امکان گسترش آن بسیار محدود است. معذک قبل از آن که زبان اسپرانتو شهرت وسیع پیدا کند، صدها هزار نفر به آموختن این زبان دشوار و نشر آثار در آن اهتمام نمودند که این خود گواه احساس شدید احتیاج اصحاب فکر به یک زبان بین‌المللی بوده است.

اگر بگوییم که در ابتدا این نوع دوستان و صلح خواهان و افراد خوشبین به آینده‌ی جامعه‌ی بشری بودند که به زبان‌های ساختگی بین‌المللی روی آوردند، اما در حال حاضر، نیاز به چنین زبانی عمومیت پیدا کرده است. سیر امور جهان به سوی فراگیری همه‌ی کره‌ی زمین از حدود سال ۱۹۹۰ به این طرف با پیدا شدن اینترنت در سال ۱۹۹۵ چنان سرعت گرفته است که جامعه‌ی انسانی مشکل بتواند خود را از یک زبان کمکی بین‌المللی معاف بداند.

در میان ده زبان که در جهان حاضر بیش از همه به آنها تکلم می‌شود، گمان نمی‌رود که زبان چینی و لهجات مختلفی آن که ۱۱۱۳ میلیون نفر به آن مکالمه می‌کنند،

بتواند - خصوصاً با خط بسیار دشوارش - روزی در عرصه‌ی بین‌المللی نقش اصلی را ایفا کند. ۹ زبان بعدی با تعداد گویندگان هر یک عبارتند از: انگلیسی ۳۷۲ میلیون نفر (یعنی کسانی که زبان اصلیشان انگلیسی است، چون ساکنان ممالک متحده‌ی امریکا، انگلستان، کانادا، استرالیا)، هندی و اردو ۳۱۶ میلیون نفر، اسپانیایی ۳۰۴ میلیون نفر، عربی ۲۰۱ میلیون نفر، پرتغالی ۱۶۵ میلیون نفر، روسی ۱۵۵ میلیون نفر، بنگالی ۱۲۵ میلیون نفر، ژاپنی ۱۲۳ میلیون نفر و آلمانی ۱۰۲ میلیون نفر که به این ترتیب، زبان‌های مهم زنده‌ای چون فرانسه و فارسی در گروه دوم زبان‌ها از نظر تعداد گویندگان قرار گرفته‌اند. (این آمارها به سال ۱۹۹۵ مربوط می‌شوند).

زبان انگلیسی اعم از آن که زبان بین‌المللی آینده باشد یا نباشد، چون در بستر یکی از مترقی‌ترین تمدن‌ها پرورده شده و زبان علم و تکنولوژی مدرن است، ناچار در حال حاضر نیز بیش از هر زبان دیگر شانس گسترش دارد و وجود اینترنت که اکثر پیام‌های آن به این زبان تولید و اشاعه می‌شود، به تحکیم این موقعیت ممتاز بین‌المللی کمک می‌کند. در اروپا با وجود اتحاد اقتصادی که بیست و پنج کشور را گرد هم آورده، هر مملکتی حق گفتار زبان ملی خود را در مجامع و سازمان‌های مشترک اروپا به دست آورده است. هزینه‌ی مترجمان و نشریات اروپای متحد از این بابت بسیار سنگین است و اگر اروپاییان روزی به دو تا سه زبان عمده اکتفا می‌کردند صرفه جویی فوق‌العاده‌ای از این بابت عاید همگان می‌شد.

اما گفتیم که زبان، معرف فرهنگ یک جامعه است و حتی در مواردی زبان، هویت آن جامعه را می‌سازد، چنان که اگر زبان فارسی نبود و ادبیات پرمایه‌ی ایران که به این زبان نگاشته آمده، وجود نداشت، ایرانی نمی‌توانست علی‌رغم تلاطمات روزگار، هویت ملی خود را به تفاوت از بسیاری همسایه‌های دور یا نزدیک (چون مصر و عراق) حفظ کند. وقتی پای ملیت به میان می‌آید، گاه غرور ملی نیز با آن همراهی می‌کند و این جاست که خطر مخالفت با سیر طبیعی جهان به سوی یک زبان بین‌المللی پیش می‌آید.

نکته‌ای که ذکرش در این جا ضرور است، این است که از دیدگاه بهائی به جای آموختن زبان‌های متعدد که گاه تمام آنها نیز در کشوری بیگانه رفع نیاز نمی‌کند، باید به یک زبان واحد کمکی که سراسر جهان پذیرفته است، از همان ابتدای کودکی آشنایی حاصل کرد. چنین زبانی البته تنها وسیله‌ی ارتباط و تبادل فکر باقی نخواهد ماند، بلکه ادبیات و آثار علمی خود را خواهد داشت که به این ترتیب مانع کنونی زبان که ممالک فقیر را از دسترس یافتن به نوآورده‌های علمی و فنی جهان پیشرفته باز می‌دارد، از میان برداشته خواهد شد.

حضرت بهاء‌الله هم از نخستین آثار مکتوبشان توجه به یگانگی نوع بشر داشته‌اند و مخاطب ایشان همه‌ی عالم بوده است و از این رو دعوت جهانیان به این که یک زبان مشترک انتخاب و اختیار کنند، امری طبیعی بوده است و از ماهیت صلح خواه و وحدت طلب آئین بهائی بر می‌خیزد.

اما در عین حال آثار بهائی گواه آن است که زبان فارسی آینده‌ای بس درخشان خواهد داشت، زیرا نه فقط برای بهائیان سراسر دنیا سرچشمه‌ی آثار مقدسه‌ی امری خواهد بود که مرجع و منبع الهام آنان بوده و هست، بلکه برای هر محقق‌ی که بخواهد از کم و کیف این آئین جهانی خبر گیرد، آگاهی به این زبان که محمل آثار بهائی است، ضرورت خواهد داشت.

حضرت عبدالبهاء در خطابی به یک شخص غیر ایرانی به نام مستر سیدنی فرموده‌اند: «تا توانی همت نما که زبان فارسی بیاموزی، زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد شد و در نشر نفحات و اعلاء کلمة الله و استنباط معانی آیات الله مدخل عظیم دارد»، بیانی که یادآور این کلام حضرت بهاء‌الله پدر بزرگوارشان است: «امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است، هرچه این زبان را ستایش نمایید، سزاوار است.»

می‌توان گفت که فرهنگ ایرانی از جمله زبان ایرانیان از طریق دیانت بهائی به تمدن جهانی پیوند خواهد یافت. همان طور که نوروز را دیانت بهایی به صورت عید

بین‌المللی در آورده است و نیز بسیاری از ارزش‌های اخلاقی که در جامعه‌ی ایرانی همواره گرامی داشته شده‌اند، امروز از طریق امر بهائی به سراسر عالم انتشار حاصل کرده‌اند، چون مهر خانوادگی گسترده و مهمان‌نوازی و ایثار و فداکاری و گذشت و بردباری و شکیبایی با دیگران و بسیار فضایل اخلاقی دیگر که ورود در آنها بحث را پر طولانی خواهد کرد.

به زبان بین‌المللی بازگردم. حضرت بهاء‌الله انتخاب آن را توصیه فرموده‌اند، اما طریق انتخاب چنین زبانی در آثار حضرت عبدالبهاء، فرزند ارجمند ایشان توضیح و تشریح شده است. حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای فرموده‌اند: «تعلیم نهم حضرت بهاء‌الله وحدت لسان است. یک لسانی ایجاد شود و آن را جمیع اکادمی‌های عالم قبول نمایند، یعنی یک کنگره‌ی بین‌المللی مخصوص تشکیل دهند و از هر ملتی نمایندگان و وکلای دانا در آن جمع گردند و صحبت و مشورت نمایند و رسماً آن لسان را قبول کنند و بعد از آن در جمیع مدارس عالم، تعلیم اطفال کنند، تا هر انسان دو لسان داشته باشد، یکی لسان عمومی و یک لسان وطنی، تا جمیع عالم یک وطن و یک لسان گردند، زیرا این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم است.»

ناگفته نگذارم که حضرت عبدالبهاء رواج بیشتر زبان اسپرانتو را تشویق می‌فرمایند، ولی در عین حال یادآور می‌شوند که رسمیت یافتن این زبان به عنوان زبان کمکی بین‌المللی مستلزم آن است که: «عموم ملت از ارباب معارف یک مجلس عمومی تشکیل دهند، هر ملتی نفسی را انتخاب نماید. اینها انجمنی بیارینند و معاونت آن شخص بکنند و لسان را از هر جهت اکمال نمایند، تا آن لسان انتشار حاصل نماید و لسان منتخب عموم ملل عالم شود و بر ملتی تعمیم آن گران نباشد^۱».

تأیید ضرورت دو زبان در فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء گواه روشنی بر این حقیقت است که امر بهائی برای یکسان کردن همگان نیامده است، بلکه مروج اصل وحدت در

^۱ حضرت عبدالبهاء: خطابات، ص ۲۳۵

کثرت است. هر فرد، نه فقط نگهبان زبان و فرهنگ قومی خویش است، بلکه از طریق یک زبان و فرهنگ بین‌المللی، با همه‌ی ابنای بشر ارتباط معنوی و فکری حاصل می‌کند. این که برخی از مسلمانان زبان خدا را عربی می‌انگاشته‌اند و معتقدند که آداب شرع از جمله نماز را باید به زبان عربی خواند، مورد تأیید بهائیان نیست، چنان که حضرت بهاءالله در موضعی فرموده‌اند: «درباره‌ی زبان نوشته بودید، تازی و پارسی هر دو نیکوست، چه که آن چه از زبان خواسته‌اند، پی بردن به گفتار گوینده است و این از هر دو می‌آید.» آثار بهائی به متجاوز از هشتصد زبان دنیا ترجمه شده است و هیچ مانعی نیست که کسی نماز را به زبان قومی خود بخواند، یا دعا و مناجات را به زبانی که بدان مأنوس است تلاوت کند. در مناجاتی از حضرت بهاءالله آمده: «اگر از لغات مختلفیه‌ی عالم، عرف ثنای تو متضوع شود، (یعنی اگر از زبان‌های عالم بوی خوش ستایش خداوند برآید) همه محبوب جان و مقصود روان، چه تازی چه فارسی. اگر از آن محروم ماند، قابل ذکر نه، چه الفاظ چه معانی.»

به عبارت دیگر اندیشه‌ای که به واسطه‌ی زبان از گوینده به شنونده منتقل می‌شود، آن است که اهمیت دارد، زبان در این مقام وسیله‌ای بیش نیست و تنوع و سایل مانع از این نمی‌شود که وحدت در افکار موجود باشد.

این اصل وحدت در کثرت برای بهائیان این قدر اهمیت دارد که در هر کجا یک رادیوی بهائی تأسیس شده، زبان مردمی را اختیار کرده که پیرامون فرستنده زیست می‌کرده‌اند، ولو زبان گویش بومی و محلی بوده. در مجامع بین‌المللی بهائی هر کس به زبان قومی خودش تلاوت مناجات می‌کند و حتی با لباس محلی خودش حضور می‌یابد. این گونه کثرت و تنوع سبب غناست و جامعه‌ی بشری نباید خود را از آن محروم بدارد.

از مزایای یک زبان بین‌المللی این است که می‌تواند عامل ارتباط و یگانگی در داخل مرزهای ملی نیز بشود، مثلاً در نیجریا امروزه چهارصد و هفتاد زبان و لهجه تکلم می‌شود که در آن میان فقط چهار زبان یا لهجه امکان غلبه و تسلط دارند. جز یک زبان کمکی بین‌المللی که از دبستان به کودکان تعلیم شود، چه وسیله‌ای برای اتحاد درونی در

چنین کشوری توصیه می‌توان کرد؟ در همین کشور سویس چهار زبان به کار می‌رود و چه بسا ایتالیایی زبانان که در منطقه‌ی فرانسه زبان یا آلمانی زبان از ایجاد ارتباط با هموطن خود ناتوان هستند.

کسی که به یک زبان با چند ملیون نفر گوینده تعلق دارد، بی‌گمان نمی‌تواند همه آثار ادبی، علمی، فلسفی و غیر آن را - چه به صورت تألیف یا ترجمه - در زبان بومی خود به دست آورد.

وجود یک زبان بین‌المللی این مشکل را هم که اکنون دست به گریبان بسیاری از کشورها، حتی در اروپاست، حل خواهد کرد. فنلاند با زبان عجیبش که از خانواده‌ی زبان‌های فینویرمیایی است، فقط ۵ ملیون جمعیت دارد و آلبانی با زبان خاصش که از خانواده‌ی زبان‌های آلبانیایی و بدون زبان مشابه است، فقط ۳،۴ ملیون نفوس متکلم دارد. چطور می‌توان بی‌مدد یک زبان کمکی بین‌المللی دامنه‌ی وسیع علوم و فنون را که همواره رو به زیادت دارد، به آن دو سرزمین گسترش داد؟

اگر زبان بین‌المللی پیش از خاتمه‌ی این قرن (بیست و یکم) پذیرفته شود، کمترین فایده‌ی فوری که از آن به دست می‌آید، ممانعت از مرگ چند هزار گویش یا زبانی است که در معرض خطر نابودی هستند. در نوول کالدونی ۲۸ زبان یا لهجه موجود است که فقط ۵ زبان یا لهجه در این میان بیش از ۵ هزار گوینده دارد و یک زبان هم در آن دیار هم اکنون موجود است به نام سیشه که فقط ۴ نفر به آن تکلم می‌کنند. اگر فرزندان این چهار نفر روزی با یک زبان کمکی بین‌المللی آشنا شوند، قادر خواهند بود که آن گویش را برای همیشه ثبت و ضبط کنند و هر لغت و تعبیری را از زبان بومی خود به زبان بین‌المللی برگردانند و نگاه بدارند.

در تته‌ی سخن عباراتی از نطق حضرت عبدالبهاء در پاریس به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ را نقل خواهم کرد که فرموده‌اند: «از جمله اوامر حضرت بهاء‌الله این است که باید جمیع ملت از اهل معارف و علوم اتفاق کرده، یک لسان انتخاب یا ایجاد نمایند و آن لسان

عمومی باشد و این امر در کتاب اقدس چهل سال پیش نازل شده و مضمون آن این است (که) مسأله‌ی لسان بسیار مشکل شده، زیرا لسان بسیار است و اختلاف حاصل شده بین جمیع اقوام و طوایف تا وحدت لسان حاصل نگردد، ائتلاف مشکل و معاملات مختل است. هر انسان محتاج به لسان‌های بسیار است تا بتواند به جمیع بشر معامله و معاشرت و ملاقات نماید و این مستحیل است.... پس بهتر این است که یک لسان ایجاد و یا انتخاب شود، تا آن که لسان عمومی باشد. یکی لسان وطنی، یکی لسان عمومی. به لسان وطنی خودش با قوم خود گفتگو نماید، اما به لسان عمومی با جمیع عالم محاوره نماید و محتاج لسان ثالث نمی‌باشد و جمیع بشر با یکدیگر بدون مترجم، الفت و مصاحبت می‌نمایند. حال اگر چنین چیزی بشود، فی‌الحقیقه سبب راحت و آسایش و سرور جمیع ملل عالم است.»

(خطابات ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۳)

این نکته در پایان کلام گفتنی است که زبان در آغاز تاریخ شاخص انسانیت و ممیز انسان از عالم حیوان بوده است. باید امیدوار بود که همان گونه که حضرت بهاء‌الله نوید داده‌اند، قبول و استقرار یک زبان کمکی بین‌المللی هرچه زودتر نمودار ورود انسانیت به مرحله‌ی بلوغ فکری و اجتماعی خود گردد.

باید اطمینان دهم که این بار آدمیان برج بابل را بر طبق نقشه‌ی خدا خواهند ساخت که به جای ایجاد پراکندگی و بیگانگی، جهان را به سوی یگانگی رهنمون خواهد شد و همزبانی و همدلی را توأمأً به عالم انسان اهدا خواهد کرد.

از جمله منابع و مآخذ

- ۱- دایرة‌المعارف فارسی مصاحب، ج ۱، جدول زبان‌های قدیم، ۱۱۶۶-۱۱۶۷
- ۲- Encyclopaedia Britannica, ed. ۲۰۰۳ (در ارتباط با اسپرانتو و ولاپوک)
- ۳- خطابات مبارکه‌ی حضرت عبداله‌اء (در سه جلد)

گفتار چهارم

پیشرفت دموکراسی و شناسایی حقوق بشر در سراسر عالم

از جمله اشاراتی که در آثار مبارکه‌ی حضرت بهاء‌الله درباره‌ی آینده‌ی جهان می‌توان یافت و فی‌الحقیقه در زمان خود مژده‌ی تحولی عظیم بوده است، اشاره به پیشرفت دموکراسی و پایان گرفتن حکومت‌های ظلم و تحقق آزادی مردم است که هر سه بی‌تردید از مهمترین تحولات قرن بیستم و قرن حاضر بوده و هستند.

این مطلب درخور یادآوری است که در زمان حیات آن حضرت، یعنی در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۱۷ و ۱۸۹۲ میلادی، اکثریت عظیم کشورهای عالم، حتی قاره‌ی پیشرفته‌ی اروپا، در زیر سلطه‌ی رژیم‌های مقتدر استبدادی قرار داشتند و برپا شدن حکومت‌های دموکراتیک که یکی از آرزوهای انقلابیون فرانسه در اواخر قرن هجدهم بود، در قرن‌های نوزدهم و بیستم به صورتی بسیار بطئی روی داد و فقط بعد از جنگ جهانی دوم و نیز به دنبال سقوط امپراطوری شوروی بود که بشارت حضرت بهاء‌الله مشعر بر دگرگونی اوضاع سیاسی جهان، به سرعت به تحقق پیوست.

در آثار مبارکه‌ی حضرت بهاء‌الله به کرات یادآوری شده که در آن زمان، یعنی نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، هنوز ظلم و اجحاف حکومت‌های مستبد بر عامه‌ی مردم ادامه داشته، می‌فرمایند: «امروز ناله‌ی عدل بلند و حنین انصاف مرتفع و دود تیره‌ی ستم، عالم و امم را احاطه نموده.»^۱

و در موضع دیگر می‌فرمایند: «ظالم‌های عالم حقوق امم را غصب نموده‌اند و به تمام قدرت و قوت به مشتبهات نفوس خود مشغول بوده و هستند»^۲ و آرزو می‌کنند که:

^۱ لوح دنیا
^۲ لوح دنیا

«انشاء الله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدس فرماید^۱ و یادآور می‌شوند که: «اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود، ارض غیر ارض مشاهده گردد^۲»، یعنی وضع جهان به کلی دیگرگون شود و نیز توجه می‌دهند که: «اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حق جل جلاله‌اند، همت نمایند و بما ینتفع به من علی الارض قیام فرمایند، عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد.» (لوح مقصود)

در آثار حضرت بهاءالله، چون کتاب اقدس و الواح ملوک، پیش‌بینی واژگونی بعضی نظام‌های دیکتاتوری را به صراحت فرمودند، مانند پیش‌بینی سقوط ناپلئون سوم، پادشاه مقتدر فرانسه، و اشاره به سقوط امپراطوری عثمانی و نیز تذکار انقراض قریب الوقوع حکومت استبدادی آلمان و همچنین اعلام دگرگونی امور در پایتخت ایران که در آن زمان زیر سلطه‌ی پادشاهی مستبد چون ناصرالدین شاه بود، که همه در الواح حضرتش آمده است.

می‌دانیم که حضرت بهاءالله به بزرگترین سلاطین و رؤسای ممالک در زمان خود، پیام‌هایی فرستادند و در این پیام‌ها رؤسا را از ظلم بر مردم تحذیر فرمودند و به شناسایی حقوق خلق و رعایت فقیران و پناهندگان و امثالهم دعوت کردند.

در لوح خطاب به ناپلئون سوم که در اصل به عربی است، یادآور می‌شوند که مردم امانات خدا در دست پادشاهان هستند، یعنی بر پادشاهان است که آنان را چون نفس خود حفظ و حراست کنند: «و اعلم ان الرعیه امانات الله بینکم ان احفظوهم کما تحفظون انفسکم.»

به ویلهلم اول، امپراطور آلمان هشیار می‌دهند که: «یا ملک، تفکر فیه فی امثالک الذین سخرّوا البلاد و حکموا علی العباد قد انزلهم الرحمن من القصور الی القبور اعتباروکن من المتذکرین»، یعنی ای پادشاه، در کار ناپلئون سوم و امثال خودت فکر کن، یعنی شاهانی

^۱ لوح مقصود
^۲ لوح مقصود

که به تسخیر کشورها پرداختند و بر مردم فرمان راندند و خدا آنان را از قصر به قبر فرود آورد. پس درس عبرت بگیر و از متذکران باش.

در لوح خطاب به ملکه‌ی ویکتوریا از او تحسین می‌کنند که زمام مشورت را به دست جمهور مردم سپرده و به عبارت دیگر به تحکیم حکومت پارلمانی کوشیده: «وسمعنا انک اودعت زمام المشاوره بایادی الجمهور نعم ما عملت لانّ بها تستحکم اصول ابنیة الامور و تطمئن قلوب من فی ظلّک من کل وضیع و شریف.»

و هم در لوح خطاب به ملکه، عامه‌ی پادشاهان را از این که هر سال بر مخارج نظامی و تسلیحاتی می‌افزایند و آن را بر رعیت، یعنی ملت خود تحمیل می‌کنند، نکوهش می‌کنند و می‌فرمایند، چنین کاری ظلمی عظیم است. از آه و اشک مظلومان باید پرهیز کرد و از تحمیل آن چه فوق توان و طاقت مردم است، احتراز باید نمود: «یا معشر الملوک، انا نراکم فی کل سنة تزدادون مصارفکم و تحملونها علی الرعیه ان هذا الا ظلم عظیم. اتقوا زفراة المظلوم و عبراته و لاتحملوا علی الرعیه فوق طاقتهم» و در همین پیام منیع است که حضرت بهاءالله حکما و امرای جهان را دعوت می‌فرمایند که صلح و آشتی در میان خود برقرار کنند، چه در آن صورت به کثرت لشکریان و مهمات آنان جز برای حفظ حدود کشورهای خود، یعنی امنیت داخلی، نیاز نخواهند داشت.

از دیدگاه حضرت بهاءالله و فرزند ارجمندشان، حضرت عبدالبهاء، این یک وجب خاک دنیا را ارزش آن نیست که بر سر آن خون آدمیان ریخته شود. به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء: «زمین ملک خداست. جمیع ملل و دول مانند مستأجرند، عاقبت از دست کل خواهد رفت ولله میراث السموات والارض» و از نظر حضرت بهاءالله: «فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن.»

هرچند امر بهائی با الغاء مرزهای ملی موافق نیست، اما در عین حال اندیشه‌ی شهروندی جهانی را که امروزه بیش از گذشته خواستار دارد، ترویج می‌کند و بر آن است که جهان به نظم تازه‌ای نیاز دارد که سراسر بشریت را دربرگیرد. به فرموده‌ی حضرت بهاءالله در لوح مقصود: «فی الحقیقه اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و

انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزايد. آثار هرج و مرج مشاهده می‌شود، چه که اسبابی که حال موجود است، به نظر موافق نمی‌آید.»

از علل عمده‌ی این هرج و مرج بی‌گمان یکی هم تعصبات شدید ملی است که باید جای خود را به شرایط و نظام تازه‌ای دهد که در آن فرد در عین تعلقات ملی و میهنی، دوستدار سراسر بشریت، قطع نظر از ملیت و دین و رنگ و نژاد باشد.

عواملی که به پیشرفت دموکراسی و شناسایی حقوق بشر در تاریخ مغرب زمین یاری کردند، بسیار متعدد بودند، از جمله پیدا شدن مکتب حقوق طبیعی یا فطری انسان در قرن‌های ۱۶، ۱۷ و ۱۸ و عواقب هومانیزم دوران رنسانس و راسیونالیسم یا عقل‌گرایی قرون ۱۷ و ۱۸ و تحولاتی که در نظام اجتماعی با ارتقاء طبقات متوسط و بورژوازی پیش آمد و البته رواج تعلیم و تربیت و گسترش سواد در میان عامه‌ی مردم که بیشتر مربوط به نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم است و همچنین اثرات انقلاب اجتماعی فرانسه در آخر قرن ۱۸ که از سرچشمه‌های اندیشه‌ی دموکراسی و حقوق مردم، همان اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروندان برخاسته از همان انقلاب است (۱۷۹۵).

اما می‌دانیم که به جای پیروزی دموکراسی در آن کشور، ناپلئون اول توانست به سلطنت فرانسه دست یابد و به روش استبدادی مملکت را اداره کند. لذا در تحقق دموکراسی در آن کشور، سال‌ها تأخیر روی داد و فی‌الحقیقه در پایان قرن نوزدهم با سقوط ناپلئون سوم بود که کشور توانست با قدم‌های استوارتر به سوی حکومت پارلمانی حرکت کند.

در ممالک دیگر غرب نیز - به جز انگلستان که همواره به روش دموکراتیک اداره می‌شد - متدرجاً کشورهای پیشرفته توانستند به دموکراسی دست یابند و بعد از جنگ جهانی دوم، به تدریج با قبول اعلامیه جهانی حقوق بشر، اصل آزادی و حقوق مردم و مشارکت آنان در اداره‌ی امور سیاسی کشورشان پذیرفته شد و به موقع اجرا درآمد، به طوری که دموکراسی از تعدادی قلیل ممالک، عملاً به سراسر جهان تعمیم یافت و امروزه قلیل‌اند ممالکی که هنوز با حکومت مطلقه و رژیم‌های استبدادی اداره می‌شوند و در آن

ممالک هم حرکتی، ولو آهسته و تدریجی، به سوی اصل مشارکت خلق در تمشیت امور عمومی به چشم می‌خورد.

فروریختن امپراطوری شوروی، حرکت به سوی دموکراسی را تسریع کرد. اقمار آن امپراطوری هرکدام توانستند استقلال خود را همراه با تأسیس حکومت دموکراتیک به دست آورند که نمونه‌ی آنها لهستان، مجارستان، چکوسلواکی، آلمان شرقی، بلغارستان و نظایر آنها بوده‌اند.

آلبرت ساموئل در کتاب «منظره‌ی نوین بین‌المللی» که به سال ۱۹۹۰ نشر شده، بخشی را به پشرفت دموکراسی در جهان اختصاص داده و نشان می‌دهد که چگونه حتی در قاره‌های افریقا، امریکای لاتین، آسیا که پیش از آن بخشی عظیم در زیر سلطه‌ی حکومت جابره قرار داشت، نسیم آزادی و مردم سالاری سال‌هاست که به جنبش آمده و یکایک آن ممالک را به سوی نظامات سیاسی دموکراتیک سوق می‌دهد. البته این حرکت همه جا یکسان نبوده و نیست و نتایج حاصله نیز متفاوت است، اما در هیچ حال وجود نهضت ایجاد دموکراسی را انکار نمی‌توان کرد.

آلبرت ساموئل می‌نویسد که معمولاً مردم بین دو نوع استبداد تفاوت قائل می‌شوند. یکی دیکتاتوری دست راستی و دیگری حکومت مطلقه‌ی کمونیستی. به قول او در زمان اخیر ملت‌ها توانستند قیام کنند و از یوغ استبداد نوع اول خلاص شوند. مثلاً در اسپانیا و پرتقال و برخی ممالک امریکای لاتین و افریقا، ولی به گفته‌ی او گمان نمی‌رود که به زودی سلطه‌ی کمونیسم پایان گیرد. در حالی که می‌دانیم بعد از ۱۹۹۰ با انقراض امپراطوری شوروی، نه فقط سرزمین‌های تابعه یعنی اقمار آن نظام دیکتاتوری آزادی خود را بازیافتند، بلکه رژیم‌های استبداد کمونیسم نیز جز با دو سه استثنا در همه‌ی جهان ساقط شدند.

یکی از معتبرترین مطالعاتی که درباره‌ی پیشرفت دموکراسی در سال‌های اخیر صورت گرفته، بررسی واحد برنامه‌ی توسعه‌ی ملل متحد است، زیر عنوان گزارش جهانی

مربوط به توسعه‌ی انسانی در سال ۲۰۰۲ که در موضوع «ژرف نگری در دموکراسی در یک جهان متلاشی» ارائه شده است.

این گزارش گویای این است که از سال ۱۹۸۰ به این طرف، ۸۱ کشور اقدام به قبول نظام دموکراتیک نموده‌اند و ۳۳ رژیم نظامی جای خود را به حکومت دموکراتیک سپرده‌اند. از حدود ۲۰۰ کشور جهان ۱۴۰ کشور انتخاباتی با شرکت احزاب متعدد دارند و اضافه می‌کند که چنین وضعی در طول همه‌ی تاریخ سابقه و نظیر نداشته است.

واحد برنامه‌ی توسعه‌ی ملل متحد، در مورد ۸۱ کشور مزبور عقیده دارد که فقط ۴۷ کشور به حقیقت نظام مردم‌سالاری را پذیرفته‌اند، ولی در مجموع می‌توان گفت که ۸۲ مملکت که در آنها ۵۷ درصد جمعیت کوهی زمین زیست می‌کنند، تا حدودی دموکراتیک هستند.

از نشانه‌های بارز پیشرفت دموکراسی در جهان، استقبال اکثر کشورها از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر بوده است. اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر یکی از ارزشمندترین اسنادی است که جامعه‌ی بین‌المللی پذیرفته و در ماده‌ی ۲۱ خود نظام دموکراتیک را تأیید می‌کند، آن جا که می‌گوید: «هرکس حق دارد که در اداره‌ی امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.»

بعد اضافه می‌کند که: «اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است. این اراده باید به وسیله‌ی انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و بارعایت مساوات باشد و به آرای مخفی یا طریقه‌ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تأمین نماید.»

غالباً اصحاب ادیان، چه در مسیحیت و چه در اسلام، اساس و منشأ قدرت حکومت را اراده‌ی خدا دانسته‌اند. در این ظهور اعظم مشیت الهی بر آن قرار گرفته که اراده‌ی مردم که در شرایط صحیح ابراز بشود، نماینده‌ی اراده‌ی الهی باشد.

تأکید در اهمیت مشورت را در آثار متعدد حضرت بهاء‌الله می‌توان باز یافت. در لوح دنیا ضمن تحسین از نظام پارلمانی انگلستان، می‌فرماید: «حال آن چه در لندره امت

انگلیز به آن متمسک، خوب به نظر می‌آید، چه که به نور سلطنت و مشورت امت هر دو مزین است.»

در موضع دیگر می‌فرمایند: «در جمیع امور به مشورت متمسک شوید، چه که اوست سراج هدایت، راه نماید و آگاهی عطا نماید.» و در جای دیگر فرموده‌اند: «آن چه از مشورت اخیار ظاهر شود، هو حکم الله المهیمن القیوم» که این عبارت فی‌الحقیقه تأیید آن است که مشیت الهی از طریق نظام صحیح مشورتی جلوه‌گر می‌شود.

این نکته درخور توجه است که حضرت بهاءالله در لوح خطاب به ملکه ویکتوریا، اصحاب پارلمان یا مجالس شور را هم مورد نظر قرار داده و به آنها توصیه فرموده‌اند که هنگام ورود به مجمع شور توجه به خدا کنند و از حق بخواهند که آنان را به آن چه سبب اصلاح امور مردم و عمران بلاد است، موفق و مؤید فرماید و به خود اصحاب مجالس تأکید کرده‌اند که به مذاکره و اتخاذ تدابیر در مورد هر امری که وضع و حال دنیا به آن اصلاح پذیرد، مبادرت نمایند.

در خطاب به عموم ملوک ارض که عنوان سوره‌ی ملوک گرفته، بیانی به این مضمون می‌فرمایند که: «مبادا بر احدی به قدر خردلی ظلم روا دارید. در راه عدل سلوک کنید، زیرا آن راه مستقیم است.» در همین لوح است که فقرا را امانت‌های خدا خوانده‌اند و توصیه فرموده‌اند که حقوق پناهندگان نیز محفوظ بماند.

ماحصل کلام آن که به ظهور حضرت بهاءالله حرکت به سوی دموکراسی و شناسایی حقوق و آزادی‌های بشر که سابقه‌ای محدود به چند سرزمین داشت، تسریع شد و توسعه یافت. خود آن حضرت به صورت سرپوشیده مکرر یادآورد شده‌اند که با ظهور حضرتش «راه آزادی باز شده» و در توصیف خرد که همواره مورد ستایش آن حضرت بوده می‌فرمایند: «منم شاهباز دست بی‌نیاز. پَر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم.»

در این جا شاید نیازی به توضیح تفصیلی این مطلب نباشد که خردگرایی از پایه‌های عمده‌ی شناخت حقوق بشر و آزادی‌های انسانی در مغرب زمین بوده و به فرموده‌ی آن حضرت هم این خرد است که پَر بستگان را می‌گشاید. حقوق متعددی که در

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ شناخته شد، سال‌ها قبل، یعنی نزدیک به یک قرن پیشتر، در ظهور جدید بابی - بهائی مورد تصدیق قرار گرفت. حقوقی چون آزادی فکر و وجدان و مذهب (ماده‌ی ۱۸ اعلامیه)، حق آزادی عقیده و بیان (ماده‌ی ۱۹)، برابری افراد بشر از نظر حیثیت و حقوق (ماده‌ی ۱)، تساوی حقوق افراد، فارغ از نژاد و رنگ و جنس و زبان و مذهب و عقیده‌ی سیاسی (ماده‌ی ۲)، برابری در مقابل قانون (ماده‌ی ۷)، حق مالکیت (ماده‌ی ۱۷)، حق تشکیل خانواده (ماده‌ی ۱۶)، حق کار (ماده‌ی ۲۳)، حق بهره‌مندی از حد مناسب معیشت (ماده‌ی ۲۵) و حق برخورداری از تعلیم و تربیت (ماده‌ی ۲۶). نه فقط این حقوق مورد تأیید آئین جدید قرار گرفته‌اند، بلکه در تعالیم بهائی موجباتی ملحوظ و منظور شده که تحقق آن حقوق، مثل حق کار و بهره‌مندی از حد مناسب معیشت، یعنی رهایی از فقر و بیکاری و نیز حق برخورداری از تعلیم و تربیت را به احسن وجه تأمین می‌کند، ولی محدودیت وقت اجازه‌ی ورود در تفصیل آنها را نمی‌دهد.

از دموکراسی بسیار گفتیم، بد نیست که در خاتمه بررسی کنیم که دموکراسی حقیقی کدام نظام سیاسی است و آیا می‌توان دعوی همه‌ی کشورها را که گاه تصنعاً انتخاباتی ترتیب می‌دهند، ولی در باطن شهروندان را از آزادی برخوردار نمی‌کنند، تصدیق کرد؟

در سال ۱۹۹۵ اتحادیه‌ی بین‌المجالس، کارشناسان مناطق مختلف جهان را گرد هم آورد، تا نوعی دستور بین‌المللی برای دموکراسی را به روی کاغذ آورند. بر اساس مطالعات و مذاکرات این کارشناسان بود که در سال ۱۹۹۷، یعنی ۸ سال قبل، اعلامیه‌ی جهانی مربوط به دموکراسی به تصویب رسید.

در آغاز اعلامیه آمده که دموکراسی آرمان یا ایده‌آل همه‌ی جهانیان است و هدفی است متکی بر ارزش‌هایی که نزد همه‌ی ملل مشترک است. دموکراسی به عنوان یک ایده‌آل می‌کوشد که شرافت انسان و حقوق اساسی فرد را حفظ و حمایت کند و عدالت اجتماعی را تأمین نماید و توسعه اقتصادی و اجتماعی جامعه را تسهیل کند.

دموکراسی یک نظام سیاسی است که به اشخاص اجازه می‌دهد که به آزادی حکومتی کارآمد برگزینند، حکومتی که در خدمت خود صادق و در ارائه‌ی ترانزنامه‌ی کار خود شفاف و صریح باشد.

دموکراسی بر روی دو اصل اساسی بنیاد نهاده شده است. یکی مشارکت و دیگری مسئولیت. هر کس حق دارد که به اطلاعات مربوط به فعالیت‌های حکومت دسترسی یابد و از طریق دستگاه‌های اداری و قضایی بی‌طرف، اگر خطایی رفته، به جبران آن اهتمام کند. نمی‌توان قائل به وجود یک دموکراسی حقیقی شد، مگر آن که همکاری و مشارکت حقیقی در اداره‌ی امور عمومی بین زنان و مردان موجود باشد. همچنین دموکراسی از شناخت حقوق بشر غیر قابل انفکاک است و دموکراسی بر اولویت حق و قانون نهاده شده و این حق و قانون هم توسط مؤسسات قضایی و مکانیسم‌های بی‌طرف و مستقل و کارآمد کنترل و نظارت تضمین گردیده است...

نیازی به نقل باقی این اعلامیه جهانی درباره‌ی حکومت - پارلمان - جامعه‌ی مدنی نیست و نیز می‌دانیم که یک جامعه‌ی دموکراتیک باید کوشا باشد که نیازهای اساسی طبقات محروم را برآورد و این طبقات را به طور کامل در دستگاه‌های دموکراتیک خود جذب و هضم نماید. اما همان چه نقل شد، اساس دموکراسی را که در آئین حضرت بهاءالله تأیید شده است، عرضه می‌دارد.

این نکته هم از اعلامیه‌ی ذکر شده یاد آوردنی است که دموکراسی یک حالت یا وضع سکونی نیست، بلکه دائماً قابل تکمیل است و به عبارت دیگر یک مفهوم ساکن و ثابت نیست و با پیشرفت جامعه، ناچار باید تحول و تکامل پیدا کند.

دیانت حضرت بهاءالله با الغاء نظام وساطت بین خدا و مردم، یعنی سلسله‌ی مراتب اولیای دین، اصل مشارکت عمومی و مسئولیت همگان در تمثیت امور جامعه را پذیرا شده است.

انتخاب در جامعه‌ی بهائی از کمال آزادی برخوردار است، حتی اجازه‌ی کاندیدا کردن افراد به هنگام انتخابات یا هر نوع دسیسه بازی برای تحمیل نظری بر مردم، در

نظامات بهائی وجود ندارد. شناخت آزادی و مقام انسان در این امر الهی به درجه‌ای است که بخشی از آثار مبارکه‌اش به تجلیل از مقام انسان اختصاص یافته است. در آثار بهائی آمده که «انسان طلسم اعظم است»، «انسان را به مثابه‌ی معدن که دارای احجار کریمه است، مشاهده نما»، «مقام انسان بزرگ است»، «انسان حقیقی به مثابه‌ی آسمان لدی الرحمن مشهود... مقامش اعلی‌المقام و آثارش مرئی امکان»، «انسان به مثابه‌ی شجر است، اگر به اثمار مزین گشت، لایق مدح و ثنا بوده و هست... اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه‌ی طیبه از اثمار این شجره محسوب است»^۱.

در کلمات مکونه که یکی از عرفانی‌ترین آثار حضرت بهاءالله است و در همان سال‌های اولیه‌ی ظهور از قلم حضرتش صادر شده، خطاب به انسان چنین آمده است: «ای دوست من، تو شمس سماء قدس منی، خود را به کسوف دنیا می‌لای. حجاب غفلت را خرق کن تا بی‌پرده و حجاب از خلف سحاب بدرآیی و جمیع موجودات را به خلعت هستی بیاری.» و باز همان تعبیرات زیبا در این اثر تکرار می‌شود که «...شما اشجار رضوان منید، باید به اثمار بدیعه‌ی منیعه ظاهر شوید» و یا «مثل تو مثل سیف پر جوهری است که در غلاف تیره پنهان باشد و به این سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند. پس از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید».

و به این ترتیب همه جا این حقیقت تکرار می‌شود که مقام انسان اعلی‌المقام است، به شرطی که به فضایل اخلاقی آراسته باشد و در حقیقت چون آینه‌ای شفاف در وجود خود، اوصاف و کمالات الهی را منعکس کند.

شبهه‌ای نیست که سیر امور عالم به سوی جهانی شدن، به جنبش دموکراتیک قوت بیشتر خواهد بخشید. ارتباطات وسیعی که میان همه‌ی کشورها برقرار شده، ناچار در بیداری مردم و هشیاری آنان به حقوق خود مؤثر خواهد بود. حکومت سراسر عالم، بی‌سوادی را محکوم کرده و با حصول سواد و افزایش آن، مردم بی‌گمان تقاضای بیشتری برای مشارکت در نظام تصمیم‌گیری خواهند داشت.

^۱ همه‌ی نصوص از کتاب دریای دانش است.

آینده‌ی اقتصاد جهان در گرو آن خواهد بود که ۲۳ در صد جمعیت عالم که تا دو سه سال پیش در فقر مفرط می‌زیستند و در صد بیشتری که در فقر نسبی به سر می‌برند، از یک حداقل معیشت قابل قبول برخوردار شوند و در این جا ناچار پای همکاری بین‌المللی، خاصه از جانب سرزمین‌های غنی به میان خواهد آمد و رهایی از فقر، گام نخستین در جهت سیر به سوی آزادی است.

وجود حکومت‌های مستبد، خطری مسلم برای امنیت و ثبات عالم است و به یقین قدرت‌های بزرگ جهان چنین خطری را در طول زمان تحمل نخواهند کرد.

برای گوینده‌ی این عرایض شبهه‌ای نیست که همه‌ی قوای عالم در خدمت تحقق مشیت الهی است و بی‌گمان نیل جامعه‌ی بشری به دموکراسی، حقوق بشر و رهایی از اسارت جهل، فقر، ترس، اموری است که در طی دهه‌های آینده بر طبق پیش‌بینی حضرت بهاء‌الله به حقیقت خواهد پیوست.

فی‌الحقیقه این ظهور اعظم دو هدیه‌ی بزرگ برای عالم بشری آورده است: به یک دستش آب زندگانی است و به دست دیگر فرمان آزادی.

گفتار پنجم

جهان به عنوان منظومه‌ی واحد

اندیشه‌ی جهان واحد یا جهان به عنوان سیستم یا منظومه‌ی واحد و تفکر درباره‌ی جهانی شدن امور، یعنی Globalization، سابقه‌ای دراز ندارد و اگر هم در آثار قدما سخن از کره‌ی زمین و بشریت در مفهوم عام رفته باشد، بی‌گمان ذکری مبهم و گاه تنها شاعرانه بوده است.

باور ندارم که کلمه‌ی Global به معنی جهان شمول در معنایی که امروز به کار می‌رود، در گذشته چنین مفهومی را دارا بوده است، چنان که در زبان فرانسه Global به معنی دربرگیرنده و جامع و حاوی مجموع عناصر است و در زبان انگلیسی به معنی گروهی یا مربوط به کره‌ی زمین.

این تازگی اندیشه‌ای که جهان را به عنوان قطعه واحد مطرح می‌کند، نباید موجب حیرت ما شود، زیرا اولاً می‌دانیم که تا اوایل قرن گذشته، یعنی قرن بیستم، قسمتی از کره‌ی زمین هنوز غیر مکشوف باقی مانده بود. قطب شمال در سال ۱۹۰۹ کشف شد و قطب جنوب در سال ۱۹۱۱ کشف گردید و هنوز در سال ۱۸۶۰ بر روی نقشه جهان، مناطق وسیعی از افریقا، آسیای علیا، عربستان، حول و حوش آمازون به عنوان جاهای ناشناخته توصیف می‌شدند. در آن زمان بی‌گمان صحراهای وسیع عالم و جنگل‌های انبوه پیموده نشده بودند و عکس برداری هوایی معمول نگردیده بود و مناطق ناشناخته بر روی سطح کره‌ی ارض فراوان بود. ثانیاً فقط در آغاز قرن نوزدهم بود که جمعیت دنیا به حدود یک میلیارد نفوس رسید. اما این جمعیت هنوز به حالت پراکنده از هم در پهنه‌ی وسیع کره‌ی زمین می‌زیست و وسایل ارتباط و حمل و نقل آسان و سریع در دست نبود.

در اول قرن بود که کشتی‌های بادی و بعد بخاری متداول شد و نیروی برق خیلی دیرتر مورد استفاده قرار گرفت و هرچند راه آهن در نیمه‌ی دوم قرن مذکور پدیدار شد، ولی کاربرد اتومبیل به آغاز قرن بیستم برمی‌گردد و در نتیجه در زمان مورد بحث هنوز مردم با اسب و قاطر و کالسکه و دلیجان سفر می‌کردند. لذا چه بسا پیش می‌آمد که اهالی یک ده یا شهر از حال مردم ساکن در ده یا شهری واقع در چند فرسنگی خود اطلاعی نداشتند. در نتیجه جهانگردان می‌توانستند به دلخواه خویش هر قصه و افسانه‌ای مایل باشند، درباره‌ی سرزمین‌های دیگر بسازند و نقل کنند و کسی را یارای تکذیب آنها نباشد.

ثالثاً در قرن نوزدهم بود که بعد از تحولات سیاسی - اجتماعی که طی قرن‌های متوالی روی داده بود، مفهوم ملت و ملیت شناخته و پذیرفته شد و در طی قرن بیستم به کرسی نشست. لذا هنوز در همه جا سخن از حاکمیت ملی می‌رفت و اندیشه‌ی حاکمیتی والاتر و دل‌بستگی گسترده‌تر از محدوده‌ی تعلقات وطنی حتی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم به ذهن‌ها راه نداشت و یا نفوذ نمی‌کرد.

کارشناسان امور بین‌المللی می‌گویند که از حدود نیمه‌ی قرن نوزدهم بود که جامعه‌ی بین‌المللی رو به شکل گرفتن آورد و نخستین سازمان‌های بین‌المللی و کنفرانس‌های بین‌المللی برپا شدند مانند اتحاد پستی بین‌المللی که در برن سوئیس به سال ۱۸۷۴ به وجود آمد و اولین کنگره‌ی بین‌المللی سوسیالیستی که در سال ۱۸۸۹ در پاریس تشکیل شد و کنفرانس بین‌المللی برلن برای حمایت از کارگر که به سال ۱۸۹۰ انعقاد یافت، یا دفتر بین‌المللی صلح که در برن به سال ۱۸۹۱ تأسیس شد و کنفرانس صلح در لاهه که در سال ۱۸۹۹ برقرار شد.

اما باید اذعان کرد که تا وسایل جدید مخابرات و کامپیوتر و ای‌میل و اینترنت از دهه‌های آخر قرن بیستم به کار نیافتاد و اقتصاد جهان به سرمایه‌داری آزاد نوین که نظر مساعدی با موانع مرزی ندارد، روی نیاورد و شرکت‌های چند ملیتی و فوق ملیتی به وجود نیامد و بعد مسائلی جهانی چون آلودگی محیط زیست و گرم شدن متزاید جو زمین و

سرایت بعضی بیماری‌های صعب‌العلاج مطرح نگردید، هنوز مفهوم global یا جهان شمول در اذهان مردم به روشنی جای نگرفته بود.

متخصصان روابط بین‌المللی سال‌های جنگ سرد میان دو ابر قدرت را سال‌های دو قطبی خوانده‌اند. خروج از دنیای دو قطبی و ورود به دنیای چند قطبی multipolaire که به سال‌های ۱۹۸۹ - ۱۹۹۱ واقع شد، دنیا را از نظر سیاسی وارد مرحله‌ی تازه‌ای کرد که آن حرکت به سوی جهانی شدن جامعه‌ی بین‌المللی بود. جهانی شدن مسائل سیاسی، مسائل محیط زیست، مسائل دفاعی، مسائل مربوط به اقتصاد، مسائل اجتماعی و مسائل فرهنگی موجب شد که متخصصان منبعده سخن از دنیا به عنوان منظومه‌ای واحد به میان آورند.

Système-monde.

فیلیپ مورو دفارژ در کتاب جهانی شدن که هشت سال پیش از این نشر شده، عوامل عمده‌ای را که در سیر به سوی جهانی شدن امور مؤثر بوده است، چنین برشمرده است: ادیان جهانی، وجود امپراطوری‌ها، گسترش تسلط اروپا بر قارات دیگر، اکتشافات جغرافیایی، برقراری اولین ارتباط‌های جهانی توسط کشتی‌های بادی و بعد بخاری، افزایش سریع جمعیت جهان از آغاز قرن نوزدهم، بسط و انتشار نهضت صنعتی شدن به ممالک مختلف و حتی جنگ‌های اول و دوم جهانی که زمینه را برای گسترش ابعاد همه‌ی امور از سیاسی و اقتصادی تا اجتماعی و فرهنگی هموار کرد.

آن چه مطمح نظر این گونه کارشناسان قرار نگرفته است، نقش مشیت الهی در تحول تاریخ بشر است. در گذشته، آئین موسوی در اتحاد قبایل اسرائیل ایفای نقش کرد. بعد آئین مسیحی میان یهود و اقوام دیگر خصوصاً رومیان و یونانیان ارتباط به وجود آورد. اهمیت یافتن حب وطن و ملیت را به دیانت اسلام مرتبط دانسته‌اند و این همه تمهید مقدمه‌ای بوده است برای ظهور دیانتی جهانی که همه‌ی ابناء بشر را زیر خیمه‌ی یک‌رنگ وحدت درآورد.

با مطالعه‌ی دقیق کتب مقدسه برای محقق دقیق و تحلیل‌گر، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که هم از آغاز آفرینش سیر به سوی یک دنیای واحد، یعنی جامعه‌ای وحدت یافته در

پهنه‌ی سراسر ارض و تمدنی فراگیر، در تاریخ آدمیان مقدر شده بود. بسیاری از انبیای گذشته چنین تصویری را از آینده عرضه داشته بودند. مثلاً اشعیا که بزرگترین انبیای بنی اسرائیل دانسته شده، در باب دوم کتاب خود می‌گوید: «و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه‌ی خداوند بر قله‌ی کوه‌ها ثابت خواهد شد و فوق تل‌ها برافراشته خواهد گردید و جمیع امت‌ها سوی آن روان خواهند شد» که خود ذکر جمیع امت‌ها شمول جهانی ظهور موعود را می‌رساند. هم به گفته‌ی اشعیا نبی به تأثیر تعلیمات موعود منتظر، منبعد دیگر امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و مردمان دیگر باره جنگ را نخواهند آموخت که این عبارات هم جنبه‌ی جهانی آن ظهور را شهادت می‌دهد.

حضرت مسیح هنگامی که وعده‌ی ظهور آینده را می‌دهند، می‌فرمایند (انجیل یوحنا، باب ۱۴): «بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد.»

در باب ۲۱ مکاشفات یوحنا که باز سخن از موعود انجیل است، گفته شده که «امت‌ها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند آورد» که باز اشاره‌ای به عمومیت پیام موعود در عین رفعت مقام اوست. موعود اسلام، یعنی مهدی یا قائم آل محمد هم باید زمین را پر از عدل و داد کند، بنابراین مخاطب وی تنها یک قوم مشخص مثلاً ملت مسلمان نخواهد بود.

از آثار بهائی استنباط می‌شود که نقطه نظر همه بنیاد گذاران ادیان الهی توسعه‌ی دین خود به ورای مرزهای سرزمین مسکونی خود بوده و محتمل است که اگر پیروان ادیان قصور نمی‌کردند و دیانت خود را علی‌رغم شرایط نامساعد ارتباطات در زمان خود انتشار می‌دادند، همه‌ی ادیان گذشته نیز شمول جهانی پیدا می‌کردند، چنان که دیانت مسیح تا حدودی این موفقیت را به مدد میسیونرها به دست آورد و به موجب آمارهای موجود آن آئین در همه‌ی ممالک و سرزمین‌های عالم انتشار و استقرار حاصل کرده است.

به هر صورت تقدیر آن بود که با ظهور حضرت بهاء‌الله دنیا به سوی این وحدت کره‌ی ارض و وحدت جامعه‌ی بشر حرکت کند و از این رو تعجب نباید کرد که از ابتدای

نزول آثار آن حضرت، یعنی سال‌ها پیش از آن که در دهه‌ی هفتاد و هشتاد قرن نوزدهم، حضرت بهاء‌الله به تشریح نظام جهان آرای خود و اصول اساسی مدنیت عالمگیر آینده پردازند، به جهان شمولی ندای خود توجه کامل داشته‌اند و می‌دانسته‌اند که پیام آن حضرت مخصوص ایرانیان و محدود به مرزهای سرزمین ما نبوده، بلکه بزودی عمومیت جهانی پیدا می‌کرده است.

نمونه‌ای از بیانات آن حضرت را در این جا می‌آوریم: «این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه‌ای نبوده و نیست. باید اهل عالم طراً به آن چه نازل شده و ظاهر گشته، تمسک نمایند، تا به آزادی حقیقی فائز شوند.»

و نیز: «باید کل در اصلاح عالم بکوشند. عالم یک وطن است و عباد یک حزب، لوهم يعرفون. باید کل به کمال اتحاد و اتفاق به تعمیر (تعمیر به معنی عمران) آن همت گمارند.»

همچنین: «مظلوم عالم، جمیع امم را در کل اوان و احیان به حق دعوت می‌نماید و مقصود از این ظهور آن که سحاب ظلم مرتفع شود و آفتاب عدل از خلف حجاب اشراق نماید، تا جمیع اهل عالم در مهد امن و امان ساکن و مستریح شوند.»

ایضاً فرموده‌اند: «ای اهل عالم، فضل این ظهور اعظم، آن که آن چه سبب اختلاف و فساد و نفاق است، از کتاب محو نمودیم و آن چه علت الفت و اتحاد و اتفاق است، ثبت فرمودیم، نعیماً للعاملین.»

و نیز: «حق جل جلاله از برای اصلاح عالم آمده، تا جمیع من علی الارض به مثابه‌ی یک نفس مشاهده شوند.»

و در کلمات مکتونه که در زمره‌ی آثار اولیه آن حضرت است، بیانی به این مضمون فرموده‌اند: «در هر لحظه در آفرینش خودتان تفکر کنید، لذا شایسته است، همان طور که ما شما را از یک گوهر آفریدیم، شما هم مانند یک نفس باشید، به نحوی که با یک پا حرکت کنید و با یک دهان بخورید و در زمین واحد سکونت گیرید، تا از وجود و اعمال شما آیات توحید الهی ظاهر گردد.»

و هم آن حضرت در موضع دیگر فرموده‌اند: «ای دانایان امم، از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم عالم است، تمسک جویند. این شبر عالم یک وطن و مقام است. از افتخار که سبب اختلاف است، بگذرید و به آن چه علت اتفاق است توجه نمایید.»^۱

برای اهل بصیرت و صاحبان انصاف نیازی به بسط این مقال نیست که علاقه به عالم به عنوان وطن کل بشریت، به هیچ وجه منافی وطن دوستی و مهر به آب و خاک خویش که امری است بس طبیعی، نیست. چنان که بهائیان در هر سرزمینی زیست می‌کنند، به کشور و دولت خود دل بسته و وفادار هستند. اما این امر مانع از انسان دوستی آنان به مفهوم عام کلمه نمی‌شود و دنیای امروز هم مقتضی این دو دل بستگی است که مکمل یکدیگرند و خوشبختانه سوابق این احترام و علاقه به بشریت و هموطنان، هر دو را در روش پادشاهان هخامنشی چون کوروش و داریوش می‌توان باز یافت و هم در تصوف ایرانی که بخش مهمی از فرهنگ بعد از اسلام ایران را تشکیل می‌دهد.

در همه‌ی ادیان الهی، بشریت به عنوان خانواده‌ی واحد و از منشأ واحد تلقی شده است و دیانتی وجود ندارد که در آن محبت و نیکی به هم‌نوع توصیه‌ی مؤکد نشده باشد. در وعظ جبل حضرت عیسی بن مریم با اشاره به احکام تورات می‌فرماید:^۲ «شنیده‌اید که گفته شده است، همسایه‌ی خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن، اما من به شما می‌گویم، که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است، پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌بارد.»

^۱ ر.ک. امر و خلق، جلد سوم، ص ۲۲۵

^۲ انجیل متی، ۵، آیات ۵ - ۴۴

تأکید در نیکی و محبت به ممنوع در قرآن مجید بیش از آن است که در عباراتی چند بتوان حق آن را ادا کرد. در این جا به ذکر چند آیه، از جمله آیه‌ی ۱۳ از سوره‌ی ۴۹ (حجرات) اکتفا می‌کنیم: «یا ایها الناس، انا خلقناکم من ذکر واثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم». مفسران در تفسیر این آیه گویند که مراد این است که بشر از اصل واحد خلق شده. پس جای تفاخر به اصل و نسب نیست. خدا مرد و زن، هر دو را خلق کرده و مردم را در گروه‌های مختلف قرار داده و این همه برای این که به هم دوستی و معارفه کنند و بعد با تأکید در اصل مساوات کل بشر، یاد آور می‌شود که تنها متقیان هستند که نزد خدا گرامی‌ترند.

در آیه‌ی ۱۷۷ سوره‌ی بقره چنین آمده است که نیکی در این نیست که روی خود را به سمت مشرق یا مغرب بگردانید، یعنی تنها نماز نشانه‌ی ایمان حقیقی نیست، بلکه خیر جامع عبارت از ایمان داشتن به خدا و آخرت و ملائکه و کتب پیامبران است و نیز مال خود را در راه محبت خدا به خویشان و یتیمان و مساکین و ابن سبیل و سائلان و بردگان بخشیدن. این چنین کسان هستند که در ایمان صادقند و در نزد خدا متقی محسوب می‌شوند. اگر بخواهیم آیات قرآنی مربوط به احسان و انفاق به مردم را در این جا نقل کنیم، بی‌گمان مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

در آثار بهائی همین محبت و نیکی به ممنوع به سراسر جامعه‌ی بشری بدون تبعیض، عمومیت داده شده است و از جمله در این عبارات حضرت بهاءالله که همه از کتاب «دریای دانش» مأخوذ است:

: آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک‌خواه همه‌ی روی زمین نماید. (ص ۵)

: امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من الارض قیام نماید. (ص ۱۹)

: یا حبیبی در جمیع احوال، انسان باید متشبث شود به اسبابی که سبب و علت

امنیت و آسایش عالم است. (ص ۲۵)

: عالم بین باشید، نه خودبین. (ص ۸۸)

: باید به مثابه‌ی نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل. این نار محبت، احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و علت تفریق و جدال است. (ص ۹۰)

: اتفاق و اتحاد نزد مالک ایجاد محبوب است. ان اجتمعوا علی شریعة الله و لاتکونن من المختلفین. (ص ۱۰۵)

: ای دوستان، به منزله‌ی سراج باشید از برای عالم ظلمانی و به مثابه‌ی نور باشید از برای تاریکی. با جمیع اهل عالم به کمال محبت رفتار کنید. (ص ۱۰۸)

چون سخن از جهان به عنوان منظمه یا سیستم واحد در میان بود، ذکر این نکته نیز مفید است که ظاهراً نخست اکولوژیست‌ها، یعنی کارشناسان محیط زیست، بودند که چون هیدوز، مؤلف کتاب محدودیت توسعه و دیگر اعضای کلوب رم، همبستگی و پیوستگی همه‌ی اجزا و عناصر طبیعت را درک کردند و علاوه بر این، به این که این سیستم بسته است، یعنی اگر منابع طبیعت از دست رود، نمی‌توان از خارج سیستم جایگزینی برای آنها پیدا کرد، پی بردند و البته معنی سیستم همین وجود ارتباط و فعل و انفعال دائم میان اجزای یک مجموعه است. از جهت دیگر اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و بعد علمای سیاست بودند که مفهوم جهان معادل سیستم واحد را بر دنیای اقتصاد و جامعه‌ی بین‌المللی، یعنی عالم انسانی، تعمیم دادند و تطبیق کردند.

حکایتی کوچک از تجربه‌ی شخصی خود بگویم ضرر ندارد: در سال ۱۹۷۲ همراه هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس بین‌المللی محیط زیست در استکهلم شرکت جستم. در همان روزهای اول کنفرانس کتابی که یک خانم انگلیسی و محقق فرانسوی مشترکاً تألیف کرده بودند، توزیع شد، زیر عنوان Only one earth. نمی‌توانم شعف خود را از دیدن این عنوان پنهان کنم، زیرا حدود هشتاد و اندی سال قبل از آن، حضرت بهاء‌الله در

اثری فرموده بودند: «فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن^۱»، پیشینی‌ای که مانند سایر آثار وحی شده‌ی حضرتش ضرورتاً می‌بایست تحقق یابد. به قول شاعر بزرگ عصر اخیر، نعیم اصفهانی:

سرخانش ز مبصر و مسموع	هرچه گفت و نوشت یافت وقوع
اثراتش در انفس و آفاق	با همه منع و رد نشد ممنوع
کلماتش از انتشار و نفوذ	زین همه قطع و سد نشد مقطوع
قول و قانون و دین او جان داشت	تا شناسی تو صانع از مصنوع

به اصل موضوع بازگردیم. ظهور حضرت بهاءالله نوید آن بوده و هست که عالم انسانی در سیر طولانی خود از مرحله‌ی کلان و قبیله به اتحاد قبایل و بعد تشکیل شهرها و اتحاد شهرها و بالأخره جامعه‌ی ملی اینک به مرحله‌ی نوینی قدم نهاده که تشکیل یک جامعه‌ی گسترده‌ی جهانی، مرکب از همه‌ی نژادها و اقوام و مذاهب و فرهنگ‌های گونه‌گون باشد.

بسیاری از مشکلات عصر حاضر، چون تراکم فقر در جهان سوم، گرمای روزافزون جوّ زمین، آلودگی متزاید محیط زیست، انهدام سریع منابع ذی‌قیمت کوهی ارض، اختلافات خشونت آمیز ملل و مسابقه‌ی تسلیحاتی که مجدداً سرگرفته است، مشکل بیست تا سی میلیون پناهنده‌ی بی‌خانمان در پهنه‌ی جهان و ده‌ها و ده‌ها مسائل کوه‌پیکر دیگر وجود یک سازمان مدیریت جهانی را که به تدابیر عالمگیر متوسل شود، اقتضا می‌کند. در عین حال زیر بنای چنین نظام جدید جهان آرای نمی‌تواند فقط عقل حسابگر باشد که از نابودی جهان در هراس است، بلکه لزوم یک ایمان مشترک، ایمان به خدا، ایمان به مظاهر مقدسه‌ی الهی، ایمان به مشیت الهی برای این مرحله از تاریخ بشر و ایمان به توانایی انسان به مدد حق برای تجدید سازمان جهان محرز و مسلم است.

^۱ دریای دانش، ۲۰

امروز کسی نیست که بتواند در قطعیت سیر امور به سوی جهانی شدن شبهه و تردید کند، حتی کسانی که به مخالفت و مقاومت با این حرکت تاریخی قیام کرده بودند و در ابتدا خود را antimondialistes، یعنی مخالف جهانی شدن می خواندند، حال ناچار شده اند که با تأیید واقعیت آن حرکت تاریخی، عنوان altermondialistes را به خود دهند، یعنی کسانی که قائل به جهانی شدن امور هستند، اما می خواهند، به نوعی دیگر غیر از آن چه طرفداران اقتصاد لیبرال می خواهند، این سیر قطعی تحقق پذیرد. تقریباً اقتصاددانان یا جامعه شناسی نیست که وجود یک منظومه ی جهانی یا جهان به صورت یک سیستم را انکار کند، یا در مطالعات خود از اهمیت آن غفلت ورزد، در عین این که همه غافل از این حقیقت هستند که این تحول شگرف را حضرت بهاء الله چندین دهه قبل از وقوع، پیش بینی فرمودند و عالم را برای مواجهه ی صحیح با آن آماده ساختند.

فیلیپ مورو دفاژرژ در کتابی که ذکرش رفت^۱ (۱۹۹۷) در پایان چنین می نویسد: «به نظر می رسد که جهانی شدن امور دو امکان در دو قطب مقابل را در برابر بشریت قرار داده است. یکی آن که این جهانی شدن به آدمیان احساس آن را دهد که در نوعی زندان بسته که کراهی زمین باشد، محبوسند. چنین احساسی ممکن است موجب تقویت ترس و وحشت و ایجاد حس حرمان و منشأ جنگ و نزاع شود، زیرا انسان خود را از هرگونه آزادی و از امکان حرکت به سوی لانه های محروم می بیند. در چنین حالی خواهد بود که نوعی جو حاکمی از «پایان جهان» بر فضای اندیشه ی مردمان مسلط خواهد شد. امکان دوم این است که از جهانی شدن احساس و هشیاری به وحدت و یگانگی بشریت ولادت یابد، در این صورت بشریت از دوران ماقبل تاریخ که شاخص آن جنگ های درونی عالم بود، رها می شود، تا وارد تاریخ تابناک خود شود و در آن حال خواهد بود که یک حکومت مشترک بر سراسر کره ی زمین فرمانروا خواهد شد.

اما باید پرسید، آیا وقتی انسان با انسان آشتی کند، خود را آزادتر و خوشبخت تر احساس خواهد کرد؟» پاسخ بنده ی گوینده به این سؤال مثبت است.

^۱ La mondialisation

ادگار مورن Morin جامعه شناس بزرگ فرانسوی معاصر، در این مقوله با صراحت و قاطعیت بیشتر سخن می‌گوید. وی در کتابی که به سال ۱۹۸۱ تحت عنوان «برای خارج شدن از قرن بیستم»^۱ نوشته، یادآور می‌شود که «عصر فراگیر جهانی با قرن نوزدهم آغاز شد، یعنی در زمانی که امواج تکنیک (صنعت)، سپاه‌ها و امپراطوری‌های غربی، سراسر کره‌ی خاک را زیر پوشش خود آوردند. در قرن بیستم، دو جنگ بین‌المللی در عین حال که کره‌ی ارض را از هم گسیخت، عامل گسترش وحدت بود. از آن پس نسج پیکر سراسری عالم را عوامل بی‌حساب از ارتباطات و مخابرات فیما بین گرفته تا وابستگی‌ها و پیوستگی‌های اقتصادی، فنی، ایدئولوژیکی، اطلاعاتی، فرهنگی و حتی بیولوژیکی (حیاتی) محکم‌تر و ریزبافت‌تر کرد و بر این اساس نوعی هشیاری یا وجدان جهانی به ابعاد کل انسانیت پدیدار آمد. در نتیجه اینک عملاً آسان است که جامعه‌ی بشری به صورت یک منظومه‌ی فدرال متحد گردد و وحدت یابد، بدون آن که تنوع و کثرت درونی خود را از دست بدهد.

باید متوجه باشیم که پیکر و بدن هر یک از ما مرکب از حدود سی میلیارد سلول است و این کثرت و تنوع مانع از یکتایی ارگانسم و هویت ما نبوده، چرا فدراسیون صد و هشتاد یا صد و نود ملت و دولت با حدود ۶ میلیارد جمعیت متفکر نتواند به تنظیم امور داخلی خویش موفق گردد؟ نه فقط منطقی، بلکه حیاتی است که چنین اتحادی مورد توجه و هدف مساعی بشر واقع شود. خطر مرگ که مقابله و مجادله‌ی قدرت‌های مختلف برای جامعه‌ی انسانی مطرح می‌کند، ما را وادار می‌سازد که در اندیشه‌ی تشکیل کنفدراسیونی از کل بشریت باشیم، کنفدراسیونی که همه‌ی دولت‌های ملی را دربرگیرد و در عین حال جنبه‌های اصیل و اختصاصی هر یک را محترم شمرد. چنین نظامی نه فقط قدرت زائد بر حد لزوم دولت‌ها را از میان خواهد برد، بلکه همه را تابع قانون و ضابطه‌ی واحد خواهد کرد».

^۱ Pour Sortir Du Xxe Siècle

گفتار ششم

تلفیق تمدن مادی با فرهنگ روحانی

یکی از بزرگترین بشارت‌هایی که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم توسط ظهور حضرت بهاء‌الله به عالم انسانی داده شد، عقیده و اطمینان به امکان و ضرورت تلفیق و سازگار کردن تمدن پیشرفته‌ی مادی با فرهنگ روحانی و معنوی بود، عقیده و ایمانی که نهضت‌های فکری عظیم آن دوران، یعنی پوزیتیویسم آگوست کنت، مارکسیسم کارل مارکس و فلسفه‌ی تکاملی چارلز داروین متزلزل و حتی ویران کرده بودند. پوزیتیویسم که با ردّ دین و متافیزیک، علم را تنها وسیله‌ی شناخت حقیقت می‌دانست، مارکسیسم که مادیت یا ماتریالیسم را نه فقط به دنیا و طبیعت، بلکه به ذهن انسان و جامعه‌ی بشر و تاریخ تعمیم داده بود و بالأخره مکتب نشو و ارتقاء یا تکامل که انسان را از مرتبه‌ی مرکزی و محوری در عالم آفرینش فرود آورده و مانند جهان حیوان اسیر تنازع بقا و بقای انبساط و سایر قوانین طبیعی کرده بود.

در زمانی که این گونه مباحثات شورانگیز و آشوبگر در محافل غرب جریان داشت، در شرق و لااقل در شرق اسلامی، علما که به عقب ماندگی شدید جوامع خود نسبت به تمدن راقی غرب هشیار شده بودند - به جز مواردی استثنایی چون سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی که ضمن تأکید در لزوم اخذ و اقتباس علم و فن غرب با فلسفه‌های طبیعی غربیان درافتاده بود - غالباً در لاک شریعت خود بیشتر فرو رفتند و با رجعت به مراحل نخستین دین خود، راه نجات را منحصر در همان دیانت جستند و بسیاری هم از باب حسد یا بغض یا جهل، تمدن غرب و فراورده‌های آن را مردود شمردند و ای بسا

کسان که مانند متفکرین یا متفکر نمایان معاصر ایران، ایرانیان را از غرب زدگی یا تشبه به فرهنگ غرب پرهیز دادند و به بازگشت به میراث اسلامی - ایرانی دعوت کردند و همان را برای حفظ و ترقی جامعه‌ی خود کافی و وافی پنداشتند. حتی ندا برآوردند که: «از خود بطلب، هر آن چه خواهی که تویی!»، اندیشمندان یا اندیشه‌سازانی که همان انتقادات بعضی متفکران غرب مانند رنه گنون و اشپنگلر و هایدگر و سایرین را به نام خود به خورد هموطنان خویش داده و می‌دهند.

بنابراین اشاره‌ی حضرت بهاء‌الله و فرزند ارجمندشان، حضرت عبدالبهاء، به جواز اخذ علم و فن که فی‌الحقیقه میراث جهانی بوده و هست و اختصاص و انحصار به هیچ جامعه‌ای یا منطقه‌ای خاص ندارد، ضمن تأکید در حفظ و تقویت ارزش‌های اخلاقی و اعتقادات روحانی که تعدیل‌کننده‌ی افراط در تمدن مادی است، می‌تواند به عنوان نوید بزرگی برای جامعه‌ی بشریت تلقی شود.

در حالی که مظاهر الهی در ظهورات قبل غالباً درباره‌ی فرهنگ و تمدن محیط خود تنها به دیده‌ی نقد می‌نگریستند، چنان که قرآن در موارد متعدد به نکوهش افکار و رسوم عهد جاهلیت عرب پرداخته، اما در این ظهور، مظهر الهی محسنات تمدن غرب را مسکوت نهاده و از جمله حضرت بهاء‌الله اندیشه‌ی آزادی و حقوق بشر و حکومت پارلمانی و الغای حکم بردگی انسان و اتخاذ عقل و عدل و ترویج علوم و فنون را در حدی که مفید به عالم بشری باشد و از حد اعتدال درنگذرد، تأیید و تصدیق و حتی تحسین کرده‌اند و حضرت عبدالبهاء در اثر معروف خود «دو ندای فلاح و نجات» مدنیت مادی و دیانت را مکمل یکدیگر شمرده و هر دو را منشأ سعادت و ترقی عالم انسانی محسوب داشته‌اند.

جامعه‌شناسان سترگی چون پیتیریم سوروکین Pitirim Sorokin که آثار متعدّدش در نیمه‌ی قرن بیستم معروف خاص و عام گردید، به دنبال اسوالد اشپنگلر به زوال قطعی تمدن حسی و مادی معاصر هشیار بوده‌اند، اما به خلاف بدبینانی که پرتو امیدی در افق آینده نمی‌دیدند، سوروکین در دو اثر معروفش یکی «بحران عصر ما» و دیگری «تحقیق

در پویایی‌های اجتماعی و فرهنگی» به این نتیجه می‌رسد که تمدن آینده لزوماً تلفیقی از حس و عقل و شهود خواهد بود و به زبان روشن‌تر مادیت و معنویت را به هم تلفیق خواهد کرد، اندیشه‌ای که به عبارات دیگر در آثار مورخ بزرگ معاصر انگلیسی ارنولد توینی منعکس شده و او هم امیدوار به احیای روحانی بشریت بعد از بحران شدید معاصر است.

به آثار و اشارات حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء درباره‌ی تمدن و لزوم تعدیل تمدن غرب با معنویت و اخلاق به منظور تصحیح و تکمیل آن بازگردیم. در همان زمان که اکثر روحانیون در شرق مردم را از اقتباس تمدن غربی و حتی علم و تکنولوژی پرهیز و گریز می‌دادند، حضرت بهاء‌الله با کمال صراحت فرمودند: «امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر آن جهت جاری. باید به انصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست.» (طرازات)

و ضمناً یادآور شدند که علم، یعنی: «دانایی از نعمت‌های بزرگ الهی است، تحصیل آن بر کل لازم.» (طرازات)

و در عین حال هشدار دادند که: «هر امری از امور اعتدالش محبوب، چون تجاوز نماید، سبب ضرر گردد. در تمدن اهل غرب ملاحظه نمایید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده است. آلت جهنمیه به میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و آذان اُمم ندیده و نشنیده.» (کلمات فردوسی)

و بالأخره رهبران عالم را در همه‌ی زمینه‌ها به اعتدال دعوت کرده و فرموده‌اند: «در جمیع امور باید رؤسا به اعتدال ناظر باشند، چون هر امری که از اعتدال تجاوز نماید، از طراز اثر محروم مشاهده شود، مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آن که به قبول اهل معرفت فائز است، اگر از حد اعتدال تجاوز نماید، سبب و علت ضرر گردد.» (لوح مقصود)

حضرت بهاء‌الله در موضع دیگر گرایش شدید اهل غرب را به مصرف کالاها یا به اصطلاح امروز Consumérisme مورد سرزنش قرار داده‌اند و در همه‌ی آثار خود اعتلای اخلاقی و انقطاع از زخارف دنیوی و دل بستگی به اهداف و آمال معنوی، چون خدمت به عموم بشریت را توصیه کرده‌اند.

حضرت عبدالبهاء نیز در اثر معروف خود «رساله‌ی مدنیّه» (۱۸۷۵) ضمن تشویق به اخذ و تسخیر علوم و فنون جدید، کل را به ضرورت کاربرد آنها در راه رفاه و ترقی و صلح انبای انسان دعوت فرموده‌اند. عبارتی چند از این رساله شارح مقصود ماست: «به دیده‌ی بصیرت ملاحظه نمایند که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع مختلفه‌ی متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است. هر طایفه و قبیله‌ای که در این بحر بی‌پایان بیشتر تعمق نمودند، از سایر قبایل و ملل پیشترند. عزت و سعادت هر ملتی در آن است که از افق معارف چون شمس مشرق گردند... و شرافت و مفخرت انسان در آن است که بین ملأ امکان منشأ خیری گردد. در عالم وجود آیا نعمتی اعظم از آن متصور است که انسان چون در خود نگردد، مشاهده کند که به توفیقات الهیه سبب آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیئت بشریه است؟ لا والله! بلکه لذت و سعادت اتم و اکبر از این نه»، که عبارت آخرین آن بیان مبارک، این کلمات حضرت بهاء‌الله را در لوح مقصود به خاطر می‌آورد: «یا حبیبی، در جمیع احوال انسان باید متشبث شود به اسبابی که سبب و علت امنیت و آسایش عالم است» و یا این عبارت همان لوح را که: «امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید... طوبی لمن اصبح قائماً علی خدمة الامم».

و هم از حضرت عبدالبهاء در رساله‌ی مدنیّه است که: «مقصد اصلی و مطلب کلی از بسط قوانین اعظم و وضع اصول و اساس اقوم جمیع شئون تمدن، سعادت بشریه است و سعادت بشریه در تقرب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلی و ادنی از افراد هیئت عمومیّه است و وسایل عظیمه‌ی این دو مقصد، اخلاق حسنه انسانیت است و تمدن صوری بی تمدن اخلاقی حکم اضغاث احلام داشته... زیرا نتیجه که رضایت باری و راحت و آسایش عمومی است، از تمدن ظاهر صوری به تمامه حاصل نشود». به زبان دیگر، سعادت بشر تنها از رفاه مادی حاصل نشود، بلکه ارتباط با مبدأ الهی و عوالم روحانی هم برای کمال سعادت ضرور است.

باید یاد آور شد که به دنبال این عبارات حضرت عبدالبهاء به انتقاد از ملل اروپایی می‌پردازند که شب و روز در تدارک حرب می‌کوشند و مردم بیچاره باید اکثر آن چه را به

عرق جبین به دست می‌آورند، در راه تسلیحات دول خرج کنند و به هدر دهند (ص ۷۲-۷۱) و اندکی دورتر از این عبارات، حضرت عبدالبهاء حصول تمدن حقیقی را مشروط به استقرار صلح عمومی و خلع یا تقلیل اسلحه و صرف منابع در آسایش و بهبود زندگی جهانیان می‌دانند (ص ۷۶-۷۸)

نارسایی تمدن غرب امری نیست که فقط توجه فلاسفه را جلب کرده باشد. مورخی چون توینبی، هرچند ستایشگر تمدن غرب است و آن را به خلاف اسپنگلر محکوم به انحطاط و زوال نمی‌داند، ولی به هیچ روی از تهدیدها و چالش‌های عظیمی که در برابر تمامیت و سلامت تمدن غربی هست، غافل نیست. به قول توینبی کثرت جنگ‌ها، تباهی محیط زیست، دوام ملیت‌گرایی در یک دنیای همه فراگیر، نابرابری‌های فاحش طبقاتی و اجتماعی، انواع تضادها و تعارض‌ها از جمله میان عقل و قلب و میان علم و دین، نشانه‌های بحران این تمدن هستند. توینبی همچنین متذکر به خطر بیگانگی از خود است که بعضی افراد در جوامع شرق که هویت خود را در برابر سیطره‌ی غرب باخته‌اند، بدان گرفتار هستند.

ساموئل هانتینگتون S. Huntington، عالم سیاسی که اثر معروفش «برخورد تمدن‌ها»، چنان که می‌دانیم، غوغایی برپا کرده است، ضمن تصدیق توانمندی و برتری غرب، علائم و قراین انحطاط این تمدن را ناگفته نمی‌گذارد، نشانه‌هایی که بیشتر به حیات اقتصادی مربوط می‌شود؛ اما جهات اخلاقی چون فساد در دستگاه اداری و تجاری نیز در آن میانه نادیده گرفته نشده است و البته همین که سخن از فساد مطرح می‌شود، موضوع تباهی اخلاقی جامعه‌ی غرب و حرص و بی‌بند و باری در زندگی مادی به میان می‌آید که چاره‌ی آن را تنها در قانون‌گذاری یا تشدید مجازات‌ها، یعنی تدابیر صوری نمی‌توان جست.

باید گفت، این جا همان تحلیل اسپنگلر در کتاب «انحطاط غرب» صدق می‌کند که گفته است، در این تمدن روحیه‌ی فاوستی که زیادت طلبی بی حد و مرز است، جلب

نظر می‌کند، درحالی که مثلاً در فرهنگ یونانی که غرب ریشه و منشأ تمدن خود را در آن می‌جوید، روحیه‌ی آپولونی که جمع عقل و اعتدال بوده، جلوه‌گری داشته است.

نقد از مادیت و کمیت‌گرایی و سود طلبی و تأکید افراطی در فردیت و خودکامگی و نیز زیادت‌جویی و حرص و آزمندی به جای علاقه به کیفیت و غنای هستی در تمدن غربی محدود و محصور به اندیشمندانی که نام بردیم، نبوده و نیست. متفکرانی چون هانری برگسون، رنه گنون، اریش فروم، روزه گارودی و بسیاری دیگر، هریک به شیوه‌ی خود به انتقاد از چنین تمدنی پرداخته‌اند و راه تحولی را برای آن پیشنهاد کرده‌اند.

به عنوان نمونه از متفکر اخیر، گارودی، یاد کنیم که سال‌ها پیرو عقاید افراطی چپ بود و بعد به اسلام گروید. به عقیده او روابط انسان با طبیعت، روابط انسان با جامعه، روابط انسان با امر خدایی، باید به کلی دگرگون شود و این درسی است که با مطالعه‌ی فرهنگ‌های روحانی، معنوی و دینی شرق، از آئین زردشت و هندوی و بودایی و تائوئیسم گرفته تا ادیان یهود و مسیحیت و اسلام، دستگیر ما می‌شود.

انسان به جای آن که به روش دکارت و به شیوه تفکر فاوستی طبیعت را ملک خود و بازیچه‌ی اهوای خویش انگارد، باید خود را جزئی از طبیعت بداند و آن وحدت اصلی را که بین انسان و طبیعت بوده، احیا کند. انسان به جای آن که خود یا نفس اماره‌ی خویش را محور جهان پندارد، باید هویت برتری در خویش جوید، یعنی انعکاس خدا را در روح و فؤاد جويا شود و با چنین نظری در مورد خویش، با دیگران و جامعه بستگی و مهری تازه پیدا کند و بالأخره با هشیاری نسبت به حضور خدا در وجود انسان است که آدمی موجودی در عین حال مسئول و خلاق خواهد شد.

اریش فروم هم متذکر آن بود که شوق بیشتر داشتن میل بهتر زیستن را از خاطر معاصران برده است. به قول اریش فروم، آینده‌ی بشریت وابسته به انتخاب میان یکی از آن دو راه خواهد بود: یکی حرص و شهوت و میل به داشتن هرچه بیشتر که در تحصیل مال و قدرت و تعدی به سایرین و خشونت منعکس می‌شود و دیگری میل حفظ و نگاهداری که احترام به هستی است و مبتنی بر عشق، شوق تحقق روحانی خود و ذوق تقسیم و تسهیم با

دیگران. اگر مردم از راه نخست بازنگردند، عواقب روانی و اکولوژیکی آن برای بشریت بسیار خطیر خواهد بود. پس تجدید نظری در مبانی تمدن غرب ضرور است.

آثار بهائی به نقد تمدن غرب بدون آن که راه درست‌تری را ارائه کند، اکتفا نمی‌نماید، بلکه در عین ارج دادن به موفقیت‌هایی که در تسهیل زندگی و رفاه آدمیان حاصل آمده، طالب سازش میان مادیت و روحانیت است.

وقتی حضرت عبدالبهاء در سال‌های ۱۹۱۱ - ۱۹۱۳ به اروپا و امریکا سفر کردند، یکی از مطالب مورد تأکیدشان لزوم تلفیق مدنیت مادی غرب با فرهنگ روحانی بود که از شرق برخاسته بود. عباراتی چند از خطابه‌های آن حضرت در این مورد در خور نقل و یادآوری است. در نیویورک، در روز چهارم آپریل ۱۹۱۲ در کلیسای Ascension فرموده‌اند: «من چون به این بلاد آمدم، دیدم مدنیت جسمانی در نهایت ترقی است، تجارت در نهایت درجه‌ی توسعه است، صناعت و زراعت و مدنیت مادی در منتهی درجه‌ی کمال است، ولیکن مدنیت روحانی تأخیر افتاده، حال آن که مدنیت جسمانی به منزله‌ی زجاج است و مدنیت روحانی به منزله‌ی سراج. اگر این مدنیت جسمانی با آن مدنیت روحانی توأم شود، آن وقت کامل است.»

در نطق دیگر در پاریس به تاریخ ۳۱ اکتبر چنین فرمودند: «به مدنیت مادی تنه‌ا، مقصد [یعنی سعادت عالم انسانی] حاصل نشود. لهذا ملاحظه نماید، با وجودی که در این عصر عالم مدنیت مادی کمال ترقی حاصل نموده، همه جنگ و جدال است و حرب و قتال... اینها جمیعاً از نتایج مدنیت حالیه است. پس ثابت شد که از ترقی مدنیت مادی، عالم انسانی سعادت صحیحه نمی‌یابد. اگر مدنیت جسمانی منضم به مدنیت روحانی شود، سعادت حقیقیه حاصل گردد. هم چنان که اسباب ترقی و راحت اجسام فراهم است، اسباب ترقی عالم اخلاق به نورانیت آسمانی ترویج شود.»

مؤسس مدنیت روحانی، انبیای الهی هستند. چنان که حضرت عبدالبهاء در همان نیویورک فرموده‌اند: «جمیع انبیا به جهت این آمدند که ترویج فیوضات الهیه نمایند، مدنیت روحانیه تأسیس کنند، اخلاق رحمانی تعلیم نمایند. پس ما باید به جمیع قوا بکوشیم تا قوای

روحانیه غلبه نماید، زیرا قوه‌ی ماده‌ی غلبه کرده، عالم بشر غرق مادیات شده» و البته در این عصر امر بهائی است که بنیاد این مدنیت روحانی نوین را نهاده است. حضرت عبدالبهاء در پاریس به تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۹۱۱ در این مورد فرموده‌اند: «حضرت بهاء‌الله در این عالم فانی تأسیسی ملکوتی فرمود، شمع آسمانی روشن کرد، ابواب ملکوت باز نمود، شمس حقیقت درخشید تا مدنیت روحانیه تأسیس شود و نورانیت آسمانی بدرخشد و حیات ابدی حاصل گردد و نفثات روح القدس در قلوب بدمد تا انسان از هر دو جهت بزرگوار شود و هم مدنیت جسمانی و هم مدنیت روحانیه، هر دو را حاصل نماید.»

این که مدنیت صوری و مادی که حضرت عبدالبهاء از آن به صفت جسمانی تعبیر فرموده‌اند، باید پیوند اخلاقی پیدا کند، امری است که امروزه متفقاً علیه همه‌ی متفکران ژرف بین است. در زمینه‌های متعددی چون پزشکی، بیولوژی و تکنوبیولوژی کمیته‌های نظارت اخلاقی با ابتکار دولت‌ها یا انجمن‌های تخصصی عالمان و کارشناسان در ممالک غرب تشکیل شده، تا در زمینه‌هایی چون بارور کردن مصنوعی یا قبول اوتانازی، یعنی مرگ اختیاری بیماران غیر قابل علاج، بررسی کنند و توصیه‌هایی به مقامات مسئول بدهند. مداخلت امور اخلاقی در زمینه‌ی سیاست و اقتصاد موجب تشکیل کنفرانس‌های بین‌المللی متعدد برای مبارزه با فساد Corruption شده است. علاوه بر این، در بسیاری از مدارس عالی اقتصاد و تجارت از چند سال قبل درس خاصی در مورد اخلاق افزوده شده که نسل‌های تازه را در حد امکان به سوی امانت و صداقت حرفه‌ای رهنمون گردد.

به خاطر دارم که وقتی در اول شورای محیط زیست که یونسکو تحت عنوان «انسان و بیوسفر»، یعنی انسان و فضای حیاتی او، ترتیب داد، شرکت کردم، در آن جا برای نخستین بار مفهوم و ایده‌ی «اخلاق مربوط به محیط زیست» عنوان شد. بعد همین فکر در کنفرانس جهانی محیط زیست در ریودوژانیرو به سال ۱۹۹۲ منعکس گردید که آدمی در برابر محیط سکونی خود باید پای‌بند به برخی اصول و قواعد اخلاقی باشد. چون حفظ محیط زیست از آلودگی و عدم اسراف در مصرف منابع کمیاب و رعایت و حرمت

داشتن تنوع موجودات زنده و نظایر آن که در اعلامیه ریو و میثاق نامه‌های ناشی از آن منعکس شده است.

از این موافقت‌نامه‌ها و اقدامات به خوبی برمی‌آید که تمدن مادی نمی‌تواند بدون اتکاء به اصول اخلاقی تداوم یابد، در عین حال متدرجاً باید جامعه‌ی بشری به این حقیقت پی‌برد که اصول اخلاقی اگر صرفاً بر عقلانیت و حساب سود و زیان متکی باشد، استحکامی نخواهد داشت و ناچار باید پایه‌ی آن اصول بر معتقدات روحانی چون ایمان مطلق به خدا و آفرینش و مظاهر مقدسه‌ی الهی و کرامت و شرافت انسان به عنوان خلیفه‌ی خدا بر روی زمین (به قول عارفان) و تصدیق روح و بقای آن و قبول اصل مجازات و مکافات وجدانی یا به قول عامه‌ی مردم «اخروی» باشد تا از نسبیّت و تزلزل برهد و در اعماق وجود آدمیان نفوذ کند و تثبیت شود.

متأسفانه وضع ادیان بزرگ با مسائل و بحران‌های درونی آنها چنان است که بازگشت به دین و روحانیت در دنیای حاضر به دشواری صورت می‌پذیرد. جامعه‌ی بشری هرچند نیاز به دین را احساس می‌کند، اما خواستار دینی است عمیقاً روحانی، عاری از وسوسه‌ی کسب قدرت سیاسی و مادی، موافق و سازگار با شرایط و مقتضیات دنیای امروز که عصر گشایش قلب‌ها، ذهن‌ها و مرزهاست، یعنی دینی جهان‌گرا و عاری از تعصب و همراه و هماهنگ با پیشرفت علم و عقل و به دور از سلسله‌ی مراتب غلیظ کلیسایی و مشوق مشارکت همه‌ی مردم در تمشیت امور خویش و فارغ از سلطه‌ی یک قشر یا طبقه‌ی خاص. آیا چنین دین و آئینی را کجا می‌توان یافت؟

بر گوینده‌ی این عرایض نیست که پاسخ این سؤال را به زعم خود عرضه دارد، بلکه برعهده‌ی هر شنونده‌ی متفکری است که خود به جستجوی حقیقت پردازد و به دنبال نوع روحانیتی برآید که تلفیق میان تمدن مادی و فرهنگ اخلاقی را در عصر حاضر از عهده برآید.

آندره مالرو که وقتی وزیر فرهنگ ژنرال دوگل بود و آثار ادبی او شهرت دارد، در مصاحبه‌ای با یک روزنامه‌ی دانمارکی گفته بود: «از پنجاه سال پیش به این طرف، روانشناسی باز دیو و اهریمن را به درون وجود انسان برده است. اگر بخواهیم به طور جدی ترازنامه‌ی پسیکانالیز را عرضه کنیم، به همین تصدیق و حکم خواهیم رسید. به اعتقاد من قرن آینده، یعنی قرن بیست و یکم ناچار در برابر مهیب‌ترین تهدید که تا کنون در مقابل انسانیت قرار گرفته، خدایان را بار دیگر به صحنه‌ی زندگی آدمیان باز خواهد گرداند» و این عبارت معروف هم از اوست که قرن بیست و یکم یا مذهبی خواهد بود، یا وجودش استمرار نخواهد یافت. مالرو بر این بود که قضیه‌ی دین در قرن بیست و یکم به کلی متفاوت از گذشته مطرح خواهد شد. انتظار او این بود که یک حادثه‌ی روحانی عظیم در قرن مذکور روی دهد که آدمی را از مهلکه‌ای که در قرن بیستم در آن غوطه ور شده، بیرون آورد. (ر. ک. سرمقاله‌ی مجله‌ی جهان ادیان، سپتامبر - اکتبر ۲۰۰۵). پس می‌توان گفت که نزد مالرو هم انتظار آن است که قرن جدید شاهد به هم آمیختگی دو تمدن مادی و دینی گردد.

ادگار مورن Morin جامعه‌شناس بنام فرانسه، با آن که سال‌ها سنگ سوسیالیسم را به سینه می‌زده و به اصلاح جامعه از راه توزیع بهتر ثروت امیدوار بوده است، اما امروز قضاوت دیگری درباره‌ی تمدن غرب و متضمنات و مقارنات آن، اعم از عقل‌گرایی و نقادی و فردیت و دموکراسی و مانند آن دارد. به قول او همان عقل‌گرایی است که فلسفه‌ی نیست‌انگاری را به وجود آورد و به اردوگاه‌های مرگ نازی و گولاک شوروی منتهی شد و همان فردیت است که به خودکامگی و گسستگی افراد از یکدیگر انجامید؛ همان دموکراسی است که ناتوانی خود را از حل و فصل مسائل بنیادی انسان نشان داد. به گفته‌ی مورن، امروز جامعه‌ی بشریت از این دنیای فن‌آلوده و مادی و اقتصادگرا و خودخواه غربی دل زده شده و روحی آزرده و قلبی افسرده دارد. پس وقت آن رسیده است که انسان اعتقاد را با شک، عشق و ذوق را با عقل سازش دهد و به عبارت دیگر دین و روحانیت را با علم و مدنیت مادی سازگار و همراه کند.

از آقای مورن که شخصاً اعتقادی مذهبی ندارد می‌توان پرسید: «حال که به گفته‌ی شما فلسفه‌های مادی چون کمونیسم ثابت کردند که از ساختن بهشت زمینی عاجزند، آیا هنگام آن نیامده که تحقق ملکوت خدا بر روی زمین را به خدا بسپریم، یعنی به نقشه‌ای که پیام‌آور او برای اصلاح جهان به ارمغان آورده است، روی آور شویم؟»

نیازی به یاد آوری این واقعیت نیست که با توسعه‌ی دموکراسی و قبول اصل تعدد و تکثر، یعنی پلورالیسم عقاید و مذاهب، در همه جای دنیا تمایل بر این است که حکومت از دیانت تفکیک شود، حتی در کشوری چون هندوستان که زادگاه آئین‌های هندوی و بودایی بوده، یا در کشور سویس که نقشی بارز در پرورش پرتستانیتسم داشته و یا در کشور اسرائیل که پناهگاه یهودیان سراسر جهان بوده، حکومت جنبه‌ی عرفی دارد و به عبارت دیگر، دین از عرصه‌ی حیات عمومی به عرصه‌ی زندگی خصوصی منتقل شده است.

این جدایی هرگز موجب آن نبوده که مردم به زندگی مدنی خود بسنده کنند و ارتباط خویش را با دنیای دین یک باره بگسلند، زیرا دین است که جوابگوی نیاز آدمیان به معنی دار بودن هستی و زندگی و نیاز آنان به تعالی و وجود متعالی و همچنین نیاز به راز و رمز و قدوسیت بوده و هست. از علم نمی‌توان توقع داشت که به ما بگوید چرا هستیم و مقصد این زیستن و هستن چیست و چرا و در چه جهت باید یک روز جهان هستی را بدرود گفت. پاسخ را باید از دین به دست آورد. علم ما را با لانه‌های ریاضی آشنا می‌کند، اما نیاز به وجودی برتر، وجودی بی‌آغاز و پایان که می‌توان به سوی او روی کرد و در جهت او اعتلاء جست، نیازی که گویی در لوحه‌ی ضمیر ما از ابتدا ثبت شده است، چیزی نیست که به غیر از دین امری به برآوردن آن قادر باشد.

علم هر روز پرده‌های بیشتری از وجه جهان اسرار برمی‌دارد و آن چه را دیروز به علت همین محجوبی جذاب می‌نمود، آشنا و حتی پیش پا افتاده می‌کند. اما دنیا هیچگاه از رازهای بی‌شمار تهی نمی‌شود، رازهایی که هر روز مورد پرسش و اندیشه‌ی ما قرار می‌گیرد، ناچار توسل بدین ضرورت می‌یابد، یا به قول حافظ وقتی در این شب سیاهمان راه

مقصود گم شده، از گوشه‌ای چون کوکب درخشنده‌ای برمی‌آید و مسیر ما را روشن می‌کند.

پس تلفیق تمدن مادی و فرهنگ معنوی به معنای آن نیست که عرصه‌های اختصاصی علم و دین را به هم بیامیزیم و یا همان قدرت طلبی و شوق کسب مال و مقام را که شاخص دنیای مادی است، وارد عرصه‌ی دین کنیم، بلکه مراد آن است که فرهنگ دینی، خلاء روحانیت و اخلاق و انسانیت را که در تمدن مادی پیدا شده و رو به فزونی آورده، پرکند. علم ضمن کوشش در کشف حقایق از خدمت به مصالح عالی بشری غفلت نکند و دین در ضمن توسعه‌ی بینش بشر به ماوراء طبیعت، رفاه و ترقی مادی و فکری و عقلی همه‌ی ابنای بشر را از دیده دور نسازد.

این نکته ذکرش از باب نتیجه‌گیری بی‌فایده نخواهد بود که دیانت به شهادت تاریخ، کارش تنها ترویج روحانیات و اخلاقیات نبوده، هر یک از ادیان، مؤسس یک تمدن جدید و فرهنگ زاینده و بارور بوده است که نزدیک‌ترین آنها بما که تمدن اسلامی بود و تا حدود قرون ۱۷ - ۱۸ میلادی تشعشع جهانی داشت، آثارش حتی در خارج از مرزهای ممالک عربی منجمله در اسپانیا، آفریقای شمالی و بخش وسیعی از آسیا هنوز آشکار است. امر بهائی نیز به عنوان آخرین ظهور در سلسله‌ی ظهورات الهی، تنها در پی تأسیس یک جامعه‌ی روحانی نبوده و نیست، بلکه طرح یک مدنیت جهانی را که در آن علم و ایمان هر دو به ترقی بشر یاری خواهند کرد، ترسیم و ارائه کرده است، طرحی که به موجب آن، صلح و یگانگی در سراسر کره‌ی خاک برقرار خواهد شد و قوای خلاق ذهن و فکر انسان به جای توجه به ساختن سلاح‌های مخرب، در مسیر حل مشکلات اساسی بشر و بهبود زندگی همگان به کار خواهد افتاد.

گفتار هفتم

بشارت آموزش عمومی اجباری

همه می‌دانید که بخش اعظم تاریخ بشریت در بیسوادی اکثریت مردم گذشته است، حتی بسیاری از کتب آسمانی به جای آن که به صورت تحریر باشد، جنبه‌ی تقریرات شفاهی داشته است. در بسیاری از جوامع قدیم، خط و سواد تقریباً در انحصار قشرهای خاصی از جامعه چون اشراف و روحانیون بود و عامه‌ی مردم را از آن نصیبی حاصل نمی‌شد. در اواسط نیمه‌ی قرن نوزدهم بود که در چند کشور متری، اصل آموزش عمومی اجباری در سطح ابتدایی پذیرفته شد و متدرجاً اهتمام در تعمیم سواد از آن کشورها نخست به ممالک پیشرفته‌ی دیگر و حدود یک قرن بعد به ممالک در حال رشد تسری یافت و همگانی شد.

شاید کمتر محققى توجه به این نکته کرده باشد که این تعمیم آموزش به صورت الزامی و اجباری به همه‌ی کودکان - ولو از خانواده‌های محروم و فقیر برآمده باشند - جزئی از مشیت الهی برای عالم بشری بوده است که در نیمه‌ی قرن مورد اشاره، نخست توسط حضرت باب و نزدیک به یک ربع قرن بعد توسط حضرت بهاءالله اعلام شد. البته به وجود آمدن و ترقی صنعت چاپ و بسط دموکراسی و توسعه‌ی مطبوعات و پیشرفت صنعت و تکنولوژی که محتاج مهارت‌های تازه بود و عواملی دیگر هم در این احساس نیاز به لزوم آموزش همه‌ی اطفال و نوجوانان و به تبع آن عامه‌ی بزرگسالان مؤثر بودند، اما چون مشیت الهی با چنین اقدامی مساعد بود، پیشرفت به سرعتی بیش از آن چه می‌شود انتظار داشت، تحقق یافت.

آماري چند از قرن نوزدهم در مورد رواج سواد و بي سوادى در ممالک پيشرفته، ما را در فهم بهتر تحولات بعدى يارى مى کند. به تصديق مؤسسه ي کارنگى امريکا، در سال ۱۸۷۰ در صد شهروندان امريکا که فاقد سواد بودند، به ۱۶ در صد بالغ مى شد و بي سوادى در نزد سياه پوستان به ۵۶ در صد مى رسيد.

در فرانسه، در آغاز دهه ي ۱۸۵۰ در صد کسانى که براى خدمت نظام احضار مى شدند و فاقد سواد بودند، به ۳۳ در صد بالغ مى شد. در حدود سال ۱۸۷۰ اين نسبت به ۲۰ در صد تقليل يافت و چنان که مور Mourre در فرهنگ دائره المعارفى تاريخ مى نويسد، يکى از عوامل عمده اى که سبب پيروزى آلمان بر فرانسه در جنگ هاى سال ۱۸۷۰ شد، همان تفوق آلمان در آموزش کودکان و نوجوانان خود بود.

در فرانسه در قرن هجدهم بود که فکر تفويض مسئوليت مدارس به دولت پيدا شد، در حالى که سابقاً اين وظيفه را خانواده ها و کليساها عهده دار بودند. متفکرى به نام دوکن در سال هاى ۱۷۲۶-۱۷۳۴ نوشت که اين وظيفه ي دولت است که بر آموزش شهروندان خود نظارت کند. اما دولت پروس به موجب قانون خاصى اصل مدرسه ي عمومى، يعنى دولتى، را از سال ۱۷۱۷ اتخاذ کرد و مدارس علاوه بر تعليم دين، به آموزش خواندن و نوشتن و حساب پرداختند. بايد بيش از يک قرن منتظر شد تا در آلمان و چند کشور غربى اصل آموزش عمومى اجبارى رسماً و عملاً پذيرفته گردد.

بنابراين مى توان گفت که آثار حضرت باب در فاصله ي سال هاى ۱۸۴۴ و ۱۸۵۰ در مورد لزوم تعليم و تربيت همه ي فرزندان آدمى، اعم از پسر و دختر، پشتاز اقداماتى بوده که بعداً دولت هاى راقيه ي جهان تصويب و اجرا کردند.

حضرت بهاء الله هم اين مطلب و جوب آموزش عمومى را در کتاب اقدس در سال ۱۸۷۳ مرقوم داشتند که ترجمه ي بيان آن حضرت به مضمون چنين است: «فرض است بر هر پدرى که پسر و دختر خود را با علم و خط و غير آن که در الواح تعيين شده، تعليم و تربيت دهد و هر کس آن چه براى تعليم و تربيت پسر و دخترش لازم است، در صورت غنى بودن پدر، از او بگيرند والا کار به بيت العدل (محلى) ارجاع مى شود که ما آن را

پناهگاه فقرا و مساکین قرار دادیم. هر کس به تربیت فرزند خود یا فرزندى از فرزندان (مردم) پردازد، مثل آن است که یکی از فرزندان مرا تربیت کرده، بر او باد درود و ثنا و عنایت و رحمت من که بر عالمیان سبقت گرفته است.» (انتهی)

در مورد آئین حضرت باب باید این نکته‌ی کلی را متذکر شد که آن حضرت همواره به شهادت آثارشان فرض را بر این نهاده‌اند که همه کس از سواد و خط بهره‌مند است. لذا هم در بیان و هم در توقیع معروف به چهار شأن تصریح می‌فرمایند که باید اطفال را از همان صغر سن به حسن خط تعلیم داد و با خطوط بدیعه آشنا کرد. در باب نوزدهم از واحد ششم بیان فرموده‌اند که: «واجب گشته در این ظهور که اگر کسی به سوی کسی خطی نویسد، بر این که او را جواب دهد.»

توجهی که حضرت باب به صنعت چاپ کرده‌اند، به طوری که باب هفتم از واحد هشتم بیان را به آن اختصاص داده‌اند، نمودار دیگری از فرض بنیادی ایشان است و همچنین توصیه‌ای که در توقیع چهار شأن، در باب پانزدهم از واحد دهم به احداث صنایع و سرمشق گرفتن از اروپاییان (انجیلیون) فرموده‌اند.

اما درباره‌ی تعلیم اطفال، حضرت باب به جزئیاتی نیز پرداخته‌اند که از کمال شفقت آن حضرت حکایت می‌کند، از قبیل آن که: «نهی شده کل را که طفل قبل از آن که به خمس سنین نرسیده، او را تأدیب به لسان نمایند و بر او حزن واقع سازند.» این ملامت رفتار، نقطه‌ی مقابل شیوه‌ی مکتب خانه‌های قدیم بوده. بعد از آنکه طفل به پنج سالگی رسید، زیاده بر پنج ضرب خفیف جایز نیست، «آن هم نه بر لحم (یعنی بر گوشت و عضله)، بلکه بستری حایل کنند.»

می‌دانیم که تنبیه بدنی در آثار بهائی منع شده است، اما در آن زمان، تنبیه امری بسیار رایج بود و مکتب خانه‌ای نبود که در آن چوب و فلکی در میان نباشد. عبارتی که در آغاز این باب، یعنی کتاب بیان باب یازدهم از واحد ششم آمده، ترجیح آن حضرت را نشان می‌دهد، وقتی که می‌فرمایند: «در هیچ حال خداوند دوست نمی‌دارد که هیچ نفسی محزون گردد، چگونه آن که ضری به او رسد» که عبارت اخیر به زبان امروز چنین می‌شود:

تا چه رسد که به او ضری رسد. حتی حضرت باب برای نفسی که از حکم مزبور تجاوز کند، مجازات قائل شده‌اند.

نکته‌ی دیگر آن که به خلاف مکتب خانه‌های قدیم که در آن همه بر زمین می‌نشستند، حضرت باب نظر می‌دهند که: «دوست می‌دارد خداوند که در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند.»

حضرت باب در همه جا از کل ذریّات، یعنی فرزندان، سخن می‌گویند، منجمله در باب ۱۹ از واحد چهارم بیان، و در نتیجه فرق میان پسر و دختر قائل نمی‌شوند و به حکم ضمنی آن حضرت، همه باید مشمول تعلیم و تربیت قرار گیرند و تصریح می‌کنند که: «اگر نفسی آن چه تواند بر ذریّه‌ی خود قبل از تکلیف^۱ اظهار لطف و رحمت نماید، اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرب جوید، به سوی خداوند خود.»^۲

بیان اخیر را حضرت عبدالبهاء در زمان خود به صورت تازه‌ای مطرح می‌فرمایند و آن این است: «این را بدانید که در نظر یزدان، اعظم پرستش و عبادت، تربیت کودکان است به آداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصور نتوان نمود.»^۳

همین لطف و شفقت حضرت باب را در کتاب چهار شأن، در باب هیجدهم از واحد چهارم می‌توان یافت که فی‌الحقیقه در آن تطبیق آموزش با شرایط جسمانی و روحی کودکان توجیه شده است. مضمون بیان مبارک این است: «اطفال را به چیزهایی که بر آنها صعب و دشوار است، تعلیم مدهید و کمال لطف و رأفت را در حق آنها منظور و مرعی دارید و تحمیل مکنید بر ایشان چیزهایی را که برای آنها سودی ندارد و اگر کردید، مسئول هستید.»

در شرح ابجد، حضرت باب وظایف شاگردان را نسبت به معلم خود بیان می‌فرمایند که حق شناسی و قدردانی، تکریم و تعظیم، رعایت ادب و وقار باشد و اضافه فرموده‌اند که آن چه در استطاعت داری به معلم برسان، زیرا که اگر ما فی الامکان را در

^۱ به معنای بلوغ
^۲ باب ۱۹ از واحد ۴ بیان فارسی
^۳ امر و خلق ۳، ص ۳۳۵

قدم او نثار کنی، به اندازه‌ی تعلیم یک حرف که به تو آموخته، ارزش ندارد.^۱ این توصیه‌ی حضرت باب مبنای حکمی می‌شود که در کتاب اقدس، گنجینه‌ی احکام حضرت بهاء‌الله، آمده و در آن سهمی از ارث افراد برای معلم قائل شده‌اند.

به موضوع آغاز اجباری شدن و عمومی شدن تعلیمات ابتدایی در مغرب زمین باز گردیم. اشاره کردیم که حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای متمدنی، چون فرانسه و انگلستان در قرن نوزدهم، قانون تعلیم ابتدایی عمومی و اجباری فقط پس از خاتمه‌ی دهه‌ی هفتاد پذیرفته شد. مثلاً در فرانسه، در سال ۱۸۸۱ رایگان بودن تعلیمات ابتدایی به تصویب رسید و در سال ۱۸۸۲ الزام قانونی برای این که همه‌ی اطفال و نوجوانان از سن ۶ تا ۱۳ سالگی به مدرسه بروند، قبول شد. این الزام، بعداً در سال ۱۹۳۶ به نوجوانان ۱۶ ساله هم تعمیم یافت و بالأخره در سال ۱۹۵۹ تعلیمات اجباری عمومی تا سن ۱۶ سالگی امتداد یافت.

در انگلستان قانون تعلیمات ابتدایی در سال ۱۸۷۰ کلیسا را هم در تعهد این تعلیمات شرکت داد، ولی در سال ۱۸۷۶ بود که تعلیمات ابتدایی، عمومی و اجباری اعلام شد و پایان سن شاگردان مشمول از ده سالگی در ۱۸۸۰ به ۱۲ سالگی در سال ۱۸۹۹ و ۱۴ سالگی در سال ۱۹۱۸ و ۱۵ سالگی در سال ۱۹۴۴ افزایش یافت و فقط در سال ۱۸۹۱ بود که رایگان بودن تعلیمات ابتدایی مورد تصویب واقع شد. (ر.ک. کتاب یاد شده مور Murre سابق الذکر)

زمینه سازی برای تعمیم سواد فقط در درون نظام تربیتی روی نداد. چون فضل الهی در این دور روحانی شامل همه‌ی ابناء بشر بدون استثناء بود، لذا از یک صد و پنجاه سال قبل که ظهور جدید در آن واقع شد، در بسیاری از رشته‌های معارف انسانی که به تعلیم و تربیت عمومی مدد می‌رسانند، تحولات مهمی واقع شد که ذکر برخی از آنها مفید خواهد بود. از جمله استفاده از روش‌های نوین برای تعلیم عجزه بدنی و همچنین پیشرفت در روان شناسی کلینیک و پرورش درمانی که هر یک شرح و بسط بسیار را اقتضا می‌کند و

^۱ رساله‌ی آئین باب، ص ۷۸-۷۹

این وقت محدود را مجال آن نیست. تنها کافی است گفته شود، روانشناسی به عنوان علم در سال ۱۸۵۸ به اهتمام ووندت Wundt و فشنر Fechner ولادت یافت و خط مخصوص کوران که با برجستگی‌ها به روی کاغذ مشخص می‌شود، توسط لوئی برای Braille نزدیک به همین دوره ساخته و پیشنهاد شد و تأسیس مؤسسات آموزش خاص و تعلیم سواد در زندان و امثال این ابتکارات همه مربوط به این دوره می‌شود و اینها همه برای آن که اراده‌ی حق بر آن تعلق گرفته بود که هیچ انسانی از موهبت خواندن و نوشتن و مقدمات دانش در آن عصر نورانی محروم نماند.

این نکته شایان یادآوری است که در مغرب زمین در قرون وسطی، این کلیسا بود که مسئولیت تعلیم و تربیت را بر عهده داشت و ورود دولت‌ها در این زمینه به دوره‌های جدید بر می‌گردد و با آن که دولت‌ها در قرون اخیر عهده‌دار این مسئولیت شدند، اما مدارس که توسط مؤسسات مذهبی اداره می‌شوند، در این جا و آن جا نادر نیستند.

از امتیازات آئین بهائی در این مورد این است که مسئولیت آموزش و پرورش عمومی را از حیطه‌ی دستگاه‌های مذهبی بیرون می‌آورد، ولی در عین حال توجه به ضرورت تعلیم دین و مبانی اخلاقی در مدارس دارد، مشروط بر این که چنین آموزشی موجب تحریک تعصب و حمیت جاهلی نگردد.

در کلمات فردوسیة آمده است: «دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را به شرایط دین تعلیم دهند، تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین دارد، ولکن به قدری که به تعصب و حمیت جاهلیه منجر و منتهی نگردد.»^۱

هم اکنون حتی در ممالکی چون فرانسه که به عرفی بودن مدارس بسیار مقید هستند، به این نتیجه دارند می‌رسند که خارج کردن همه نوع تعلیمات دینی و از جمله اخلاقیات ادیان از برنامه‌ی مدارس به عذر عرفی بودن یا سکولاریسم، اشتباه بزرگی بوده و خشونت و بی‌مبالاتی و اعتیاد به مواد مخدره و نظایر آن که امروزه به اکثر مدارس راه یافته،

^۱ امر و خلق، ۳، ۳۲۶

نتیجه‌ی همین سکولاریسم افراطی بوده است. اعتدال میان سکولاریسم و دین که در آثار بهائی مذکور است، بی‌گمان رافع چنین مشکل بزرگی خواهد بود.

امتیاز مهم دیگر امر بهائی از جمله در عرصه‌ی تعلیم و تربیت مساوی شمردن ارزش پسر و دختر و برابر کردن حقوق آنهاست، امری که در مغرب زمین به سهولت تحقق نیافت و تقریباً در همه جا نخست پسران و بعد دختران به مدارس متوسطه و عالی راه یافتند. در فرانسه تأسیس مدارس ابتدایی دختران در سال ۱۸۳۶ تصمیم گرفته شد، اما اجرای آن اختیاری بود، نه الزامی و فقط در سال ۱۸۵۰ ایجاد این گونه مدرسه در شهرک‌هایی که بیش از هشتصد سکنه دارد، اجباری شد. در اواخر دوره‌ی ناپلئون سوم بود که در بعضی از شهرها مدرسه‌ی متوسطه‌ی دختران مفتوح شد، اما سال‌ها گذشت تا بالأخره در سال ۱۹۲۵ برنامه‌ی دبیرستان‌های پسرانه و دخترانه یکی شد. حتی در کشوری چون امریکا ورود دختران به دانشکده‌های پزشکی خیلی دیر امکان پذیر شد. مدارس عالی فنی هم سال‌ها موانعی بر سر راه دختران ایجاد کردند و در کشوری چون فرانسه نسبت دختران در «نا» *Ecole Nationale d'Administration* یعنی مدرسه‌ی عالی مدیریت که جوانان را برای خدمت در دستگاه دولت پرورش می‌دهد و کادر عالی رهبری آن کشور غالباً از فارغ‌التحصیلان آن تشکیل می‌شود، بسیار محدود است.

کشوری نیست که تعلیمات عمومی کودکان، ولو عنوان اجباری و رایگان نداشته باشد، در آن عملی نشده باشد، با آن که آمارهای یونسکو از حدود ۱۳۰ میلیون کودک که در سراسر دنیا به مدارس ابتدایی راه ندارند، سخن می‌گوید، اما باید اضافه کرد که اکثر این اطفال در مناطق بیرون از دسترس یا در محله‌های بسیار فقیر سکونت دارند و معذک نه یونسکو و نه سازمان ملل از جلب و جذب این اطفال در مدارس ناامید نشده‌اند، کما آن که مبارزه با بی‌سوادی نزد حدود هشتصد میلیون بی‌سواد در عالم هنوز از هدف‌های مؤسسات بین‌المللی و بسیاری از دولت‌های ملی است.

تحولات تکنولوژی منجمله وسایل ارتباط و مخابراتی جدید چون کامپیوتر و اینترنت وجود سواد را قویاً اقتضا می‌کند. متقاضیات تازه‌ای که می‌توان گفت به صورت

گونه‌گون در کتب مقدسه به هنگام پیش‌بینی آخرالزمان از قبل بیان شده بود و امروز در آثار بهائی به صراحت و تأکید تصدیق می‌شود.

در تورات آمده است که: «جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آب‌هایی که دریا را می‌پوشاند.»^۱ و در احادیث اسلامی از صادق بن محمد منقول است که علم ۲۷ حرف است و آن چه پیامبران در گذشته آورده‌اند، معادل فقط دو حرف است و مردم تا کنون جز به دو حرف معرفت نیافته‌اند، اما چون قائم ما قیام کند، ۲۵ حرف باقی مانده را ظاهر خواهد کرد.

آثار بهائی از پیشرفت‌های عظیمی که در علم در عصر حاضر حاصل شده، ستایش می‌کند و ترقیات بیشتری را برای علوم در مدنیت آینده که بر پایه‌ی تلفیق علم و دین خواهد بود، پیش‌بینی می‌نماید و البته این امر مستلزم آن است که همه‌ی قوای دراکه و خلاقه‌ی مردم عموماً به مدد تعلیم و تربیت به کار افتد و این بیان جمال مبارک مصداق یابد که فرمودند: «در این ظهور اعظم کل باید به علوم و حکم ظاهر شوید.» و یا این بیان مبارک: «علم به منزله‌ی جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود، تحصیلش بر کل لازم.»

این مطلب را در حاشیه‌ی باید عرض کنم که به موجب مطالعات یونسکو باید میان بی‌سوادی مطلق Analphabétisme و آن چه گاه بی‌سوادی فونکسیونل یا Illetrisme خوانده می‌شود و به معنی عدم امکان استفاده از سواد آموخته شده در کودکی است، فرق قائل شد.

در نتیجه باید تصدیق کرد که شماره‌ی بی‌سوادان هنوز خیلی بیش از آن است که آمارها حکایت می‌کند، چون شمار مدرسه رفتگان سواد نیاموخته به حساب نیامده است. در ارتباط با این تفاوت است که اخیراً در مطبوعات ذکر شد که در فرانسه ۹ در صد بزرگسالان ۱۸ تا ۶۵ ساله گرفتار بی‌سوادی فونکسیونل هستند که البته شامل خارجیان مقیم فرانسه نیز می‌شود، چون مهاجران شمال افریقا. این در صد، اندکی از رقم مربوط به

^۱ اشعیا، باب ۱۱، آیه‌ی ۹

سال‌های اخیر که حدود ۲،۳ میلیون نفر بود، فزون‌تر است. مطالعات مربوط به امریکا نیز کثرت عدد و نسبت مدرسه رفتگان سواد نیاموخته را نشان می‌دهد که البته یکی از علل این وضع، نارسایی متدهای تعلیم یا عدم صلاحیت معلمان در تعلیمات ابتدایی بوده است.

آثار بهائی حکایت از آن می‌کند که سواد را نمی‌توان و نمی‌باید در خواندن و نوشتن و حساب کردن محدود کرد. مقدمات علوم هم باید جزئی از تعلیمات عمومی و اجباری را تشکیل دهد. حضرت عبدالبهاء در مکتوبی به نوآموزان بهائی می‌فرماید، این که در تورات آمده که ما انسان را بر صورت و مثال خود می‌آفرینیم: «این صورت رحمانیت عبارت از جمیع صفات کمالیه علم و دانایی است. پس باید شب و روز بکوشید و سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید، تا از جمیع علوم و فنون نصیب موفور یابید.»^۱

همان حضرت به پدران و مادران توصیه می‌فرماید که: «اطفال را در سن شیرخوارگی از ثدی موهبت پرورش دهید و در مهد فضایل پرورید و در آغوش موهبت نشو و نما بخشید و از هر علم مفیدی بهره‌مند نمایید و از هر صنایع بدیع نصیب بخشید پُر همت نمایید و متحمل مشقت کنید، اقدام در امور مهمه بیاموزید و تشویق به تحصیل امور مفیده بنمایید.»^۲

در موضعی دیگر می‌فرماید: «احبای الهی - چه صغیر چه کبیر، چه ذکور و چه اناث - هر یک به قدر امکان در تحصیل علوم و معارف و فنون متعارف، چه روحانی، چه امکانی، بکوشند و در اوقات اجتماع مذاکره‌ی کل در مسائل علمیه و اطلاع بر علوم و معارف عصریه باشد. اگر چنین گردد، به نور مبین آفاق روشن شود.»^۳

این بیان، فرموده‌ی جمال مبارک حضرت بهاء‌الله را به خاطر می‌آورد که: «فی الحقیقه کثر حقیقی برای انسان علم اوست و اوست علت عزت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط. طوبی لمن تمسک به.»^۴

^۱ منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت، ۷۳ - ۷۴

^۲ همان جا، ص ۷۲

^۳ همان جا، ص ۶۵

^۴ امر و خلق، ج ۳، ۳۰۵ - ۳۰۶

یک مزیت دیگر نظام تربیتی بهائی که می‌تواند سرمشقی برای همه‌ی نظامات تربیتی جهان باشد، پیروی او از اصل جامعیت است. امر بهائی هرگز تعلیم و تربیت را از هم جدا نمی‌کند و تربیت جسمانی، انسانی و روحانی را مکمل یکدیگر می‌داند و بر آن است که ادراک و عاطفه و اراده و همه‌ی قوای دیگر آدمی باید متوازماً و متناسباً رشد و نمو کنند. جامعیتی که خوشبختانه بیش از پیش مطمح نظر بسیاری از مسئولان و مربیان قرار می‌گیرد و نارسایی تربیت یک بعدی انسان و خطای یک ساحتی کردن انسان بیش از پیش توجه ژرف‌اندیشان را به خود معطوف می‌دارد.

حضرت بهاء‌الله در لوحی تصریح و تأکید می‌فرمایند که: «در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمایند، چه که ثمره‌ی مثمره‌ی انسانی، کمالات ظاهریه و باطنیه بوده.»^۱ و حضرت عبدالبهاء در بیانی یادآور می‌شوند که «فی‌الحقیقه انسان محتاج هر دو هست، تربیت طبیعی و تربیت الهی»^۲ و همان جا استدلال می‌فرمایند که بشریت نیازمند یک مربی است که هم مربی جسمانی و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی باشد.^۳ و این انواع سه‌گانه را چنین تعریف می‌کنند: «اما تربیت جسمانی به جهت نشو و نمای این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است. و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی، یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسيمه... اما تربیت الهیه، تربیت ملکوتی است و آن اکتساب کمالات الهیه است... حال ما یک مربی می‌خواهیم که هم مربی جسمانی و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی گردد.»^۴

ارزش و اهمیت و مقام معلم و مربی از همین وسعت و جامعیت مسئولیت او آشکار می‌شود. این است که در آثار بهائی آمده که شغل معلم و مربی اشرف مشاغل است و در

^۱ منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت، ص ۱۸

^۲ همان جا، ص ۴۵

^۳ منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت، ص ۵۰ - ۵۶

^۴ همان جا، ص ۵۰ - ۵۱

احکام این آئین سهمی برای معلم در ارث افراد منظور شده است و در نتیجه طبقه‌ی معلم که در بعضی از جوامع در مضیقه‌ی کامل معیشتی به سر می‌برد، در کمال رفاه زندگی خواهد کرد و بهترین استعدادها به سوی این حرفه‌ی شریف جلب خواهد شد.

از آن چه مذکور آمد، می‌خواهم این نتیجه را ارائه کنم که دیانت جدید، مبدأ و منشأ تحول عظیمی در کم و کیف کار تعلیم و تربیت بوده و خواهد بود. در همه‌ی ظهورات الهی قضیه‌ی تعلیم و تربیت اهمیت داشت، اما ضمناً در مواردی علمای دین با وارد کردن افکار متحجر و تقلید گذشته، مانع پیشرفت علم و تحصیل علوم جدید شدند.

در تاریخ مغرب زمین غالباً به داستان گالیله و مخالفت کلیسا با وی اشاره می‌شود و در جهان شرق مخالفت علما با مدرسه‌ی دارالفنون و مدارس جدید، خصوصاً مدارس دختران، حقیقتی است که ثبت تاریخ است و کتمان نمی‌توان کرد.

با حذف قشری که خود را واسطه‌ی میان خلق و خدا می‌انگاشت، حضرت باب راه را بر گسترش علوم نوین و تجدد مدارس باز کرد. از این رو در شگفتی نباید بود که در آثار آن حضرت، بعضی مواد درسی که در روزگار آن حضرت غلبه داشت، چون مباحث فقهی و اصول و نجوم که همان صنعت تنجیم و عاری از ارزش علمی بود، تحذیر شده و به عکس علومى که نافع به مردم است، مورد توصیه قرار گرفته و در کتاب بیان، باب پانزدهم از واحد پانزدهم آمده که خدا امر فرموده ساکنان بیان را که به علم خود دانا شوند و فراگیرند دانش آن چه را که بر روی زمین است. همان اصلی که بعد حضرت بهاءالله به این صورت تجدید کردند که به کسب علومى باید پرداخت که مثمر ثمرى باشد، نه آن که از حرف شروع شود و به حرف خاتمه یابد.

در دهه‌ی شصت قرن پیش، مهمترین کتابی که یونسکو در زمینه‌ی تعلیم و تربیت منتشر کرد، کتابی بود تحت عنوان Learning to be که زیر نظر ادگار فور، وزیر اسبق تعلیم و تربیت فرانسه به طبع آراسته شد. از جمله پیش‌بینی‌های این کتاب آن بود که جوامع

مترقی در آینده به شهرهای آموزشی بدل خواهند شد، یعنی شهرهایی که همه کس در آنها در تمام طول عمر یا معلم و یا متعلم خواهد بود.

وسعت دانش بشر به حدی است که هیچ کس نمی‌تواند تصور کند که بعد از طی سال‌هایی در کسب دانش به راستی فارغ التحصیل شده است، در همه‌ی عمر باید به آموختن کوشید، یعنی از دیگران آن چه را می‌دانند، فراگرفت و به دیگران آن چه را شخص می‌داند، باید تعلیم کند. جامعه‌ی بهائی از ابتدا و خصوصاً در سال‌های اخیر به راستی به یک شهر آموزشی Cité éducative تبدیل شده است. همه‌ی بهائیان سواد دارند و در عین حال پیوسته به کلاس می‌روند، تا بیشتر و بیشتر بیاموزند و این هم تحول و تمایلی است که متدرجاً در سراسر جهان وقوع می‌یابد و امروزه lifelong education یعنی آموزش و پرورش مستمر و مداوم، اصلی در نظامات تربیتی مدرن شده است، چنان که اثر جدید کمیسیون بین‌المللی تعلیم و تربیت که یونسکو در نیمه‌ی دهه‌ی نود ایجاد کرد و به نام «آموختن نوعی گنجینه‌ی درونی» انتشار یافت، بر آن دلالت دارد.

در آثار بهائی خاصه در مکاتیب حضرت عبدالبهاء دائماً خطاب به زنان و مردان تکرار می‌شود که: «باید شما شب و روز بکوشید، کسب کمال کنید» و چنان که قبلاً گفته‌ایم، حتی به هدایت حضرت عبدالبهاء در اجتماعات اهل بهاء باید «مذاکره‌ی کل در مسائل علمیه و اطلاع بر علوم و معارف عصریه باشد»^۱

در پایان سخن باید اشاره‌ای اجمالی به خدمات معلمان و مربیان بهائی در قرن اخیر کنم، چه بهائیان هرگز آن چه را خیر است برای خود تنها نخواستند، بلکه در اختیار سراسر جامعه گذاشتند.

در ایران زمین کمتر کسی است که در عرصه‌ی تعلیم و تربیت کار کرده و نام دکتر محمد باقر هوشیار را نشنیده باشد که بحث در فلسفه و اصول تعلیم و تربیت در ایران

^۱ منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت، ص ۶۵

با آثار و افاضات او آغاز شد. ضمناً یکی از ساده‌ترین روش‌های تعلیم سواد هم به ابتکار او شناخته شد و ترویج یافت.

دکتر عباسعلی روحانی یکی از اول کتب مربوط به روانشناسی و پرورش کودک را در ایران منتشر کرد و خود آن چه می‌دانست در کودکان به معرض اجرا گذاشت. معلمان بهائی در مدارس ابتدایی و متوسطه و استادان در سطح دانشگاه‌ها محدود به چند تن نبودند و هر یک در رشته‌ی خود مصدر خدمات ارزنده‌ای در تعلیم نونهالان و جوانان این مرز و بوم مقدس شدند و آن چه بی‌گمان اکثر شاگردان از این معلمان به خاطر دارند، تنها علم آنان نبود، بلکه فضایل اخلاقی ایشان بود، به مصداق آن چه از مولای خود، حضرت عبدالبهاء آموخته بودند که فرموده‌اند: «معلمانی در نهایت تقدیس و تنزیه، جامع آداب و کمال تعیین نمایند و ادیبان و مریبانی حائز علوم و فنون ترتیب دهید... تا روز به روز اسباب ترقی از هر جهت فراهم آید.»^۱

تنها در میان شهیدان اخیر ایران نام چند تن را می‌آورم که به راستی نمودار چنین جامعیت علمی و اخلاقی بودند: دکتر علی مراد داودی، پرفسور منوچهر حکیم، هوشنگ محمودی، دکتر خسرو مهندسی، بدیع‌الله فرید، روحی روشنی، خانم طوبی زائرپور و چندین تن دیگر و به نام فرخنده‌ی آنان است که سخن را به پایان می‌رسانم.

در احادیث اسلامی هست که من علمنی حرفاً فقد صبرنی عبداً، یعنی هر که به من حرفی آموخت، مرا بنده‌ی خود کرد. مشکل است باور کرد که پاداش چنین معلمانی که به صدها طفل و جوان معلومات فراوان آموختند، آن بود که خون پاکشان خاک ایران را چون لاله‌ی صحرا گلگون و داغدار کند.

^۱ منتخباتی از آثار مبارکه درباره‌ی تعلیم و تربیت، ص ۱۱۷ - ۱۱۸

گفتار هشتم

پیش‌بینی عصر اطلاعات

در همهی کتب مقدسه تصویری از آینده‌ی دوردست و جامعه‌ای که باید در آخرالزمان به منصفی ظهور درآید، داده شده است و یکی از ویژگی‌های آن ایام، گسترش علم و اطلاع در پهنهی جهان دانسته شده، چنان که در احادیث اسلامی ذکر آن آمده که آن چه قبل از آمدن موعود اسلام، یعنی حضرت قائم یا مهدی، مکشوف و معلوم بشریت بوده، معادل دو حرف از بیست و هفت حرف الفبا بوده است و چون قائم یا مهدی، ظهور کند، بیست و پنج حرف باقی مانده، شناخته خواهد شد.

در تورات آمده که در آن ایام، معرفت جهان را خواهد پوشید، چون آب‌ها که سطح دریاها را پوشانیده است^۱ و در انجیل متی، آن جا که حضرت مسیح به ذکر بازگشت خود و علائم انقضای عالم می‌پردازند، یکی از اموری که در آن زمان باید تحقق یابد، چنین ذکر شده: «به این بشارت، ملکوت [یعنی انجیل] در تمام عالم موعظه خواهد شد، تا بر جمیع امت‌ها شهادتی شود. آنگاه انتها خواهد رسید»^۲ و به زبان دیگر همی جهان امکان آشنایی با مضمون بشارت کتب مقدسه را خواهد داشت.

باید بار دیگر متذکر شویم که قبل از قرن نوزدهم که هنوز استفاده از نیروی بخار یا برق و نظایر آن روی نداده بود و حرکت و سفر از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر به کمال دشواری و کندی صورت می‌گرفت، پیش‌بینی‌هایی که بدانها اشارت رفت، حکایت از یک تحول بنیادی در اوضاع عالم می‌کرد و چنین اتفاق افتاد که همهی اختراعات و اکتشافات و پیشرفت‌های فنی که منتهی به تبدیل کره‌ی زمین به نوعی دهکده‌ی کوچک گردید، در قرن‌های نوزدهم و بیستم واقع شد و خصوصاً در اواخر قرن بیستم بود که آن چه به نام ITC

^۱ اشعیا، ۱۱/۹

^۲ انجیل متی، باب ۲۴

یعنی تکنولوژی اطلاعات و مخابرات سریع و آنی معهود ذهن ماست، به عرصه‌ی وجود آمد و جامعه‌ی بشری را به نوعی جامعه‌ی جدید که اصطلاحاً Information Society یا جامعه‌ی متکی بر اطلاعات است، مبدل کرد.

جامعه‌ی متکی بر اطلاعات جامعه‌ای است که در آن تولید، توزیع و انتقال اطلاعات و تأمین خدمات لازمه برای آن که دستگاه‌های مخابراتی اطلاعات ایجاد شوند و به فروش رسند و تعمیر پذیرند، یکی از مهمترین فعالیت‌های جامعه را تشکیل می‌دهد و سهم کسانی که در آن خدمات به کار مشغول هستند، در مجموع نیروی انسانی هر کشور قابل توجه است و بخشی قابل ملاحظه از تولید ناخالص ملی مدیون این نوع فعالیت‌هاست.

به عنوان نمونه از بابت توضیح بگوییم که بنا به دائرةالمعارف بریتانیکا، جهان در قرن بیستم شاهد توسعه‌ی قسمتی از فعالیت‌های اقتصادی بود که در زمینه‌ی اطلاعات، یعنی تولید و گزینش و توزیع اطلاعات متمرکز است. در سال ۱۹۷۵ این گونه فعالیت حدود ۵۰ درصد نیروی کار را در امریکا به خود مشغول می‌کرده و خود این امر زمینه ساز شکل جامعه‌ی متکی بر اطلاعات شده است.

در امریکا فقط دو درصد جمعیت فعال، به کشاورزی و معدن می‌پردازد، بیست و دو درصد در صنایع و تجارت شاغل است، اما شصت و شش درصد به آموزش و پرورش، تحقیق و امور مربوط به دانش و اطلاعات مشغول است و ده درصد هم در بقیه‌ی خدمات. همین تحول را در ممالک صنعتی اروپا هم متدرجاً مشاهده می‌توان کرد.

اهمیت اطلاعات و ظهور جامعه‌ای متکی بر اطلاعات به اندازه‌ای است که دو سال قبل، در دسامبر ۲۰۰۳ به اهتمام اتحادیه‌ی بین‌المللی مخابرات از راه دور Telecommunication کنفرانسی از سران ممالک در شهر ژنو تشکیل شد و گزارش‌های متعدد درباره‌ی نقش مهم بخش اطلاعات و مخابرات در اقتصاد همه‌ی ممالک انتشار یافت. یکی از گزارش‌ها که عنوانش راپرت توسعه‌ی مخابرات دور در سطح جهان است و به سال ۲۰۰۳ به مناسبت کنفرانس سران تهیه و نشر شده، می‌نویسد که در سطح جهانی بازار تکنولوژی مخابرات و اطلاعات ITC از نظر ارزش معادل ۲۰۶۶ میلیارد دلار است و ۶،۶

در صد تولید ناخالص داخلی کره‌ی ارض را تشکیل می‌دهد، رقمی که شامل سخت‌افزارها، نرم‌افزارها و خدمات مرتبط به بخش اطلاعات و مخابرات می‌شود. سرعت رشد این بخش به حدی است که هیچ بخش دیگر اقتصاد را توانایی رقابت با آن نیست. کافی است که به عنوان مثال یادآوری شود که در سال ۱۹۸۸ فقط هشت کشور دسترس مستقیم به اینترنت، یعنی گنجینه‌ی اطلاعات جهانی داشته‌اند، در حالی که در سال ۲۰۰۳ تعداد ممالک مزبور به ۲۰۹ کشور، یعنی عملاً همه‌ی ممالک عالم رسیده است.

در سال ۱۹۷۰ مشترکین تلفن در سراسر جهان حدود ۲۰۰ میلیون نفر بودند. این رقم در سال ۲۰۰۰ به شش برابر، یعنی ۱،۲ میلیارد نفوس رسید. در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰-۱۹۹۰ میلادی بود که تلفن متحرک به بازار آمد و در اندک مدتی مشتریان آن به قریب ۱،۱ میلیارد نفر در سال ۲۰۰۰ بالغ شدند و البته همه‌ی این ارقام با سرعت روی در فزونی دارد. از نشانه‌های فرارسیدن عصر متکی بر اطلاعات، توسعه‌ی سریع استفاده از کامپیوتر در منازل افراد است. مثلاً در کشوری چون ژاپن که از پیشرفته‌ترین ممالک عالم و دارای اقتصادی نیرومند است، ۹۹ درصد خانواده‌ها به تلویزیون دسترس دارند و ۸۶ درصد از تلفن متحرک استفاده می‌کنند و نزدیک به ۴۹ درصد از اینترنت بهره می‌گیرند. چند رقم دیگر درباره‌ی وجود کامپیوتر شخصی در خانواده‌ها، مطلب را بارزتر می‌کند: در ایسلند ۷۳ درصد خانواده‌ها کامپیوتر شخصی دارند و در بحرین که کشوری در حال رشد محسوب است، ۳۳ درصد.

در سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ شماره‌ی کامپیوترهای مورد استفاده در جهان، ۶۱۵ میلیون واحد بود و حال آن که در سال ۱۹۹۰ فقط ۱۲۰ میلیون بود و به عبارت دیگر استفاده از کامپیوتر در طی ۱۲ سال ۵ برابر شد. نسبت مجموعی کاربرد کامپیوتر شخصی در ممالک پیشرفته ۷۳ درصد است و در ممالک در حال رشد ۲۷ درصد.

یک کشور که به عنوان نمونه‌ی ممالکی یاد می‌شود که اقتصاد آنها در مدتی کوتاه از مرحله‌ی کشاورزی به مرحله‌ی صنعتی انتقال یافت و بعد به جامعه‌ی متکی بر تولید

و توزیع اطلاعات مبدل شد، کره‌ی جنوبی است که در حال حاضر ثلث صادراتش در ارتباط با تکنولوژی اطلاعات و مخابرات مدرن است و در سال ۲۰۰۱ - ۲۰۰۰، ۱،۳ میلیون نفر از جمعیت فعال این مملکت در این بخش از تکنولوژی شاغل بوده اند.

باید متذکر بود که این گونه تحول را فقط از دیدگاه اقتصادی یا عددی نباید نگریست. دسترسی به مخابرات و اطلاعات مدرن، منشأ تحولات معنوی و کیفی هم بوده و هست و از جمله دست یافتن به علم و معلومات علمی که به میزان باورناکردنی از طریق اینترنت می‌توان به چنگ آورد، زیرا هستند مؤسسات بزرگ فعال در این عرصه که دارند همه‌ی دائرةالمعارف‌ها و حتی محتملاً همه‌ی کتب کتابخانه‌های جهان را به روی پرده‌ی کامپیوتر می‌آورند و در معرض استفاده‌ی همگان قرار می‌دهند.

اشاره‌ای سریع به اختراعاتی که زمینه را برای حلول عصر اطلاعات هموار کرد، بی‌فایده نخواهد بود.

: در سال ۱۸۴۴ بود که اولین تلگراف مورس به صورت الکترونیک از بالتیمور به واشنگتون مخابره شد و این امر مقارن زمانی بود که حضرت باب ظهور خود را به اول من‌آمن، یعنی ملاحسین بشرویی در شیراز اعلام فرمود.

: سی و دو سال بعد، یعنی در سال ۱۸۷۶ تلفن توسط گراهام بل اختراع شد.

: اختراع مهم دیگر کامپیوتر بود، یعنی ماشین‌های حسابگر الکترونیک که دارای حافظه‌ای وسیع است و در سرعتی اقل از آن قادر است، انواع اطلاعات را مورد بررسی، سنجش و استفاده قرار دهد و مسائل پیچیده‌ی ریاضی و منطقی را به صورت خودکار به مدد برنامه‌های تهیه شده از قبل، حل کند. این IBM بود که در سال ۱۹۴۶ اول کامپیوتر الکترونیکی را ساخت. سابقاً کامپیوتر، دستگاه‌های عظیمی بود، ولی اینک به صورت کوچک دستی هم درآمده. این اختراع از تحقیقات مربوط به برق و بعد از آن الکترونیک در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم حاصل شد، یعنی بعد از سال ۱۹۹۰ ایجاد میکروپروسورها و درست کردن کامپیوترهای کوچک امکان یافت. با اختراع

ترانزیستور در سال ۱۹۴۸ امکان کوچک ساخت ماشین‌های برقی به وجود آمده و بر اساس آن بود که کامپیوتر دستی ساخته شد.

: در مورد استفاده از ماهواره که برای ارسال امواج صوتی و تصویری تکیه‌گاه رادیوها و تلویزیون‌های جهان است، باید متذکر بود که شروع فرستادن ماهواره‌ها در سال ۱۹۵۷ بود که توسط روس‌ها انجام شد، ولی اول بار ماهواره‌ی مخصوص مخابرات از راه دور را امریکاییان در سال ۱۹۶۲ به فضا فرستادند.

: در مورد رادیو یاد آور شویم که اساس ارتباط رادیویی را مکسوئل و هرتس نهادند، ولی نخستین کسی که ارتباط رادیویی را عملی کرد، مارکونی ایتالیایی بود (۱۸۹۵) و در دسامبر سال ۱۹۰۱ اول پیام رادیویی بر فراز اقیانوس اطلس از انگلستان به کانادا فرستاده شد.

: سرانجام اولین دستگاه‌های پخش منظم رادیویی در سال ۱۹۲۰ در امریکا و انگلستان به کار افتاد و از آن به بعد ارتباط رادیویی به سرعت توسعه یافت.

: تلویزیون پدیده‌ای تازه‌تر است و به خصوص در دهه‌ی ۲۰ - ۳۰ قرن گذشته بود که کارهای پیشروانی چون هرتس، فلمینگ، ادیسون در راه عملی کردن انتقال تصاویر از دور الهام بخش اصحاب فن شد و بعد از تکمیل تلویزیون از جهات فنی، سرانجام این پدیده در ۱۹۴۵ به بازار آمد و قریب ۵ سال بعد تعداد گیرنده‌های تلویزیونی در دنیا به ۵ میلیون واحد بالغ شد.

اما می‌توان گفت که این اکتشافات و اختراعات از دیدگاه اهل ایمان همه از برکات ظهور جدیدی بود که رسالتش رساندن جامعه‌ی بشری به اوج ترقیات مادی و معنوی بوده و هست.

شبهه‌ای نیست که در عصر اطلاعات دیگر نمی‌شود با اندیشه‌های سنتی و تقلید از افکار متحجر کهنه، زندگی کرد. هر فردی اگر خود کامپیوتر شخصی نداشته باشد، در کافه‌های کامپیوتری می‌تواند به اینترنت دست یابد و اطلاعات جدید مورد نیاز خود را از منابع متعدد تحصیل کند.

دوران تحذیر از مطالعه‌ی کتب غیر و تکفیر دیگراندیشان به کلی منقضی شده است. عصر اطلاعات نیازمند اصول فکری تازه‌ای است - از گرایش به تحری حقیقت گرفته تا تحرک ذهنی و توانایی نقد و تمیز و تشخیص - که متأسفانه در بسیاری از مکاتب و مذاهب گذشته مورد اعتنا نبوده‌اند.

از جمله مشخصات آئین بهائی یکی این است که با مقتضیات عصر اطلاعات و جامعه‌ی معطوف به علم و اطلاع، توافق کامل دارد. ثانیاً در آثار بهائی تحقق چنین تحول عظیمی در احوال بشری پیش‌بینی شده است. ثالثاً دیانت بهائی افراد خود را برای حصول مهارت‌هایی که جهت زندگی در چنین دنیایی ضرور هستند، رهنمایی می‌کند و پرورش می‌دهد. توضیحات آینده‌ی بنده، این هر سه نکته را انشاءالله روشن خواهد کرد.

این که گفتیم آئین بهائی با شرایط عصر علم و اطلاع، سازگاری کامل دارد، از جهات متعدد محقق است:

نخست آن که دیانت بهائی به جای تقلید و پیروی عقاید سایرین که در جوامع دینی سابق مرسوم بود، افراد را به جستجوی شخصی حقیقت دعوت می‌کند. ثانیاً در آثار بهائی علم مورد ستایش مخصوص قرار گرفته، چنان که حضرت بهاءالله آن را کنز حقیقی برای انسان دانسته و علت عزت و نعمت منظور فرموده‌اند و سبب اعتلای عالم وجود را علوم و فنون محسوب داشته و فرموده‌اند: «علم به منزله‌ی جناح است از برای وجود و مرقاة است از برای صعود. تحصیلش بر کل لازم» و اضافه کرده‌اند که: «صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر عالم».

حضرت عبدالبهاء در خطابات متعدد خود در دانشگاه‌ها و مؤسسات عالی علمی، در تجلیل علم و علما داد سخن داده‌اند و توافق علم و دین را به عنوان یکی از تعلیمات اساسی آئین جدید معرفی کرده‌اند و همواره بهائیان را به کسب اطلاع از آخرین پیشرفت‌های علمی تشویق و تهییج کرده‌اند که اگر بخواهم بیانات آن

حضرت را نقل کنم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. ناچار به نقل چند کلام از سخنان آن حضرت اکتفا باید کرد:

«اعظم فضایل عالم انسانی علم است. علم سبب ظهور فیض الهی است.»^۱
«اگر چنان چه دین مخالف عقل باشد، اوهام است و این نیز یک مسئله از مسائل و تعالیم بهاءالله است. پس جمیع عقایدتان را تطبیق کنید، تا علم مطابق دین باشد، زیرا دین انسان را بالی است و علم بال دیگر. انسان به دو بال پرواز می‌کند.»^۲

«علم سبب عزت ابدیهی انسان است، علم سبب شرف عالم انسانی است... علم خدمت به عالم حقیقت کند، علم ادیان سابقه را از تقالید نجات دهد... علم اعظم منقبت عالم انسانی است، علم انسان را از اسارت طبیعت نجات دهد.»^۳
«اشرف مرکز در عالم انسانی مرکز علوم و فنون است، زیرا علم سبب روشنایی عالم است، علم سبب راحت و آسایش است، علم سبب عزت عالم انسانی است.»^۴

ثالثاً در آثار بهائی در مورد وظایف علما و کسانی که مسئولیت ارائه‌ی اطلاعات را دارند، مانند روزنامه‌نگاران، سخن به تفصیل رفته و از جمله در مورد پای‌بندی به حقیقت و تحقیق درست و کامل در هر امری و احتراز از اعمال غرض و حب و بغض بی‌اساس تأکیدات مخصوص شده است و مشخصات کلام که تکیه‌گاه ارتباطات و مخبرات است، تشریح شده و مذکور آمده که در موضع دیگری، طی سخنرانی‌های پیام دوست به آن اشارت کرده‌ایم و شنوندگان عزیز می‌توانند بدان رجوع کنند.

^۱ خطابات، جلد اول، ص ۶۹

^۲ همان جا، ص ۱۵۸ - ۱۵۷

^۳ همان جا، جلد دوم، ص ۷۸ - ۷۷

^۴ همان جا، ص ۲۶۷

اشاره کردم که در آثار بهائی تحول عظیمی که به مناسبت ورود به عصر اطلاعات در زندگی بشر روی می‌دهد، مطرح شده است. حضرت بهاءالله زمانی دعوت خود را اعلام کردند که سال‌هایی چند از اختراع تلگراف مورس گذشته بود، اما نه تلفن وجود داشت، نه طبعاً سایر وسایل ارتباطات و مخابرات مدرن و تلگراف مورس هم در دسترس دولت‌ها بود و عامه‌ی مردم بر آن دست نداشت. معذکک چنین به نظر می‌رسد که آن جا که آن حضرت از روزنامه سخن می‌گویند، پیش‌بینی رادیو و تلویزیون را که محصولات قرن بعدی هستند، به طور ضمنی می‌فرمایند. بیان آن حضرت در لوح طرازات این است: «امروز اسرار ارض امام ابصار موجود و مشهود و اوراق اخبار طیار روزنامه فی‌الحقیقه مرات جهان است. اعمال و افعال احزاب مختلف را می‌نماید، هم می‌نمایاند و هم می‌شنواند. مرآتی است که صاحب سمع و بصر و لسان است، ظهوری است عجیب و امری است بزرگ.» این اظهار شگفتی نمی‌تواند محدود و محصور در روزنامه مطبوع باشد.

در حاشیه‌ی سخن شاید ذکر این مطلب مفید باشد که حضرت بهاءالله وجود روزنامه و مطبوعات را فی‌الحقیقه تحقق بشاراتی در قرآن مجید دانسته‌اند که در سوره‌ی ۹۹، یعنی سوره‌ی الزلزله به صورت سمبولیک یا نمادی آمده که در روز موعود، یعنی قیامت تُحدَث الارض اخبارها، یعنی زمین اخبار خود را حکایت خواهد کرد. همان نفس بزرگوار در همان لوح یا مکتوبی که به آیه‌ی فوق آغاز شده، ضمن ستایش از جراید که می‌توانند علت تربیت و ترقی و دانایی و آگاهی مردمان باشند، وظیفه‌ی سنگین اصحاب مطبوعات به تحقیق کامل در هر امری را یادآور می‌شوند و چون نظر به پیش‌بینی‌های گذشتگان دارند، اخبار را به پرنده‌ای که در همه‌ی جهان سیر می‌کند، تشبیه کرده، می‌فرمایند: «فی‌الحقیقه جراید گاهی طی الارض می‌نمایند و هنگامی به قوادم اخبار در طیران و وقتی تغییر اسم می‌نمایند و سیاله‌ی برقیه‌ی (تلگراف) می‌شود. تتطایر منها الاذکار والاعخبار والآثار.»

حضرت عبداله‌بهاء با مخترع تلفن، گراهام بل، در امریکا ملاقات فرمودند (۲۴ اپریل ۱۹۱۲) و درباره‌ی صلح و وحدت عالم انسانی با او سخن گفتند و نقل می‌کنند که

هرچند بل تصور می‌کرد که تلفن را به خاطر همسرش که از شنوایی و گفتار محروم بود، ساخته است، اما با آن ملاقات دریافت که این وسیله‌ی مدرن می‌تواند در خدمت هدف‌های والایی چون ارتباط و دوستی بین ملل درآید.

صریح‌ترین پیش‌بینی ورود عالم به عصر اطلاعات در توقیع، یعنی مکتوبی از حضرت شوقی ربانی، ولی امر بهائی است که در سال ۱۹۳۶ تحریر شده و طی آن دورنمای تحولات آینده‌ی جهان را ترسیم می‌فرمایند و از جمله می‌گویند که در جامعه‌ی متحد جهانی که در آینده‌ی ایام تأسیس خواهد شد، «دستگاهی برای مخابرات و ارتباطات جهانی ابداع خواهد شد که تمامی کره‌ی ارض را دربرخواهد گرفت، از موانع و قیود ملی آزاد خواهد بود و با سرعتی حیرت‌انگیز و انتظامی کامل به کار خواهد افتاد.»

هم در آن پیام به هنگام توصیف جامعه‌ی متحد جهانی آینده می‌فرمایند: «در چنین جامعه‌ای علم و دین، یعنی نیرومندترین قوای موجود در حیات بشری، با هم در آشتی و اشتراک مساعی بوده و به طور هماهنگ رشد خواهند کرد و در ظل چنین نظامی، مطبوعات در حالی که میدان را برای ابراز نظرات و عقاید مختلفه باز و آزاد خواهند گذاشت، دیگر وسیله‌ی اعمال اغراض شخصی و تأمین منافع گروهی خاص قرار نخواهند گرفت و از اعمال نفوذ دول و ملل و رقابت‌های آنان رهایی خواهند یافت.»^۱

قبلاً متذکر شدیم که عملاً همه‌ی کشورهای عالم در سال ۲۰۰۳ دسترس مستقیم به اینترنت داشته‌اند و مسلماً توجه حضرت شوقی ربانی به تلگراف، تلفن و مانند آن نیست، بلکه نظر ایشان معطوف به تکنولوژی نوین است که هم جهان شمول است، هم فوق‌العاده سریع و هم خارج از کنترل دولت‌ها که مصداق آن منحصراً تکنولوژی انفرماتیک وای‌میل و اینترنت می‌تواند باشد.

آن چه توجه هر شخصی را جلب تواند کرد، سرعت پیشرفت جهان به سوی جامعه‌ی متکی بر اطلاعات است، فی‌المثل در سال ۱۹۹۳ حدود ۱۲ درصد سکنه‌ی ارض، مشترک تلفن ثابت بودند. در سال ۲۰۰۱ این نسبت از ۳۶ درصد تجاوز کرد و به عبارت

^۱ نقل از نظم بدیع، ص ۹-۲۸

دیگر در ظرف ۸ سال بهره‌مندان از تلفن ثابت بیش از سه برابر شدند. چنان می‌نماید که دنیا خود را برای عصری که در آن تکنولوژی نوین تکیه‌گاه ارتباطات مودت‌آمیز ملل مختلف خواهد بود، آماده می‌کند.

چه مناسب حال و مقال است این بیانات حضرت بهاء‌الله که فرموده‌اند: «راه آزادی باز شده، بشتابید و چشمه‌ی دانایی جوشیده، از او بیاشامید. به راستی می‌گویم، هر آن چه از نادانی بکاهد و بر دانایی بیفزاید، او پسندیده‌ی آفریننده بوده و هست. بگو ای مردمان، در سایه‌ی داد و راستی راه بروید و در سراپرده‌ی یکتایی درآید...»^۱ و نیز می‌فرمایند: «امید چنان است که در این بامداد که جهان از روشنی‌های خورشید دانش، روشن است، بخواست دوست پی‌بریم و از دریای شناسایی بیاشامیم»^۲ و بالأخره: «بگو، امروز به پیروزی دانای یکتا، آفتاب دانایی از پس پرده‌ی جان برآمد و همه‌ی پرندگان بیابان از باده‌ی دانش مستند و به یاد دوست خرسند. نیکو است کسی که بیاید و بیابد».^۳

پیش از این اشارت کردیم که آثار بهائی نه فقط تحول جهان به سوی عصر علم و اطلاعات را پیش‌بینی کرده، بلکه موجبات آن را فراهم کرده که مهارت‌های ضروری برای زندگی و فعالیت در چنین عصر و دنیایی تحصیل شود.

اول مهارت، توانایی پژوهش و بررسی در اطلاعاتی است که از طریق وسایل مخابراتی در اختیار انسان قرار می‌گیرد و نیز قدرت تشخیص و تمیز صواب از خطا، یعنی با دیده‌ی نقاد به آن اطلاعات نگریستن و آنها را در ترازوی عقل سبک و سنگین کردن و به کمال واقع‌بینی و انصاف سنجیدن و طبعاً قضاوت دیگران را که ممکن است با حب و یا بغض مقرون باشد، ملاک داوری خود قرار ندادن. اصل تحری حقیقت که در امر بهائی توصیه شده، حصول چنین مهارتی را اقتضا می‌کند.

^۱ دریای دانش، ص ۷ - ۸

^۲ همان جا، ص ۸

^۳ همان جا، ص ۹

در این جا همان بیان حضرت بهاء الله مصداق دارد که درباره‌ی نگارنده‌ی وزنامه‌ها فرموده‌اند: «سزاوار آن که از غرض نفس و هوی مقدس باشد و به طراز عدل و صاف مزین و در امور به قدر مقدور تفحص نماید، تا بر حقیقت آن آگاه شود.»^۱

دومین مهارت، احترام صمیمی به افکار و عقاید دیگران است، ولو شخص با تمام، بخشی از آنها موافق نباشد و احتراز از مجادله‌ی لفظی و بی‌حرمتی به مخاطب و خروج از ناده‌ی ادب، ادبی که در عرف بهائیان سید اخلاق می‌دانندش. این احترام از باب تظاهر و یا نیست، بلکه با اعتقاد به این حقیقت است که: در هیچ سری نیست که سرّی ز خدا ست. الطرق الی الله علی عدد انفس الخلائق. همین که اصل نسبت حقیقت در امر بهائی -یرفته شده، هیچ کس نمی‌تواند خود را مالک منحصر حقیقت بداند و دیگران را ستخوش خطا انگارد.

گوینده اگر حرفی دارد، باید به زبان محبت و شفقت القا نماید. اگر قبول شد، نصوص حاصل است و الا باید مخاطب را به خود واگذارد و درباره‌ی او دعا کند. به موده‌ی حضرت بهاء الله: «لسان شفقت جذّاب قلوب است و مانده‌ی روح.»^۲

حضرت عبدالبهاء در موضعی در سفرهای غرب فرموده‌اند: «اول کسی که خود را ندید، شیطان بود. انسان نباید خود را برتر از دیگران داند، بلکه باید همیشه خاضع و ناشع باشد.»^۳

سومین مهارت صبر و شکیبایی، سهل‌گیری و مدارا است که دنیای شتاب زده‌ی روز دارد روز به روز بیشتر از آن فاصله می‌گیرد.

حضرت شوقی ربانی در توقیعی فرموده‌اند: «هرچه صبر و شکیبایی و تفاهم محبت میز یاران نسبت به یکدیگر و اغماض نواقص بیشتر باشد، ترقی جامعه به طور کلی افزون‌تر خواهد شد.»^۴ این مطلب همان قدر درباره‌ی جامعه‌ی بهائی صادق است که در هر

الواح نازله بعد از کتاب مستطاب اقدس، ص ۲۱
گلزار تعالیم، ص ۱۵۰
همان جا، ص ۱۳۵
ترجمه در گلزار تعالیم، ص ۱۷۹

جامعه‌ای، زیرا عجول بودن و فقدان تساهل و مدارا غالباً موجب عکس‌العملی ناسنجیده می‌شود که به رابطه‌ی تبادل نظر میان شخص و مخاطب او لطمه‌ی بسیار می‌زند.

حضرت عبدالبهاء در بیان شرایط اصحاب شور فرموده‌اند: «تصادم افکار و مقاومت آراء در انجمن شوری سبب ظهور شعاع حقیقت است. نباید هیچ یک از اعضا متکدر از مقاومت دیگری شود، بلکه هر یک قول دیگری را با وجود مخالف بودن با رأی خویش، در کمال ادب، به خلوص نیت گوش دهد و غباری در قلبش نشیند، چون چنین گردد، آن انجمن، انجمن الهی است و الا سبب بردوت و کدورت عالم شیطانی»^۱

این سه نمونه از مهارت‌هایی است که بهائیان سعی می‌کنند، در خود و فرزندان خود پرورند. شاید ذکر آنها برای بحث ما کفایت کند. آثار بهائی درباره‌ی نحوه‌ی مشورت یا شیوه‌ی همکاری، شرایط دوستی، چگونگی حل مشکلات فیما بین، حاوی راهنمایی‌های سودمندی است که شخص علاقه‌مند می‌تواند با مراجعه به کتب بهائی چون امر و خلق در ۴ جلد و کتاب حیات بهائی و گلزار تعالیم بهائی و نظایر آن، بدان‌ها دسترس حاصل کند و نیز در آثار بهائی می‌توان مبسوطاً درباره‌ی منهیاتی چون دروغ‌گویی، تهمت زدن، افترا، دل شکستن و خاطر مردم آزردن و نیز تعصب و زریدن و اعمال ناخوش دیگری که در این ظهور مکرم قویاً نهی و منع شده است، بیاناتی به دست آورد. این همه رهنمودهایی است که رعایتش زندگی موفق در یک عصر و جامعه‌ی متکی بر اطلاع و علم را تسهیل می‌کند.

بر آن چه معروض افتاد، نکته‌ای را از باب زبان شناسی عرض کنم و آن تکرار فراوان کلمه‌ی مطالعه، اطلاع و مطلع در آثار بهائی است و دعوت به کسب اطلاع از همه‌ی ادیان سائره و از علوم و معارف عصریه. در معابد بهائی که مشرق‌الاذکار نامیده می‌شود، آیات مقدسه‌ی ظهورات سابقه هم تلاوت می‌شود و در کلاس‌های جوانان، آنان را با ادیان گذشته و تاریخ و عقاید و احکام آنها آشنا می‌کنند و چنان که به جای خود گفته‌ایم،

^۱ گلزار تعالیم، ص ۳۱۰

جوانان، زنان، بزرگسالان تشویق شده‌اند که از هر علم مفیدی کسب اطلاع کنند و بهره‌مند شوند.

حضرت عبدالبهاء در لوحی، یکی از اعظم وسایل نجاح و فلاح، یعنی رستگاری را «ترویج معارف و تعمیم تعلیم و نشر علوم نافع و تشویق بر اطلاع بر اسرار خلقیه و کشف رموز مودوعه و حقایق کونیه و...» دانسته‌اند و حضرت بهاء‌الله ضمن تشویق پیروان خود به مطالعه آیات الهی، تذکار می‌دهند که هدف، کسب اطلاع از مقصود حق است و نه صرف تکرار الفاظ بدون تفکر و تعمق و اطلاع از مقصود حق. البته مقصد اصلی همان عمل به موجب وصایا و نصایح الهی بوده و هست و علم بی‌عمل حکم شجر بی‌ثمر را دارد.

در پایان این مقال باید عرض کنم که ورود به عصر اطلاع و انفرماتیک می‌تواند بشریت را به یکی از دو مسیر مختلف و تا حدی متغایر رهنمون گردد. یکی آن که در تکنولوژی نوین ارتباطات و مخابرات تنها به عنوان وسیله‌ای برای افزایش ثروت و قدرت بنگرد و دیگر آن که این تکنولوژی را وسیله‌ای برای نزدیک کردن افکار و اتحاد روزافزون بشر به صورت یک جامعه‌ی مشترک المنافع قرار دهد.

باید امیدوار بود که پیشرفت‌های حاصل از کاربرد مخابرات آنی و انتقال فوری اطلاعات، نوید تحقق مدنیت جدیدی را دهد که در آن نه فقط مغزها، بلکه دل‌ها به هم پیوند یابند و چنان که حضرت ولی امرالله شوقی ربانی در همان پیام سال ۱۹۳۶ یعنی حدود هفتاد سال قبل پیش‌بینی و اظهار امیدواری کرده‌اند، در آن قدرت، خادم عدالت گردد و علم و فن برای تقویت حیات عقلانی و اخلاقی و معنوی نوع انسان به کار گرفته شود.

گفتار نهم خلع سلاح عمومی

یکی از بزرگترین حوادثی که در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم خصوصاً سال‌هایی که به نام جنگ سرد خوانده شده، روی داد، در گرفتن مسابقه‌ی تسلیحاتی، خاصه بین کشورهای قدرتمند بود که به زودی هزینه‌های نظامی را در هر سال به حدود ۱،۴۰۰ میلیارد دلار و شاید فزون‌تر از آن بالا برد و در نتیجه فشار عظیمی بر روی بودجه‌ی آن ممالک وارد آورد، واقعه‌ای که حضرت بهاء‌الله در لوح خطاب به ملکه‌ی ویکتوریا سال‌ها قبل از آن پیش‌بینی کرده و درباره‌ی آن به سلاطین عالم فرموده بودند: «یا معشر الملوک، انا نراکم فی کل سنة تزدادون مصارفکم و تحملونها علی الرعیه ان هذا الا ظلم عظیم... آن اصلحوا ذات بینکم اذاً لا تحتاجون بکثرة العساکر و مهماتهم الا علی قدر تحفظون به ممالکم و بلدانکم... آن اتحدوا یا معشر الملوک به تسکن اریاح الاختلاف بینکم و تستریح الرعیه و من حولکم ان اتم من العارفين». یعنی ای گروه پادشاهان، شما را می‌بینیم که هر سال بر مخارج خود می‌افزاید و آن را بر رعیت یعنی مردم، تحمیل می‌کنید. این جز ظلمی بزرگ نیست. میان خود صلح برقرار کنید و در آن صورت محتاج به فراوانی سپاه و کثرت مهمات نیستید، مگر به اندازه‌ای که با آن ممالک و شهرهای خود را حفظ کنید. ای گروه پادشاهان، با هم متحد شوید، چه با این اتحاد تندبادهای اختلاف در میان شما ساکن می‌شود و مردم و اطرافیان شما آسوده می‌شوند. اگر شما از صاحبان معرفت هستید.

همین مضمون در سوره‌ی ملوک که خطاب به همه‌ی شهریاران زمان آن حضرت است، تکرار می‌شود، آن جا که می‌فرماید: «ثم اصلحوا ذات بینکم و قللوا فی العساکر ليقل مصارفکم و تكونن من المستریحین... و علمنا بانکم تزدادون مصارفکم فی کل یوم و تحملونها علی الرعیه و هذا فوق طاقتهم و ان هذا لظلم عظیم. اعدلوا یا ایها الملوک بین

الناس و كونوا مظاهر العدل فى الارض و هذا ينبغى لكم و يلىق لشأنكم لو انتم من المنصفين.» یعنی بین خود صلح و آشتی برقرار کنید و سپاهیان خود را تقلیل دهید تا آن که هزینه‌های شما کاهش یابد و از آسودگان باشید. ما می‌دانیم که در هر روز مخارج خود را می‌افزاید و آن را بر مردم تحمیل می‌کنید و این فوق طاقت آنهاست و این ظلمی است بزرگ. به عدل میان مردم عمل کنید، ای پادشاهان، مظاهر عدل بر روی زمین باشید و این است که شایسته و سزاوار شما و در شأن شماست، اگر از اصحاب انصاف باشید.

شبهه نیست که آرزوی تقلیل یا خلع اسلحه از دیرباز در جهان میان متفکران صلح دوست وجود داشته، اما تنها در قرون ۱۹ و ۲۰ بود که سلاح‌های مهیب مدرن به میان آمد و هزارها نفوس به تولید و فروش آنها روی آوردند و تجارت اسلحه یکی از رونق‌مندترین انواع بازرگانی شد. بعد از جنگ جهانی دوم مسابقه‌ی تسلیحاتی میان کشورهای مقتدر به جایی رسید که توازن بودجه‌ی آنها را به هم زد، ولی سرانجام اثرات غیبی کلام حضرت بهاءالله علی‌رغم آن که هنوز همه‌ی کانون‌های آتش در دنیا خاموش نشده بود، موجب شد که نه تنها اقدامات وسیعی در جهت الغاء یا محدود کردن سلاح‌های استراتژیک و نیز اسلحه‌ی کلاسیک صورت گیرد، بلکه خود هزینه‌های خاصه پس از پایان جنگ سرد مرتباً روی به کاهش آورد و نوید روزی را دهد که توصیه و پیش‌بینی حضرت بهاءالله تماماً تحقق پذیر گردد.

به موقع خود معلوم خواهیم داشت که هزینه‌های نظامی سالانه‌ی جهان در دهه‌ی آخرین قرن بیستم به نزدیک نصف آن چه در سال‌های جنگ سرد معمول بوده، تقلیل یافته است.

حضرت بهاءالله نه تنها ضرورت کاهش سلاح‌های نظامی را تأکید کردند، بلکه در قوانین خود که در کتاب اقدس آمده، حمل اسلحه را بر افراد عادی ممنوع داشته‌اند. تجارب سال‌های اخیر در امریکا، برزیل و برخی سرزمین‌های دیگر نشان داد که وجود سلاح در خانه‌ی افراد عادی خطری برای امنیت جامعه است، کما آن که در

مطبوعات ۲۲ اکتبر ۲۰۰۵ ملاحظه شد که در برزیل تخمیناً حدود ۱۷ میلیون سلاح آتشین در دست مردم است و فقط نصف آن به ثبت رسیده، یعنی مجوز خرید دارد.

با توجه به آن که به طور متوسط روزی حدود یک صد قتل در برزیل روی می‌دهد، دولت به زودی به مراجعه به آرای عمومی در آن کشور متوسل خواهد شد تا نظر مردم را درباره‌ی آزادی یا ممنوعیت تجارت اسلحه جویا شود (۲۳ اکتبر). تنها در سال ۲۰۰۴ حدود ۳۶ هزار نفر در برزیل با اسلحه‌ی گرم به کشتن رسیده‌اند.

در امریکا طرفداران اسلحه‌ی فردی به حدی نیرومند هستند که تغییر یک ماده‌ی قانون اساسی آن کشور در این مورد در حال حاضر دشوار به نظر می‌رسد. احتمالاً تعداد سلاح‌های آتشین در منزل از شمار جمعیت آن کشور فزون‌تر است، چه بسا کودکان و نوجوانان که بر اثر وجود سلاح در دسترس خود روی به جرم و قتل همسالان و معلمان و هموعان خود آورده‌اند، چنان که مکرراً در مطبوعات خواننده و از وسایل ارتباط جمعی شنیده‌ایم.

در این جا ذکر خبری تازه در مورد ابتکار جدید سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی مفید است. در اواخر سال ۲۰۰۵ عده‌ای از سازمان‌های مذکور به نفع کنترل تجارت سلاح‌های سبک پیشنهادی دادند. توضیح آن که در حال حاضر حدود ۶۴۰ میلیون سلاح‌های سبک و سلاح‌هایی با کالیبر کوچک در دنیا در دست مردم است و به عقیده‌ی سازمان‌های بین‌المللی مذکور، آزادی تجارت و در دسترس بودن این سلاح‌ها علاوه بر ایجاد ناایمنی، در قاره‌ی چون افریقا، منشأ فقر و توسعه نیافتگی شده است.

امریکا، هند، روسیه، مصر و چین تا کنون از امضای موافقت‌نامه در این مورد خودداری کرده‌اند، ولی دولت فرانسه وعده‌ی مساعد داده، در حالی که سومین صادرکننده‌ی بزرگ چنین سلاح‌هاست.

امید سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی این است که این موافقت‌نامه همان جنبش نظرات موافق را برانگیزد که سابقاً عهدنامه‌ی اتاوا در سال ۱۹۹۷ در مورد تحریم کاربرد «مین‌ها»، یعنی مواد منفجره ضد افراد برانگیخته بود.

از جمله پیشنهاد دهندگان این موافقت نامه، سازمان عفو بین‌المللی است که در فاش کردن موارد تعدی به حقوق بشر در ممالک عالم نقشی مثبت و سودمند داشته و دارد. بر اساس آن چه رفت، با پشتیبانی سازمان ملل متحد در ماه ژوئیه سال ۲۰۰۶ کنفرانسی بین‌المللی در نیویورک برپا خواهد شد که شاید در آن بتوان دولت‌های دخیل در تجارت اسلحه را قانع کرد که از فروش و ارسال سلاح‌ها به مناطقی که در آن خطر تجاوز به حقوق بشر یا تخطی از حقوق بین‌المللی انسان دوست موجود است، خودداری نمایند. اکنون به بیان سریع تاریخچه‌ی اقدامات بین‌المللی در جهت تقلیل تسلیحات می‌پردازم. اندیشه‌ی تقلیل یا محدود کردن تسلیحات بر اساس یک توافق بین‌المللی فکری بود که الهام بخش دو کنفرانس لاهه شد که به ابتکار تزار روسیه در سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ تشکیل گردید و متأسفانه به نتیجه‌ای نرسید.

قابل یادآوری است که در سال‌های بین ۱۹۰۵ و ۱۹۱۴ یعنی پیش از جنگ جهانی اول، یک مسابقه تسلیحاتی بی سابقه در اروپا سرگرفت، به طوری که هزینه‌های نظامی کشور فرانسه ۴۳ در صد و از آن روسیه ۷۲ در صد و هزینه‌های آلمان به میزان ۳۴۰ در صد افزایش یافت و از نتیجه‌ی دردناک این مسابقه که همان جنگ جهانی اول باشد، خبر داریم. عهدنامه‌ی ورسای که در سال ۱۹۱۹ امضا شد، تعداد نیروهای قشون آلمان را به صد هزار نفر محدود می‌کرد و این اقدام به عنوان گام نخستین در راه حصول محدودیت عمومی تسلیحات تلقی شد. در اساسنامه‌ی مجمع اتفاق ملل، در ماده‌ی هشت، آمده بود که حفظ و صیانت صلح، مستلزم تقلیل سلاح‌های ملی به حداقلی است که با امنیت ملی هر کشور و همچنین تعهدات بین‌المللی او برای اجرای یک عمل مشترک (نظامی) سازگار باشد. اعضای مجمع اتفاق ملل، متعهد بودند که اطلاعات مربوط به مقدار و اهمیت سلاح‌های خود و برنامه‌های نظامی خویش را به صورت صریح و صحیح تهیه و با سایر ممالک مبادله کنند.

در فوریه‌ی ۱۹۳۲ یک کنفرانس خلع سلاح در ژنو انعقاد یافت، ولی اندکی بعد، یعنی در اکتبر سال ۱۹۳۳ به علت استعفای آلمان از عضویت مجمع اتفاق ملل، مذاکرات

آغاز شده، بی‌فایده و اثر ماند. نیازی نیست که در مورد آمادگی آلمان برای ورود در جنگ دوم جهانی سخنی گفته شود. نفس این آمادگی نشان می‌داد که آلمان نازی عهدنامه‌ی ورسای را کان لم یکن انگاشته است.

بعد از جنگ جهانی دوم، قضیه‌ی خلع سلاح هموار مطمح نظر سازمان ملل متحد بوده است، چنان که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۵۲ دو کمیسیون مهم در سازمان ملل متحد تشکیل شد. یکی مأمور مطالعه در نحوه‌ی الغای کاربرد انرژی اتمی به صورت ویرانگر و دیگری مسئول مطالعه در چگونگی کاهش سلاح‌های کلاسیک. این دو کمیسیون بعداً با هم تلفیق شد، اما مساعی معطوف به یک خلع سلاح که در تحت نظارت بین‌المللی صورت پذیرد، به مخالفت هر دو بلوک شوروی و امریکا برخورد کرد.

داستان کنفرانس‌ها و اقدامات مختلفی در جهت خلع سلاح بسیار مفصل است و یادآوری تفصیلی آن در این وقت محدود مقدور نیست. اما آن چه در این جا مورد نظر ماست، موفقیت‌هایی است که در این زمینه حاصل آمده و مجمل کلام آن است که در سال ۱۹۶۱ مجمع عمومی ملل متحد، پیمان معروف محدود نگاه داشتن عدد ممالک دارای نیروی اتمی را ارائه کرد و امریکا، انگلستان و شوروی تا سال ۱۹۶۸ موفق به امضای آن شدند و بعد حدود یک صد مملکت از اعضای ملل متحد نیز این پیمان را امضا کردند. ممالک دارنده‌ی اتم به موجب این پیمان متعهد شدند که سلاح‌های اتمی را در اختیار ممالک دیگر نگذارند و سایر ممالک نیز تعهد کردند که از ساختن سلاح‌های اتمی یا کمک فنی گرفتن برای چنین امری، خود داری کنند.

در سال ۱۹۶۹ امریکا مصمم شد که از هر نوع جنگ بیولوژیک احتراز کند و در هیچ مورد قبل از دیگران گازهای سمی به کار نبرد. از سال ۱۹۶۹ امریکا و شوروی که از قدرت نظامی یکدیگر هراس داشتند، موافقت کردند که مذاکراتی درباره‌ی محدود کردن سلاح‌های استراتژیک انجام دهند. مذاکراتی که به نام Salt I سالت ۱ معروف است. این مذاکرات به امضای عهدنامه‌ی بین دو کشور در سال ۱۹۷۲ منتهی شد. امریکایی‌ها موافقت

کردند که تعداد موشک‌های بین القارات خود را به ۱،۰۵۴ محدود سازند و روسیه هم محدودیت را در حد ۱،۶۱۸ عدد پذیرفت.

در سال ۱۹۷۴ رهبران این دو ابر قدرت، شماره‌ی موشک‌ها با نوک اتمی را به تعدادی معین، محدود کردند (۲۴۰۰ برای آمریکا و ۱۳۲۰ برای شوروی)، اما سرعت پیشرفت‌های فنی در دو کشور چنان بود که هر توافقی بین آن دو بعد از چندی، اعتبار نخستین خود را از دست می‌داد.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۷۰ هزینه‌های نظامی در ممالک صنعتی ۶۰ درصد و در ممالک جهان سوم ۳۰۰ درصد ازدیاد یافته بود. در آن دوره تولید کنندگان و فروشندگان سلاح‌ها، در مرتبه‌ی اول آمریکا، بعد شوروی، بعد انگلستان، سپس فرانسه بودند. اما به زودی، یعنی بعد از سال ۱۹۸۳ سازندگان و فروشندگان تازه‌ای در صحنه‌ی بین‌المللی پدیدار شدند، چون آرژانتین، برزیل، اسرائیل، کره‌ی شمالی و کره جنوبی که تخصص آنها در ساختن سلاح‌های سنتی چون توپ و تفنگ و تانک بود.

مذاکرات آمریکا و شوروی در مورد تحدید سلاح‌های استراتژیک که در سال ۱۹۷۳ آغاز شده بود، سرانجام در سال ۱۹۷۹ به موافقت‌نامه‌ی دومی منتهی شد که Salt II خوانده شده است، موافقت‌نامه‌ای که هدفش همان کاستن از ترقی و توسعه‌ی میسیل‌های (موشک) دارای بُرد زیاد بود.

در سال ۱۹۸۷ رهبران آمریکا و شوروی با خلع سلاح اتمی به صورت دوجانبه موافقت نمودند، علاوه بر آن تحولات سیاسی بعدی در شوروی موجب آن شد که بالأخره در ماه نوامبر سال ۱۹۹۰ قرار داد محدود کردن نیروهای نظامی کلاسیک در اروپا نیز به امضا برسد و آن شامل تانک‌ها و عرابه‌های جنگی و توپ‌ها و هواپیماها و هلیکوپترهای جنگی می‌شد.

مجدداً به سال‌های قبل بازگردیم. مذاکرات درباره‌ی کاهش سلاح‌های استراتژیک بار دیگر در سال ۱۹۸۲ در ژنو آغاز شد و بالأخره در سال ۱۹۸۶ تصمیم به

تقلیل حجم سلاح‌های اتمی به نصف، مورد موافقت رؤسای دو ابر قدرت واقع گردید و در سال ۱۹۹۱ عهدنامه‌ی استارت یک، کاهش آنها را به نصف، رسمیت بخشید.

در ژوئن سال ۱۹۹۲ دو رئیس جمهور موافقت کردند که کاهش سلاح‌های استراتژیک خود را به هفتاد درصد برسانند. در ژانویه ۱۹۹۳ قرارداد استارت ۲ مقرر داشت که در ظرف ده سال شماری شارژهای اتمی روسیه از ۱۱ به ۳ هزار و از آن امریکا از ۱۰ هزار به ۳،۵ هزار کاهش یابد.

فرانسه در سال ۱۹۹۱ به پیمان محدود کردن کشورهای دارای اتم پیوست و در سال ۱۹۹۶ به آزمایش‌های اتمی خود خاتمه داد.

با تشکیل کنفرانسی در سال ۱۹۸۹ زیر نظر یونسکو، سرانجام به سال ۱۹۹۳ یک میثاق نامه در مورد منع کامل کاربرد سلاح‌های شیمیایی به تصویب ملل متحد رسید. ۱۵۴ کشور این میثاق نامه را امضا کردند و متأسفانه عده‌ای از ممالک که خود دارای چنین سلاحی بودند، از امضای آن تا کنون خودداری نموده‌اند.

در خلال سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، هرچند صلح از طریق ترس و خصوصاً ترس از سلاح‌های اتمی طرف مقابل، پایه‌گذار آرامشی بود که به آن تعادل وحشت نام نهاده‌اند، اما قراین متعدد حکایت از آن می‌کند که اولاً در داخل کشورهای نیرومند، مخالفان هر نوع آزمایش اتمی یا کاربرد اتم و حتی وجود پایگاه‌های اتمی، رو به فزونی هستند. ثانیاً چنان که گزارشی تازه که توسط مرکز تحقیقی امنیت انسانی در دانشگاه بریتیش کلمبیا (ونکوور) تهیه شده، حکایت می‌کند، توانایی سازمان ملل متحد در حل اختلافات بین دول و کاهش منازعات از طرق مسالمت آمیز رو به افزایش رفته است. حاصل این گزارش را به نقل از روزنامه‌ی لوموند، مورخ ۱۹ / ۱۰ / ۲۰۰۵ در چند جمله می‌آورم:

۱- درحالی که بین سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۹۱ منازعات خونین سه برابر شده بود، از سال ۱۹۹۲ چهل درصد از تعداد جنگ‌های مسلح کاسته شده است.

۲- در سال ۱۹۵۰ هر جنگ به طور متوسط ۳۸ هزار نفر کشته می‌داد، در حالی که در سال ۲۰۰۲ تلفات انسانی جنگ به متوسط ۶۰۰ کشته محدود شده است.

۳- تعداد کودتاها که در سال ۱۹۶۳ بالغ بر ۲۵ بود، در سال ۲۰۰۲ به ۱۰ مورد تقلیل یافته و در نتیجه از تشنجات و برخوردهای شدید کاسته شده است.

۴- از شمار پناهندگان بین‌المللی در طی ده سال اخیر، سی در صد کاسته شده است. به عقیده‌ی تهیه‌کنندگان گزارش، فزون شدن امکانات مداخله‌ی سازمان ملل متحد بوده که در این تحولات، اثر بارز داشته. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۲ تعداد میسیون‌های ملل متحد برای پیشگیری از جنگ ۶ برابر شده و فعالیت‌های مربوط به اعاده‌ی صلح ۴ برابر گشته. در طی ۱۲ سال مورد اشاره، میسیون‌های حفظ صلح به ۴ برابر رسیده و بر این اساس می‌توان گفت که امید به مؤثر بودن اقدامات بین‌المللی در کاهش جنگ‌ها ازدیاد یافته است.

تنوع جنگ‌ها از نوع کلاسیک گرفته تا جنگ‌های اتمی و شیمیایی و بیولوژیک ایجاب کرده و می‌کند که عهدنامه‌های متعددی برای منع و تحت کنترل آوردن آنها به امضا رسد و هرچند پیشرفت‌های حاصل تا کنون محدود بوده، اما توانایی بیشتری که در مذاکرات حاصل شده، نوید موفقیت‌های وسیع‌تری را در آینده می‌دهد.

گزارش دانشگاه بریتیش کلمبیا می‌نویسد که در سال ۱۹۴۶ تعداد ممالک دارای نظام دموکراتیک محدود به بیست بوده، ولی در سال ۲۰۰۵ این عدد به حدود ۸۸ کشور رسیده است و البته در نظام‌های دموکراتیک خطر جاه‌طلبی و جنون قدرت از جانب یک فرد یا گروه کوچکی از رهبران وجود ندارد و در نتیجه خطر جنگ محدودتر است.

به موضوع پیش‌بینی خلع سلاح عمومی در آثار بهائی بازگردیم. حضرت شوقی ربانی که یکی از طلعات مقدسه‌ی آئین بهائی هستند، در رساله‌ای و به اصطلاح بهائیان توقیعی که تحت عنوان «شکوفندگی تمدن جهانی» نوشته‌اند (۱۹۳۶)، پیش‌بینی می‌کنند که در آینده قوا و منابع عظیمی که در راه جنگ اقتصادی و سیاسی بیهوده به مصرف

می‌رسد، به مقاصدی اختصاص یابد که متضمن توسعه‌ی دامنه‌ی اختراعات بشری و تکامل امور فنی و بالا رفتن سطح تولید در جامعه و قلع و قمع بیماری‌ها و گسترش دایره‌ی تحقیقات علمی و ترفیع سطح صحت و بهداشت عمومی و تلطیف و تشحید ذهن آدمی و افزایش طول عمر انسان و نیز استخراج معادن متروکه و مجهوله‌ی کره‌ی ارض شود و نیز برای تأسیس هر مشروع یا مؤسسه‌ی دیگری به کار رود که بتواند حیات عقلانی و اخلاقی و معنوی نوع انسان را تقویت نماید.

در سال ۱۹۹۰ چنان که دانیل کولارد در کتاب «روابط بین‌المللی» یادآور می‌شود، جمع هزینه‌های نظامی عالم معادل ۱۳۰۰ میلیارد دلار بوده و اتفاقاً در همان سال جمع بدهی‌های جهان سوم، یعنی ممالک کم‌رشد، به همین مبلغ سرمی‌زده و به عبارت دیگر می‌شود حدس زد که با معادل هزینه‌های نظامی دنیا، چه مقدار کارهای آبادانی و عمران و توسعه می‌شد و می‌شود در ممالک فقیر به انجام رساند.

بنا به تخمین همان کتاب، حدود ۷۰ میلیون نفر در دنیا به طور مستقیم یا غیر مستقیم برای بخش نظامی کار می‌کنند و نسبت مهمی از کسانی که به کارهای تحقیقی مشغولند نیز به هدف‌های نظامی نظر دارند. رها شدن از تأکید و تمرکز بر چنین هدف‌هایی بی‌گمان موجب پیشرفت فوق‌العاده در بخش‌های دیگر زندگی انسانی خواهد شد.

قطعه‌ای از اشعار سهل و ممتنع مرحوم محمد نعیم اصفهانی در این جا به مناسبت به

خاطر می‌آید که فرمود:

این همه تیر و تیغ و خمپاره	این همه تیپ و توپ و طیاره
موزر و پیشداد و قداره	و این همه نیزه و تفنگ و فشنگ
این همه حصن و این همه باره	این همه بمب و این همه بالون
این همه جوش جیش جزاره	این همه موج فوج خنجر کش
خوار و زار و اسیر و آواره	تا نماییم ما همه خود را
به مراد سه چار خونخواره	نییم ما خون نیم ما ریزد
جست از بهر خلق بیچاره	پس بیاست چاره‌ای ناچار

شصت سال است طلعت ابهی
مجلسی صلح خواه می‌باید

گوید ای فرقه‌ی ستمکاره
بر شهان پادشاه می‌باید

و نیز این قطعه‌ی دلکش از اوست:

این همه در جهان جدال بس است	ای سلاطین و ای رجال بس است
این همه قتل و نهب و خونریزی	ز آن چه کردید تا بحال بس است
این همه اختراع صنّع جدید	بهر تضييع جان و مال بس است
این همه مکر و حيله و تدلیس	از پی فتنه و قتال بس است
این همه صرف مال قوم ذلیل	از پی عزت و جلال بس است
این همه خرج و این همه اسراف	این همه بر جهان وبال بس است
بر یتیمان و بیوگان آزار	بر ستمدیدگان ملال بس است
به رعایای مستمند فقیر	بهر جنگ این همه منال بس است
که به این مال و این منال زیاد	می‌توان کرد این جهان آباد

نیازی به تأکید در این قضیه نیست که امر بهائی، دیانتی است به دور از قهر و خشونت، طرفدار نوع دوستی و شفقت به عموم، مخالف جنگ - اعم از آن که معلول سیاست، اقتصاد یا دین باشد - و از این رو گرایش آن آئین به اندیشه‌ی خلع سلاح عمومی طبیعی است. منع خشونت در رفتار نسبت به کودکان و زنان و هر گروه و طبقه‌ی دیگر، در تعالیم بهائی قویاً منعکس است.

اما البته اهل بها تحدید سلاح‌ها را برای حصول صلح کافی نمی‌دانند، بلکه به اعتقاد آنان صلح باید با تحولات و تصمیمات مهم دیگری چون ریشه‌کنی فقر و تعدیل معیشت، شناسایی حقوق افراد و گروه‌ها، احترام به شخصیت انسان - به هر نژاد و یا ملیتی متعلق باشد - ایجاد نهادهایی برای حل اختلافات فی‌مابین افراد، جماعات و دولت‌ها به صورتی مسالمت آمیز و ده‌ها تدابیر مهم دیگر که در تعالیم بهائی آمده است، قرین باشد.

لوحی که حضرت عبدالبهاء خطاب به انجمن صلح با دوام در لاهه مرقوم فرموده‌اند و انتشار عام یافته است، بیانگر عمده‌ی این تعالیم است به آن رجوع می‌توان کرد.

وعده داده بودم که اشاره‌ای به تحولات جدید در زمینه‌ی کاهش هزینه‌های نظامی کنم. سیر نزولی هزینه‌های نظامی تا پایان قرن گذشته ادامه یافت، ولی متأسفانه وقایعی که در آغاز این قرن خصوصاً در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ روی داد، بار دیگر هجوم به سوی این هزینه‌ها را شدت بخشید، به طوری که بودجه‌ی نظامی جهان در سال پیش، یعنی سال ۲۰۰۴ به ۹۵۰ میلیارد دلار رسید که تنها ۴۶۶ میلیارد آن به یک ابر قدرت تعلق دارد. حتی کشور صلح جویی چون کانادا از نظر میزان هزینه‌های نظامی در مرتبه‌ی نوزدهم قرار گرفته است. می‌توان با اطمینان کامل وضع کنونی را امری استثنایی دانست و امید واثق داشت که در آینده از شدت نگرانی دولت‌ها کاسته شود و اولویت‌های دیگر، یعنی آن چه مفید به حال عموم مردم است، رجحان پیدا کند.

باید متذکر بود که در کتب ادیان سالفه بشارت به روزی داده شده که در آن صلح و آشتی بر پهنه‌ی خاک مستولی شود و چنان که اشعای نبی پیش‌بینی کرده: «قوم‌ها شمشیرها خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خویش را برای اره‌ها بشکنند و امتی بر امتی شمشیر نکشد و مردم دیگر جنگ را نیاموزند.»^۱ یا چنان که حضرت مسیح نوید داده‌اند، تحقق صلح که با ظهور نخستین آن حضرت مقدور نبود، در رجعت آن حضرت واقع شود. البته اگر ظهور موعود باید با رسیدن جامعه‌ی بشری به بلوغ و پختگی فکری و معنوی قرین باشد، جز این که مروج صلح عمومی باشد، انتظاری نمی‌توان داشت.

بنابر آن چه گفته آمد، لازم می‌آید که ظهور حضرت بهاء‌الله که موعود همه‌ی ادیان گذشته است، مروج مهر و دوستی باشد و قهر و خشونت و جدال را بالکل منع کند و بر کینه و تعصب و انتقام جویی و ظلم و آن چه مایه‌ی تکدر خاطر انسان می‌شود، خط

^۱ باب ۲، آیه‌ی ۴

بطلان کشد و فساد و نزاع و قتل و غارت را شأن درندگان ارض شمرد و به جای آن همواره یادآور شود که «تمسکوا بما تنتفع به انفسکم و اهل العالم»^۱ پیش از این در فرصت دیگری گفته‌ایم که حضرت بهاءالله در عین آن که غرب را به خاطر دموکراسی و پارلمانتاریسم و پیشرفت علم و فن ستایش می‌فرمایند، معذکک سخت نقاد تمایل غرب به سلاح‌های جهنمی هستند. در کلمات فردوسی می‌فرمایند: «براستی می‌گوییم، هر امری از امور اعتدالش محبوب، چون تجاوز نماید، سبب ضرر گردد. در تمدن اهل غرب ملاحظه نمایید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده. آلت جهنمی به میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده.»

حضرت بهاءالله صریحاً نیروی اتمی و بمب اتم را پیش‌بینی می‌فرمایند و در همان لوح مذکور می‌فرمایند: «اسباب عجیبی غریبه در ارض موجود، ولکن از افنده و عقول مستور و آن اسبابی است که قادر است بر تبدیل هوای ارض کلها و سمیت آن سبب هلاکت» و به همین مناسبت است که ضرورت توسل به اتحاد ملل و استقرار صلح اکبر را یادآور می‌شوند. در لوح دنیا دستور می‌فرمایند که: «وزرای بیت عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریف باهظه فارغ و آزاد شود. این فقره لازم و واجب، چه که محاربه و مجادله اس زحمت و مشقت است.»

حضرت بهاءالله مکرراً رجال و زعمای عالم را از سلاح به اصلاح دعوت فرموده‌اند و این کلمه‌ی «اصلاح» پیوسته در سخن آن حضرت تکرار می‌شود. در لوح بشارت می‌فرمایند: «امید آن که از توجهات مظاهر قدرت حق جل جلاله، سلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از مابین عباد مرتفع گردد» و در لوح مقصود متذکر می‌شوند که: «امید هست که علما و امرای ارض متحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند» و در لوح دنیا می‌فرمایند: «به خود مشغول نباشید، در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از

^۱ گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۶۹

اعمال طیبه‌ی طاهره و اخلاق راضیه‌ی مرضیه بوده». همچنین در کتاب عهدی که وصیت نامه‌ی آن حضرت است، تأکید می‌فرمایند که: «نوصیکم بخدمه الامم و اصلاح العالم».

به عنوان نتیجه‌گیری عرض می‌کنم که خوش بینی ما را به این که حرکت عالم در جهت خلع سلاح عمومی است، چند واقعیت تأیید می‌کند:

نخست: توسعه‌ی دموکراسی در عالم که امکان تجاوز دولتی به دولتی را روز به روز کمتر می‌کند.

ثانی: ترقی فوق العاده‌ی تکنولوژی نظامی که به قول مؤلفان کتاب «خشونت و عسل آن» که به اهتمام یونسکو در دهه‌ی هفتاد منتشر شده، نفس این ترقی جنگ جهانی جدید را غیر ممکن ساخته است.

سوم: نیرو گرفتن سازمان ملل متحد از جهت حل و فصل اختلافات بین دول، چنان که به روایت محققان بریتیش کلمبیا گفته آمد.

چهارم: فشار روزافزونی که مردم ممالک حتی پیشرفته‌ترین آنها بر دولت خود وارد می‌آورند که اعتبارات، بیشتر صرف امور بهداشتی، فرهنگی، آموزشی، مبارزه با فقر و بیکاری، تحقیق و پژوهش و نظایر آن شود و البته دولت‌هایی که باید به رأی مردم بر سر کار آیند، نمی‌توانند تا ابد در برابر این فشار، بی‌تفاوت و خونسرد و غیر فعال باقی مانند.

پنجم: آگاهی روزافزون مردم به عواقب شوم جنگ و بی‌اعتبار شدن تعصبات ملی، نژادی و قومی و نظایر آن، لااقل در نزد جماعات فهمیده‌ی خلق.

بر همه‌ی اینها باید افزود که به موجب بشارات کتب مقدسه، اراده‌ی الهی در جهت حرکت عالم به سوی صلح بین‌المللی است.

گفتار دهم

بازگشت به طبیعت

مردم جهان طی قرن‌های طولانی چنان با طبیعت انس داشتند و نزدیک بودند و زندگی آنان چنان با سادگی طبیعی قرین بود که می‌توان گفت، انسان خود را جزئی از طبیعت می‌انگاشت. بسیاری از مظاهر طبیعت چون کوه، جنگل، چشمه و مانند آن را به دیده‌ی احترام می‌نگریست و حتی برای تأیید قداست، یعنی تقدس آنها افسانه‌ها می‌ساخت. غالباً به غذاهای طبیعی اکتفا می‌کرد و از عناصر طبیعی مانند چوب، پنبه، مواد معدنی، حتی گل و خاک و سنگ و غیر آن ابزارها و لوازم زندگی خود را می‌ساخت.

انقلاب صنعتی که از انگلستان آغاز شد و بعد به سرزمین‌های دیگر تسری و گسترش یافت، متدرجاً در طرز تفکر و دید انسان تحولی اساسی ایجاد کرد. انسان خود را مسلط بر طبیعت انگاشت و خویش را قادر به تغییر قوانین طبیعت برای نیل به مقاصد جاه طلبانه‌اش تصور کرد. روز به روز کالاهای مصنوعی، غذاهای مصنوعی، اجناس مصنوعی، نظیر پلاستیکی و دیگر مصنوعات جای وسیع‌تری در زندگی روزمره به دست آورد. محیط زیست قداست خود را از دست داد و بر اثر نگاه تاجرانه‌ی بشر تبدیل به عناصری که باید مصرف کرد و بعد دور انداخته شده و کار به جایی رسید که تعادل طبیعی محیط زیست برهم شدند، یعنی تنوع جهان حیات به سرعت کاهش یافت و بسیاری از منابع تجدید ناپذیر طبیعت به میزان بالایی تضييع شدند، تا به جایی که اخیراً گفته شده که زمین در طی سال‌های ۱۹۵۰ تا کنون یک سوم منابع طبیعی خود را بر اثر عملکرد مردم از دست داده است.

تجلی کامل شیفتگی بشر نسبت به اصل غلبه‌ی مکانیک و ماشین در آثار ژول ورن دیده می‌شود که به اکثر زبان‌های دنیا ترجمه شده و در زمره‌ی پرفروش‌ترین آثار جهان درآمده است. کتبی که در آن پیروزی‌های صنعتی و فنی بشر به نیروی تخیل سرشار ژول ورن توصیف شده و می‌شود و شور و هیجان در دل میلیون‌ها مردم برمی‌انگیزد. رمان‌های آمیخته به تخیل علمی او، چون ماشین زمان که انسان را به گذشته و آینده - به هر میزان که مایل باشد - پس و پیش می‌برد، بیست هزار فرسنگ زیر دریاها، پنج هفته در بالن، از زمین تا ماه، سفر به مرکز کره‌ی زمین و دور دنیا در هشتاد روز و نظایر آن که همه در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم نگاشته شد، پاسخگوی نیاز قلبی مردمان جهان به تسلط کامل بر طبیعت و قوانین آن بود و اشتیاق خلق به دستیابی به دورترین مرزهای عالم وجود را در دوران جدید مجسم می‌کرد.

دل بستگی انسان به ماشین بدانجا رسید که حتی در هنر که سابقاً نظر ستایش به طبیعت داشت، کم‌کم تمایل به خطوط هندسی و کویسم و دیزاین به معنی چیزی که مشابهی آن در عالم واقع وجود ندارد، رواج خارق‌العاده پیدا کرد. شاعران ایران که قرن‌ها خصوصاً در قصیده و مسمط و مانند آن کاری جز ستودن زیبایی‌های طبیعت نداشتند، به وصف طیاره، اتومبیل یا خودرو، ترن و راه آهن و امثال آن پرداختند.

در دهه‌ی شصت و هفتاد قرن بیستم بود که فریاد اکولوژیست‌ها بلند شد و ذهن و وجدان بشری را متوجه خطرات آلودن محیط زیست و تباه کردن منابع ذی‌قیمت طبیعت کردند و یادآور شدند که اگر رشد و توسعه‌ی بی‌ملاحظه به همین روال فعلی ادامه یابد، دیری برخواهد آمد که حتی حیات و بقای آدمیان و همه‌ی موجودات زنده در این کره‌ی خاکی در مخاطره‌ای عظیم خواهد بود. کتاب «محدودیت رشد و توسعه» از خانم و آقای میدز و آثار دیگر اصحاب کلوب رُم که فهرستش مفصل است، پیشاهنگ دیگر پژوهش‌ها در زمینه‌های بحران محیط زیست بود، فریاد خطری که بالأخره منتهی به کنفرانس‌های بین المللی محیط زیست نخست در استکهلم به سال ۱۹۷۲ و بعد در ریودوژانیرو به سال ۱۹۹۲

گردید و اعلامیه‌ها و میثاق نامه‌هایی در لزوم حفظ موجودات زنده و محیط زیست از طریق آنها صدور یافت.

دیانت حضرت بهاءالله، مانند همه‌ی ادیان دیگر، تجلی ماوراءالطبیعه در جهان طبیعت و عالم انسانی است. ارج نهادن به طبیعت در همه‌ی کتب مقدسه انعکاس آشکار دارد. مثلاً در قرآن کریم مکرراً در ستایش خدا آمده که: اوست که برای شما آن چه در زمین است، آفرید و بعد به خلق هفت آسمان پرداخت. (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۹) و یا: سپاس خدای را که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد و ظلمت و نور را در آن قرار داد. (سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱) و یا: خدا آن وجودی است که شمس و قمر و نجوم در فرمان او هستند. (سوره‌ی الاعراف، آیه‌ی ۵۴) و هم اوست که آفتاب را روشنی و ماه را نور مقرر داشت و در اختلاف روز و شب و آن چه خدا در آسمان‌ها و زمین آفرید، آیات و نشانه‌هایی برای قومی که اهل تقوی باشد، وجود دارد. (سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶) و ده‌ها آیات از این گونه که به طور ضمنی از قداست عالم طبیعت و چنان که اهل بهاء گویند، از تجلی صفات خالق در جهان خلقت حکایت می‌کند و حتی این اندیشه که میان همه‌ی موجودات عالم همبستگی وجود دارد، در این آیه‌ی قرآنی منعکس است که: «و ما من دابةٍ فی الارض الا علی الله رزقها». (سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶)، مطلبی که اینک مورد توجه اکولوژیست‌هاست که تنوع موجودات زنده را که بعضی غذای بعضی دیگر هستند، ضروری می‌دانند که باید به هر قیمت در حفظ آن کوشید.

به نظرگاه بهائی اشاره کردیم. بهائیان عقیده دارند که شناسایی ذات خداوند متعال - خالق هستی - برای بشر محال و ممتنع است و تنها صفات الهی است که در عالم وجود متجلی است و راهی برای شناسایی خدا بر انسان می‌گشاید. از این اصل می‌توان نتیجه گرفت که عالم طبیعت درخور احترام است و مشمول این کلام ملهم سعدی شیرازی که فرمود:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به یک اعتبار می‌توان گفت که دیانت بهائی دعوت بشریت است به رجوع مجدد به طبیعت، یعنی محترم شمردن تعادل‌های محیط زیست، دست از مصرف افراطی منابع محیط برداشتن و به زندگی ساده‌تر قناعت کردن و حتی در تغذیه و علاج بیماری‌ها به مواد طبیعی بازگشتن، چنان که تفصیلش خواهد آمد. چون اراده‌ی الهی بر این بازگشت به طبیعت تعلق گرفت، تحولات مهمی چون پدید آمدن علم محیط زیست، اکولوژی، علاقمندی وسیع عمومی به حفاظت و صیانت طبیعت و موجودات طبیعی، انعقاد کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی و عقد میثاق‌نامه‌ها در زمینه‌ی حفظ محیط مذکور، مبارزه برای نگهداری کثرت و تنوع موجودات زنده، حتی گیاه‌ها و حشرات، توجه به طب طبیعی و رجوع به معالجات سنتی گیاهی و غیر آن به جریان افتاد که بی‌گمان شنوندگان ارجمند ما به اهمیت این تحولات آشنایی دارند.

علم اکولوژی یا بوم‌شناسی که بررسی علمی گیاه‌ها، جانوران از نظر شرایط محیطی آنها و دریافت روابط متقابل میان اجتماعات گیاهی و حیوانی و مراحل تدریجی رشد و نمای آنها در ناحیه‌ی معینی است، به عنوان یک علم اجتماعی که بیان ارتباط میان انسان و محیط طبیعی باشد، در قرن بیستم مورد عنایت قرار گرفت و توسعه و تکمیل شد و اکنون بررسی محیط زیست و اکولوژی در بسیاری از دانشکده‌ها تدریس می‌شود و عواقب و نتایج دگرگونی‌های محیط طبیعی برای زندگی بشر مورد پژوهش اصحاب علوم انسانی و اجتماعی قرار گرفته است.

اصطلاح «اکولوژی» را عالم طبیعی آلمانی ارنست هکل در اواخر قرن نوزدهم اختراع کرد، ولی در آن زمان نه او و نه کس دیگر می‌توانست باور کند که این علم چه اهمیتی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم خواهد یافت. در ابتدا مراد از «اکولوژی» مطالعه‌ی شرایط سازگاری ارگانیسم‌های زنده با محیط آنها بود. پس از آن توجه به موضوع فعل و انفعال یا تأثیر و تأثر متقابل حاصل شد، زیرا مشاهده کردند که اگر موجود زنده تأثیر محیط خود را می‌پذیرد، خود نیز به نوبت خویش بر روی محیط زیست اثر می‌گذارد و آن را تغییر می‌دهد. به این ترتیب معلوم شد که جهان هستی حالت یک سیستم یا منظومه‌ای را

دارد که همه‌ی اجزای آن به هم بسته و پیوسته هستند و هر اختلالی در سیستم می‌تواند آثاری دراز مدت از خود به جا گذارد و از جمله در زندگی مردمان مؤثر افتد. از همین رو بود که «اکولوژی» جایگاه مهمی در محیط انسانی - اجتماعی پیدا کرد.

از کتب مهمی که در آن دیانت بهائی به دورنمای پزشکی در قرون آینده اشاره می‌کند، کتاب «مفوضات»، یعنی مصاحبه‌هایی است که حضرت عبدالبهاء به یک محقق آمریکایی - فرانسوی مرحمت کرده‌اند و البته اساس آن بر آثار حضرت بهاء‌الله از جمله لوح طب نهاده شده است. عباراتی چند از مفوضات مبارکه مناسب این بحث است: «البته در این دور بدیع، فن طب منجر به آن خواهد شد که به اغذیه، اطباء معالجه نمایند». بعد در توضیح می‌فرمایند که: «جسم انسان مرکب از اجزایی است که اگر اختلال در آن تعادل حاصل شود، مدخل امراض شود. حکیم حاذق باید کشف نماید که در وجود این مریض چه جزئی تناقص نموده (یعنی کم شده) و چه جزئی تزیاید حاصل کرده. چون این را کشف نماید، غذایی که جزء تناقص نموده در آن بسیار است، به مریض دهد و اعتدال حاصل کند و چون مزاج اعتدال یابد، مرض مندفع شود».

مراد حضرت عبدالبهاء از اغذیه، انواع گیاه‌ها، حبوبات، میوه‌ها حتی آب‌های معدنی است که خوشبختانه در حال حاضر هم خواص مفید و شفابخش بعضی از آنها شناخته شده است.

در دیانت بهائی خوردن گوشت ممنوع نیست، اما حضرت عبدالبهاء به صراحت فرموده‌اند که انسان دندان گوشت خواری ندارد و در آینده خواهد توانست که غذاهای متنوع گیاهی و مانند آن را جایگزین گوشت کند. هم در آثار بهائی از آن چه مخالف طبیعت انسان است، وبه سلامت انسان زیان وارد می‌کند، مانند مشروبات الکلی، دخانیات، مواد مخدره که هر طبع سلیمی از آنها اکراه دارد، تحذیر شده و حفظ صحت تن که به اعتباری مرکب روح است، مورد توصیه‌ی مؤکد قرار گرفته است.

سفارش به زندگی ساده یا سادگی زندگی بدین معنی نیست که انسان باید در کار و تحصیل درآمد و ثروت و جریان تولید و توسعه کوتاهی کند، بلکه در مصرف آن چه به دست آورده، باید اعتدال را رعایت کند و از اسراف پرهیزد.

حضرت ولی امرالله، یک شخصیت ارجمند دیگر دیانت بهائی در توقیعی می‌فرماید که وقتی عالم انسانی رو به ترقی شایسته نهد که رؤسای دنیا در نهایت سادگی زندگی نمایند، چندان که آن طرز زندگی برای عموم رعایا نیز سهل الحصول شود و فقرا را مسرور نمایند، نه ملول. زیرا زندگی ساده و ترک تکبر و آرایش، هر صعوبتی را سهولت بخشد، ظلم و اعتساف را به عدل و انصاف مبدل کند و عالم را از احتیاجات شدید برهاند. نیازی به ذکر تفصیلی این مطلب نیست که مصرف گرایی افراطی دنیای امروز، چه مشکلاتی به وجود آورده که یکی از جمله نتایج ناگوارش اختلال سلامت آدمیان بر اثر فربهی مفرط و کثرت روزافزون بیماری‌های قلبی و نظایر آن است، از سوی دیگر ناتوانی مسئولان اداره‌ی شهرها از معدوم کردن زیاده‌های دائم التزاید که بخشی از آن چون مواد پلاستیکی نه قابل جذب در طبیعت است و نه به آسانی از بین بردنی است.

در مطبوعات روزهای ماه اکتبر سال پیش می‌خواندم که تا چه حد بزرگترین رودخانه‌ی جهان، یعنی رود آمازون، به علت کمبود بارندگی گرفتار کاهش شدید آب شده و هزارها هزار ماهی در این میان تلف شده‌اند. یکی از علل خشکسالی، بدون تردید همان قطع بی‌رویه‌ی درخت‌ها در بیشه‌های مجاور است، برای جواب‌گویی به مصارف تاجرانه‌ی روزافزون مردم، پدیده‌ای که در نقاط دیگر دنیا هم موجب پیشروی صحراها و بیابان زدگی شده است.

در آثار بنیادگذار دیانت بهائی، عبارات و اشارات بسیار دال بر محبت به طبیعت و ستایش زیبایی و شکوه آن به چشم می‌خورد. صور خیال در آثار بهائی غالباً از طبیعت گرفته شده است. چنان که در کلمات مکنونه که یکی از آثار عرفانی حضرت بهاءالله در دوره‌ی بغداد است، به این عبارات برمی‌خوریم: «ای بلبل معنوی، جز در گلین معانی جای مگزین»، «در روضه‌ی قلب جز گل عشق مکار»، «چشم فانی جمال باقی نشناسد و دل مرده

جز به گل پژمرده مشغول نشود»، «پس جهدی نمایند، تا به آن مقام درآید و حقایق اسرار عشق را از شقایش جوید»، «به راحت یومی قانع شو و از راحت بی‌زوال باقیه مگذر و گلشن باقی عیش جاودان را به گلخن فانی تری تبدیل منما».

حضرت بهاءالله ایام جوانی را در مناطق نور در مازندران گذارنده‌اند و همیشه سبزه و جنگل مطلوب خاطرشان بود، ولی بعداً سال‌های طولانی زندان یا زندگی تحت الحفظ ایشان را از بازیگری به چنین زیبایی‌های طبیعی محروم کرد و بالأخره پس از رهایی از زندان سخت عکا و مدتی زندگی در داخل حصار یا قشله، فرزند ارجمندشان، حضرت عبدالبها، موجباتی فراهم کرد که باغی در خارج عکا اجاره شود و گل و گیاه و درخت آن، خاطر پدر والاگهر را خوش کند.

در آثار حضرت بهاءالله این مضمون که طبیعت جلوه‌گاه اوصاف الهی است، مکرر آورده شده است که از آن جمله است، این عبارت: «آسمان‌ها نشانه‌های بزرگی من است، به دیده‌ی پاکیزه در او بنگرید و ستاره‌ها گواه راستی منند، به این راستی گواهی دهید». در بیانی دیگر ظهور جدید را به آتش تشبیه می‌فرمایند: «اکنون آن آتش آغاز به روشنی تازه و گرمی بی‌اندازه هویدا است، تا جذب رطوبات و برودات زایده که مایه‌ی سستی و افسردگی و سرمایه‌ی گرانی و پژمردگی است، نماید و همه‌ی امکان را به مقام قرب رحمان بکشاند. هر که نزدیک شد، برافروخت و رسید و هر که دوری جست، بازماند». در بیانی دیگر کلام خدا چنین به زیبایی تشبیه می‌کنند: «ای بنده‌ی یزدان، شب‌نمی از دریا‌های بخشش یزدان فرستادیم، اگر بنوشند و زمزمه‌ای از آوازه‌های خوش جانان آوردیم، اگر به گوش جان بشنوند». در موضعی دیگر ظهور جدید را به بهار تازه تشبیه می‌کنند و می‌فرمایند: «سزاوار آن که در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت». از آن حضرت در لوحی است: «از علو جود بحت و سمو کرم صرف در کل شیء ممّا یشهد و یری، آیه‌ی عرفان خود را ودیعه گذارده، تا هیچ شیء از عرفان حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند». به زبان ساده، هرچه در عالم هست، به فضل

الهی آیه و وسیله‌ی شناسایی آفریدگار جهان است و آن آیه، مرآت جمال اوست در آفرینش و البته انسان والاترین آینه‌ای که اوصاف علوی را در وجود خود منعکس می‌کند و برتر از انسان، انسان کامل است، یعنی مظهر الهی یا پیامبر و رسول که او آینه‌ی تمام‌نمای جمال و کمال ایزدی است و از طریق او معرفت حق ممکن می‌شود. به این ترتیب هر شیء در عالم وجود قدر و منزلت پیدا می‌کند و نمی‌توان با جهان طبیعت از در خشونت و تسخیر و تصرف غیر معقول درآمد.

تعلیمات بهائی بر آن دلالت دارد که در وجود انسان به تفاوت از همه‌ی موجودات عالم، دو طبیعت است: یکی طبیعت دون و دیگری طبیعت علوی. طبیعت دون یا بهیمی تابع قوانین عالم حیوان است، حرص و خشم و حب ذات از خصوصیات آن است. اما طبیعت علوی یا جنبه‌ی الهی انسان که باید به هنگام بلوغ فکری و معنوی تسلط و غلبه پیدا کند، با مهربانی و نوع‌دوستی و خویشتن‌داری قرین است.

نباید از این گفته استنباط کرد که طبیعت بهیمی یا حیوانی بد است، زیرا صفات ذکر شده، همه برای حفظ او ضرورت دارد. اگر طفل برای مکیدن شیر حرص نزند، یا از ناراحتی فریاد خشم برنیاورد، یا خود را از آفات گونه‌گون محفوظ ندارد، بقا و دوام عمر او در معرض تهدید است. اما در مراحل بالاتر زندگی از او انتظار می‌رود که به صفات شریف‌تری متصف شود و سود خود را در مصلحت دیگران بجوید و بر غرائز اولیه‌ی نظارت کند و آنها را در مهار آورد.

هر دو طبیعت انسان در خور احترام است، اما طبیعت ملکوتی او بیشتر. زیرا در آن

آینه است که اوصاف علوی جلوه‌گری می‌کند و به قول مولانا جلال‌الدین رومی:

خلق را چون آب دان صاف و زلال	منعکس در وی صفات ذوالجلال
علمشان و عقلشان و فضلشان	چون ستاره‌ی چرخ در جوی روان
پادشاهان مظهر شاهی حق	عارفان مرآت آگاهی حق

دعوت مظاهر الهی یا پیامبران بر این است که آدمی با طبیعت الهی خود انس گیرد و از طبیعت بهیمی بگسلد و از این طریق خود را برای ورود به عوالم روحانی که پس از مرگ در انتظار اوست، آماده کند. به قول حافظ:

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد
به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء، توشه‌ای که آدمی می‌تواند با خود به عالم بقا برد، توشه‌ی معنوی است، معرفت‌الله است، محبت‌الله است، ایمان است، انقطاع از دنیا است، اعمال خیریه است، جانفشانی در راه مقاصد عالیه است و بالأخره طهارت و قدوسیت است و تا این قوا را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید، البته از حیات ابدیه محروم است و به عبارت دیگر حیات او مثل حیات جماد و نبات است، نه حیاتی که شایسته و درخور مقام بلند انسان است.

این بیان حضرت بهاء‌الله خطاب به انسان و انسانیت در کلمات مکتونه مناسب مقال است که فرموده‌اند: «ای دوست من، تو شمس سماء قدس منی، خود را به کسوف دنیا میلایی. حجاب غفلت را خرق کن، تابی پرده و حجاب از خلف سحاب به در آیی و جمیع موجودات را به خلعت هستی بیارایی».

در دنیای غرق مادیت و اسیر سحر ماشین و افسون تکنولوژی، حضرت بهاء‌الله ما را به بازگشت به طبیعت به معنای جامع کلمه دعوت می‌فرمایند که از مقتضیات آن احترام و رعایت منابع طبیعی، قدرشناسی جهان هستی، زیستن زندگی نزدیک به طبیعت، حفظ محیط زیست، سادگی و دوری از هر نوع آلودگی و بالأخره بازیافت آن طبیعت الهی است که در وجود هر انسانی به ودیعه گذاشته شده و نیز تقویت صفات و ملکات فاضله‌ای که در وجود فرد صورت و مثال الهی را به گفته‌ی کتب مقدسه جلوه گر می‌کند.

سخن را با کلامی از حضرت بهاء‌الله خاتمه می‌دهم که حاصلش به زبان فارسی این است که همه‌ی مردم بر فطرت الهی خلق شده‌اند و خدا برای هر کس قدر و مقداری در این مورد، در لوح محفوظ مقرر داشته. اما این جمله، یعنی استعدادات بالقوه به اراده‌ی خود شما، یعنی انسان، ظاهر می‌شود، چنان که خود در اعمال خویش گواه آن هستیم.

گفتار یازدهم

تقلید و تعصب

امروز اجازه می‌خواهد که در قالب برنامه‌ی امیدها و نویدها از دو تعلیم مهم بهائی سخن گوید که بی‌تردید منشأ تحولی عظیم و بی‌سابقه در اندیشه‌ی دینی بوده است. یکی دستور ترک تعصب یا فاناتیسم که معنای آن شدت علاقه به دین نیست، بلکه اعتقاد به انحصار حقیقت و تصلب و تحجر در شریعت است و دیگری دستور ترک تقلید است، یعنی ترک عادت یا سنتی که در بسیاری از جامعه‌های دینی به چشم می‌خورد، زیرا در برخی از ادیان تشویق افراد به این که شخصاً به جستجوی حقیقت دینی پردازند، دیده نمی‌شود و فردی که در خانواده‌ای یهودی، مسیحی یا مسلمان به دنیا آمده، خواه و ناخواه به همان جامعه‌ی دینی منتسب و متعلق انگاشته می‌شود.

از آن گذشته، افراد در طول زندگی، بدون تفکر شخصی، چشم بسته از علمای دین پیروی می‌کنند و نحوه‌ی درک و فهم و تفسیر آنان از مطالب دینی را تعبداً می‌پذیرند. حتی گاه کار بدان جا می‌رسد که حرام و حلال در امر تغذیه را هم از کارگزاران دین می‌پرسند، یعنی نه فقط آن چه را که باید یا نباید خورد، بلکه فی‌المثل چگونگی ذبح حیوان را تا خوردن گوشتش مجاز باشد، از اصحاب شرع سؤال می‌کنند.

در عالم مسیحیت، این که کلیسا برای روحانیون حق شنیدن اعترافات مردم و بخشودن گناه‌های آنان را قائل شده است، نمونه‌ی دیگری است از قوت و غلبه‌ی اصل تقلید و تبعیت از یک مرجع دینی.

اگر بخواهیم راز ترقی شگفت جهان غرب را بعد از قرون وسطی بدانیم، باید به این دو مفهوم، یعنی ترک تقلید و دفع تعصب، رجوع کنیم زیرا مغرب زمین از آن زمان پای در راه ترقی علمی و فکری و اجتماعی نهاد که سنت‌های دیرینه را با همه‌ی احترامی

که برای آنها می‌شد قائل شد، به کنار نهاد و در هر مورد و در هر مسئله تحقیق و پژوهش با روش‌های صحیح را دستورالعمل خود قرار داد. در مورد یافته‌ها و شناخته‌های قدما نیز اصرار و تعصب نورزید، بلکه همه‌ی دانسته‌ها را در معرض آزمایش مجدد قرار داد تا با اطمینان خاطر درست را از نادرست تشخیص دهد و تفکیک کند.

باید از ابتدا به صراحت اعلام کرد که امر بهائی نه موافق تقلید است، نه طرفدار تعصب. در مورد عدم موافقت با تقلید، همین بس که گفته شود که در دیانت بهائی، قشری و طبقه‌ای از جامعه که روحانیت و حکومت شرع و تسلط بر وجدان نفوس را در اختیار داشته باشد، وجود ندارد و فرد، اعم از آن که بهائی زاده باشد یا فرزند آئینی دیگر، مکلف به تحری حقیقت، یعنی پژوهش فردی در امور دینی است و در مورد تعصب، کافی است یادآوری شود که هرچند حضرت بهاءالله تربیت روحانی و اخلاقی را در همان آغاز کارِ تعلیم و تربیت کودکان، اساسی و ضروری تشخیص فرموده‌اند، اما در عین حال یادآور شده‌اند که چنین تربیتی نباید منتهی به تعصب و حمیت جاهلی گردد. عین بیان حضرت بهاءالله در این مورد چنین است: «دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را به شرایط دین تعلیم دهد، تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی، ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین دارد، لکن به قدری که به تعصب و حمیت جاهلیه منجر و منتهی نگردد»^۱.

این که در دیانت بهائی علما به عنوان مراجع تقلید وجود ندارند، در این جامعه چنین توجیه می‌شود که اولاً عصر جدید، عصر سواد عمومی است و کتب مقدسه در دسترس همگان قرار دارد و همه می‌توانند بخوانند و از کلام الهی بهره‌مند شوند و در نتیجه نیاز به قشر خاصی از جامعه که کارش توضیح و تشریح کلام الهی باشد، دیده نمی‌شود.

ثانیاً امر بهائی بر عقل و تفکر عقلانی تأکید خاص دارد و در نتیجه هر کسی باید معتقدات، رسوم و آداب و احکام دین را در ترازوی عقل بسنجد و تقلید کورکورانه و اطاعت علی العمیا، در حالی که دین حق - فارغ از اضافاتی که در طول زمان بدان الحاق شده - با عقل و منطق موافق است، مورد پیدا نمی‌کند. خرافات و اندیشه‌های غیر منطقی به

^۱ از کلمات فردوسی، ورق هشتم

اصل دین تعلق ندارد، بلکه این مردم هستند که این گونه افکار بی‌اساس را بر اصل شریعت افزوده‌اند و متأسفانه در مواردی نقش عمّال دین در ترویج خرافات و موهومات و قول به معجزات و کرامات و نظایر آن بارز و نمایان بوده است.

حکم به ترک تقلید پاسخ قاطعی است بر کسانی که به انتقاد از ادیان می‌پردازند و دین را مانع ترقی علم و مخالف پیشرفت عقل و منطق تصور می‌کنند. اگر مراجع مسیحی دست از تقلید و دنباله‌گیری افکار سنتی برمی‌داشتند و به تکفیر علمایی چون گالیله روی نمی‌آوردند، فاصله‌ی عظیمی که میان دین و علم در قرون جدید روی داده، اتفاق نمی‌افتاد. در مورد تعصب عباراتی از یک بیان حضرت عبدالبهاء می‌توان نقل کرد که فرموده‌اند: «حضرت بهاء‌الله ما را از هر تعصبی نجات داد. تعصبات است که عالم را خراب کرده، هر عداوت و نزاعی و هر کدورت و ابتلائی که در عالم واقع شده، یا از تعصب دینی بوده یا از تعصب وطنی یا از تعصب نژادی یا تعصب سیاسی. تعصب مذموم و مضر است، هر نوع باشد. وقتی که امر تعصبات از عالم دور شود، آن وقت عالم انسانی نجات یابد.»^۱

البته تعصب را با محبت صادق و صمیمی نباید اشتباه کرد. فاناتیسم در تعریف فرنگی کلمه، کسی را گویند که نسبت به یک عقیده یا دین یا یک شخص، ایمان غیر قابل بحث و غیرت و حمیتی برون از منطق و عاری از بینش دارد. در تعصب، تنها حالت افراط نیست که محبت حقیقی را ضایع می‌کند، نبود قدرت سنجش نیز در کار است که منشأ هیجانی زاید از اندازه می‌گردد.

چه راست گفته است، مولانا جلال الدین که: «سخت‌گیری و تعصب خامی است»
و چه به جا تقلید را محکوم کرده و فرموده:

خلق را تقلیدشان برباد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

و چه خوب گفته است ملاحسین کاشفی شارح مثنوی و مؤلف کتاب لب لباب مثنوی: «سخن مقلد قشری است بی‌لباب و کلام محقق آیتی است از ام‌الکتاب. آن لاف بیان می‌زند و این سخن از عیان می‌گوید.»

^۱ پیام ملکوت، ص ۹۹

و مولانا جلال الدین چه در سخن اش صادق است، آن جا که گوید:
آن که او از پرده‌ی تقلید جست او به نور حق ببیند هر چه هست
جهد کن تا تو محقق دین شوی تا چو عقل کل باطن بین شوی

در یکی از آثار حضرت بهاء‌الله که در آن اشاره به ظهور آن مظهر الهی است، می‌فرمایند: «آن که پنهان بود، آمده و خوب آمده. بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی».^۱

این فرمان آزادی، معانی متعدد می‌تواند داشته باشد، از جمله آزادی از اسارت نفس و هوی، آزادی از تقلید، آزادی از تعصبات جاهلی، آزادی از آن چه موجب کاهش مقام انسانی می‌شود و به همین قیاس.

آزادی از تقلید را حضرت بهاء‌الله شرط اصلی جستجوی حقیقت دینی می‌دانند، چنان که در همان ابتدای کتاب شریف ایقان در شرایط سالکین سیل ایمان می‌فرمایند: «سالکین سیل ایمان و طالبین کنوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شؤونات عرضیه پاک و مقدس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلق به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه‌ی کلمات فانیه».

همین مضمون را در قسمت دوم همان کتاب نفیس در ارتباط با موضوع شرایط مجاهد می‌پرورند، آن جا که می‌فرمایند: «شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سیل معرفت سلطان قدم گذارد، باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است، از جمیع غبارات تیره‌ی علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه نماید...». در همان کتاب مستطاب، بعد از ذکر مثال‌هایی از ظهورات گذشته که همیشه مواجه با اعراض و اعتراض خلق شدند، می‌فرمایند که باید در علت این غفلت مردم تحقیق کرد و نتیجه می‌گیرند که: «نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت می‌نمایند و در صحراهای بُعد سیر می‌نمایند و به ظنونات خود

^۱ یاران پارسی، ص ۱۸

هرچه از علمای خود شنیده‌اند، همان را تأسی می‌نمایند. لہذا غیر از اعراض، امری ندارند و جز اغماض، حاصلی نخواهند.»

و سرانجام به این حقیقت متذکر می‌شوند که: «در همه‌ی اوقات سبب سد عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه، علمای عصر بودند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود و ایشان، بعضی نظر به حب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت، ناس را منع می‌نمودند.»

کافی است که به امثال قیافا به هنگام ظهور حضرت مسیح و ابوالجہل در زمان رسالت پیغمبر اکرم حضرت محمد اشاره شود که علم مخالفت با مظهر ظهور را آنان بلند کردند و در نتیجه بسیاری را به گمراهی انداختند.

شک نیست که در مورد همه‌ی علمای دین به یک گونه قضاوت نباید کرد. فراوان بوده‌اند در میان این عالمان افرادی دل‌آگاه و دارای تقوای الهی که به هنگام ظهور جدید، آمانا و صدقنا، گفتند و در ادوار بعد هم در تعلیم اخلاق و تنویر افکار نقشی مؤثر و درخور ستایش ایفا کردند و به همین مناسبت در آثار بهائی از آن گونه نفوس به شایستگی تجلیل شده است. در وصف چنین علمایی است که حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند:

«اما علمایی که فی‌الحقیقه به طراز علم و اخلاق مزین‌اند، ایشان به مثابه‌ی رأسند از برای هیکل عالم و مانند بصرند از برای امم.»

«اما دانایان پاکدل، پاک‌جانند. هر یک رحمت یزدانند و موهبت رحمن، سماء هدایت‌اند و سراج عنایت... مربی نفوسند و مبشر قلوب، هادی امم‌اند و منادی حق بین بنی آدم.»

به هنگام ظهور جدید بسیاری از علمای زمان به اندک تفرس و غور و تعمقی، طوق ایمان را برگردن نهادند و حتی در طریق وفا به عقیده‌ی جدید، جان خود را فدا کردند که فهرست نام‌های آنان در دیانت بایی - بهائی بسیار مفصل است و این گفتار کوتاه را مجال ذکر اسامی آنان نیست. از سید دارابی که به دستور محمد شاه برای تحقیق امر باب نزد آن حضرت رفت و به موهبت شناسایی حقیقت نائل شد تا علمای طراز اولی که بعضی

در صف مجتهدان معتبر عالم اسلام بودند، چون محمد نبیل اکبر قاینی و ابوالفضل گلپایگانی و برخی هم در عالم یهود و یا در میان زردشتیان، در شمار دانشمندان محسوب می‌شدند و همه با شناسایی امر جدید، دل بدان بستند و از قیود گذشته، خویش را رها کردند.

ممکن است این نکته به خاطر رسد که دشواری و پیچیدگی بعضی از مراسم و مناسک دینی در گذشته، حضور عمّال مذهبی را ایجاب می‌کرده است، چون اقامه‌ی نماز جماعت در اسلام و اجرای رسومی چون توزیع نان و شراب مقدس در کلیسا یا زنده نگاه داشتن آتش در معبد زردشتیان. اما در این مورد هم باید گفت که حضرت بهاءالله با کاهش و تسهیل مراسم و آداب مذهبی، امکان آن را به وجود آورده‌اند که هر فردی بتواند به دور از جامعه‌ی مخصوص متولیان دین، آن مراسم و آداب را انجام دهد.

امر بهائی فاقد نماز جماعت است، غسل تعمید و تقسیم شراب و نان مقدس ندارد. ازدواج بهائیان را نماینده‌ی تشکیلات بهائی - هر که باشد - می‌تواند برگذار کند. نماز میت و مراسم کفن و دفن را هم همه کس می‌تواند انجام دهد. معابد بهائی را که اینک در همه‌ی قارات وجود دارند، هیچ قشر مخصوص مذهبی اداره نمی‌کند، مسئول اداره‌ی آنها تشکیلات بهائی است و بر روی اصحاب همه‌ی ادیان گشوده هستند. به این ترتیب کاری نیست که فقط فرد مخصوصی در کسوت روحانیان بتواند از عهده‌ی آن برآید. این است که در آثار حضرت بهاءالله خطاب به علما و اصحاب دیر و صومعه، ملاحظه می‌کنیم که آنان را دعوت می‌کنند که از انزوا به فضا روی آرند و به کاری پردازند که مفید به عموم باشد.

در تاریخ امر بابی و بهائی بسیار روحانیون بودند که پس از ایمان به امر جدید دست از کسوت و شغل مذهبی برداشته و زندگی خود را وقف خدمت به هم‌نوع عالم انسانی کرده‌اند.

نعیم اصفهانی چه هشیارانه زاهدان یا دقیق‌تر گفته شود، عالمان زاهدان را از عاشقان حقیقت جدا کرده و در حقشان چنین سروده است:

عاشقان را به زاهدان م شمار	کاین غم خویش دارد، آن غم یار
آن به خون چهره شوید این از آب	سَر دهد آن و این برَد دستار
آن ره جان سپرد، این ره نان	آن در دین زد و این در دینار
می سرایند هر دو نکته‌ی عشق	این به بالای منبر، آن سرِ دار
زاهد از بهر زر کند زاری	عاشق از مال و جان بود بیزار
از پس سیم آن به نغمه‌ی زیر	وز غم یار آن به ناله‌ی زار

چون سخن از آئین حضرت بهاءالله بود، اشاره‌ای به مبشر آن حضرت، یعنی حضرت باب، مناسب مقال خواهد بود.

در تحقیق ممتعی که دوست ارجمندم، دکتر نادر سعیدی، درباره‌ی تجدد در آئین حضرت باب کرده، چون عقلانیت یکی از ارکان عمده‌ی تجدد است، یادآور می‌شود که حضرت باب صور گونه‌گون عقلانیت را در نظر داشته‌اند و تنها به عقلانیت ابزاری و تکنیکی که مورد توجه متجددان غرب است و همان است که موجب ترقی علم و فن شده، اکتفا نکرده‌اند. عقلانیت اخلاقی نیز که به قول هابرماس جامعه شناس معاصر آلمانی در رابطه‌ی انسان با انسان مطرح می‌شود، مطمح نظر آن حضرت بوده و احترام به سایرین و احتراز از وارد کردن حزن در قلب آنها و اجابت نیازهای مردم نیز مورد تأکید آن حضرت بوده است و یکی از جلوه‌های این احترام به انسان‌ها و عزیز و مقدس شمردن مقام و مرتبت انسانی، نسخ احکامی بوده که در ادیان سابقه اجازه‌ی تسلط فردی را بر دیگر افراد می‌داده. علاوه بر این دو نوع عقلانیت، حضرت باب کاربرد عقل را در حوزه‌ی حقایق روحانی نیز ضرور شمرده و به عبارت دیگر تحری شخصی حقیقت را در این زمینه لازم دانسته‌اند و حال آن که هم در زمینه‌های سنت پرستی شرق و هم در فرهنگ تجدد غرب، اصل تقلید پذیرفته شده است.

به زبان دیگر گوئیم، امر حضرت باب که زمینه ساز دیانت بهائی است، یکی از مهمترین پایه‌های تجدد را که کاربرد عقل باشد، از دایره‌ی تنگ امور مادی - اقتصادی و

پیشرفت تحقیق، آمادگی برای ترک تقلید گذشته و دست برداری از اصرار تعصب آمیز در شناسایی‌های کنونی است. هیچ علمی حد یقف ندارد و ای بسا کشفیات تازه، تئوری‌های نوینی را مطرح کند که بر اثر قبول آنها مبانی شناخت‌های دیرین دگرگون شود. چنان که در تحول از فیزیک مکانیک نیوتنی به فیزیک کوانتا، این تجدید نظر در مبانی علم مذکور را می‌توان به انگشت نمود.

مسک ختام عرایضم، کلامی از حضرت عبدالبهاس است که به اصل آن دسترس حاصل نشد و ترجمه‌ی مضمون آن چنین است: جمیع مواهب اساساً الهی است، ولی هیچ موهبتی با قوه‌ی فکر و تمعن و تفرس که عطیه‌ای است جاودانی و آثار آن سبب مسرت ابدی است، برابری ننماید... لذا باید سعی بلیغ در کسب علوم و فنون نماید. هرچه بیشتر در این خصوص ترقی نماید، به مراتب عالی‌تر به درک مقصد و منظور الهی واصل گردید... فی‌الحقیقه علم به مثابه‌ی آینه است که در آن اشکال و تصاویر نامتناهی از اشیای موجود، منعکس و ظاهر گردد و پایه و بنیان هر تقدم و پیشرفت فردی و ملی است و بدون قوه‌ی تفکر و تفحص، ترقی و تعالی غیر ممکن و محال است.^۱

^۱ پیام آسمانی، جلد دوم، ص ۲۳۷

گفتار دوازدهم

بشارت تندرستی برای همگان

از قدیم گفته‌اند، دو نعمت است که ناشناخته است، یعنی قدر آنها را کمتر کسی می‌داند. یکی نعمت صحت و سلامت است و دیگری نعمت آرامش و امنیت. بخشی از تعالیم امر بهائی معطوف به ایجاد امنیت و آرامش در جهان است، چون تعلیم صلح عمومی و ترک تسلیحات و تأسیس محکمه‌ی کبری و منع خشونت و نهی جدال و نزاع و دستور حرمت دیگران و مهربانی به همگان و رعایت حقوق مردم و نظایر آن.

اما موضوع صحت و سلامت هم در آثار مبارکه‌ی این ظهور الهی مسکوت نمانده و حتی حضرت بهاءالله لوحی دارند، به افتخار نبیل اکبر قائمی از علمای بزرگ آغاز این ظهور که نامش «لوح طب» است و در آن، اصول بهداشت عمومی را توضیح و تشریح فرموده‌اند. همچنین کتاب احکام آن حضرت، یعنی کتاب اقدس، شامل احکامی است در مورد ترک عادات مضره، نظیر اعتیاد به مواد مخدره و شرب الکل و نیز همان کتاب مستطاب، زندگی سالم را که مقرون به پاکی و پاکیزگی و کار و کوشش و ایثار و خدمت باشد، تشویق کرده است.

اهمیت تندرستی در امر بهائی به حدی است که حضرت بهاءالله در لوح طب، نظر به آن که پزشکی سبب حفظ جسم و جان مردم است، آن را مقدم بر علوم دیگر، یعنی اشرف بر همه‌ی آنها قلمداد فرموده‌اند. در عین آن که اهمیت روحانیت که حفظ روح آدمی است، در آن لوح و آثار دیگر آن حضرت به جای خود محفوظ و مشخص است، چنان که در کلمات مکنونه آمده که: «طیب جمیع علت‌های تو ذکر من است» [یعنی ذکر

الهی را فراموش منما] حقیقتی که امروزه برخی از پزشکان محقق به ثبوت رسانده‌اند که دعا و مناجات و یاد خدا، حتی در معالجه‌ی جسم اثری بارز دارد.

فلسفه‌ی این که امر بهائی - و به میزان محدودتر ادیان گذشته - به حفظ صحت جسم و روان اهمیت داده‌اند، درکش دشوار نیست. در همه‌ی ادیان وجود روح آدمی با صراحت بیش و کم تصدیق شده و البته جسم انسان به عنوان محمل یا مرکب روح نمی‌توانسته مورد غفلت واقع شود، حتی باید گفت که به یک اعتبار، ادیان الهی حکم نسخه‌ی پزشک دانا برای درمان بیماری‌های جسم و جان و روح و روان آدمیان را دارند، مطلبی که خصوصاً در مورد دیانت حضرت بهاءالله صادق است که چاره ساز دردهای امروز بشریت است. به فرموده‌ی خود آن حضرت: «رگ جهان در دست پزشک دانا است. درد را می‌بیند و به دانایی درمانی می‌کند»^۱. یا در بیانی دیگر: «دیده می‌شود گیتی را دردهای بیکران فراگرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده‌ی خودبینی سرمست شده‌اند پزشک دانا را از او بازداشته‌اند و این است که خود و همه‌ی مردمان را گرفتار نموده‌اند»^۲.

شک نیست که آفریدگار توانا همواره سلامت و تمامیت آفریدگان خود را خواسته است. معذک همیشه مقتضیات زمان چنان نبوده که حکم حرمت بعضی از آن چیزها که به تندرستی آدمی آسیب می‌رساند، به صراحت کامل آورده شود. چنان که در آئین مسیحایی نوشیدن شراب نه فقط ممنوع نبوده، بلکه شراب به عنوان رمز خون حضرت عیسی بن مریم در کلیسا و توسط اصحاب کلیسا مصرف شده و می‌شود.

در شریعت قرآن چنان که می‌دانیم حکم منع شراب در آغاز صادر نشده بود. بعد مذکور آمد که در شراب منافع و مضار هر دو هست. در مرتبه‌ی سوم دستور رسید که به هنگام مستی نماز نباید ادا کرد و بالأخره حکم قاطع بر منع مسکرات بعداً صادر شد و شرب آن به عنوان عمل شیطان موصوف گردید.

^۱ مجموعه‌ی الواح مبارکه، ص ۲۳۸

^۲ دریای دانش، ص ۳-۴

راجع به مواد مخدره، هرچند این مواد بعضاً در اعصار گذشته هم وجود داشته، اما کتب مقدسه در این مورد ساکت است.

پر خوری که زیانش کمتر از دیگر عادات مضره نیست، در عالم مسیحیت به عنوان یکی از هفت گناه‌های کبیر تلقی شده و در ادیان یهود و اسلام مصرف بعضی گوشت‌ها که لابد در اعصار پیشین به صورت سالم مقدور نبوده، تحریم شده است.

از مزایای دیانت بهائی صراحت او در ابراز نظر راجع به مواد مضر به سلامت آدمی است. دیانت بهائی اصل اعتدال را نه فقط در آزادی و تمدن و امور مهمه توصیه می‌کند، بلکه حتی در اکل و شرب نیز رعایت کمال اعتدال مورد تأکید او قرار گرفته است و البته ضرورت عفت و عصمت که این همه در آثار بهائی راجع به آن اصرار شده است، فرد مؤمن را از آفاتی چون بیماری‌های آمیزشی که در دنیای معاصر متأسفانه بسیار رایج است، محفوظ و مصون می‌دارد.

چنین به نظر می‌رسد که دنیای معاصر هم با همه‌ی غفلت از مبادی روحانی متدرجاً دارد متوجه‌ی زیان بعضی مواد ناسالم می‌شود. مثلاً از سرزمین‌هایی که مصرف شراب و الکل در آن به وفور معمول بوده، فرانسه است. در مطبوعات می‌خواندم که فرانسویان دارند بیش از پیش از مصرف دخان و مسکرات دست برمی‌دارند. در فاصله‌ی سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۵ در صد مردانی که همه روزه به شرب مسکرات می‌پرداخته‌اند از ۲۸ در صد به ۲۰ در صد تقلیل یافته و نسبت زنان مصرف کننده‌ی مسکرات از حدود ۱۱ در صد به ۷ در صد کاهش پذیرفته است. درباره‌ی مصرف دخان، سیگار و سیگارت هم همین تمایل به کاهش دیده می‌شود. در سال ۲۰۰۰ بالای ۳۳ در صد مردم مصرف دخان می‌کردند، در سال ۲۰۰۵ این در صد به حدود سی تقلیل یافته و خصوصاً زنان و جوانان هستند که دست از این عادت زیان‌خیز برداشته‌اند.

متأسفانه در مقابل این دو کاهش به نظر می‌سد که مشکل مواد مخدره هنوز به قوت خود باقی است. چنان که در فرانسه در سال ۲۰۰۰ حدود ۲۵ در صد افراد، سابقه‌ی

مصرف حشیش داشته‌اند و این نسبت در سال ۲۰۰۵ به ۳۰،۶ در صد افزایش پیدا کرده است.

آن چه به عنوان نوید تحولی در آینده در مصرف مواد مضره به نظر می‌رسد، آگاهی روزافزون مردم است به این که مواد دخانی و مخدره و امثال آن به سلامت و حیات انسان لطمه می‌زند، چنان که در نمونه گیری در فرانسه که حدود سی هزار فرانسوی را دربرمی‌گرفته، ۲۷ در صد مردان و ۳۹ در صد زنان گفته‌اند که از امراض ناشی از مصرف توتون و تنباکو وحشت دارند. ۱۰ در صد مردان و ۱۵ در صد زنان هم ترسشان از بیماری‌های ناشی از الکل بوده است.

اما در مورد حدود گسترش اعتیادات مذکور در پهنه‌ی جهان، آخرین آمارهای سازمان بهداشت جهانی که به سال دو هزار و دو مربوط می‌شود، حکایت از آن می‌کند که حدود یک سوم مردان بزرگسال جهان گرفتار دخانیات هستند و از هر ده بزرگسال، یکی بر اثر امراض ناشی از مصرف دخان در هر سال جان می‌سپرد. به عبارت دیگر در هر ۸ ثانیه یک فرد انسان قربانی مصرف توتون و تنباکو می‌شود. از هر ۵ مورد مرگ در میان مردم امریکا، یک مورد آن در نتیجه‌ی مصرف دخانیات است. تعداد قلیلی از شرکت‌های چند ملیتی در امریکا، انگلستان و ژاپون بازار توتون و تنباکو را در حیطه‌ی اختیار خود دارند و روزی ۱۵ میلیارد سیگار به فروش می‌رسانند و درآمدهای ناشی از این صنعت بیماری ساز، حیرت آور است.

متأسفانه جوانان هم از این آفت برکنار نیستند. در میان جوانان ۱۳ - ۱۵ ساله در سطح جهان حدود یک پنجم مصرف دخان کرده‌اند و حدود ۵۰ در صد کسانی که در جوانی به مصرف دخانیات روی آورده‌اند، بر طبق مطالعات تجربی که اخیراً انجام شده، در معرض این خطر هستند که اقلأً تا ۱۵ - ۲۰ سال بعد هم دست از این عادت مضر برندارند. اگر فقط به کشور بریتانیا نگاه کنیم، آمارها حکایت از این می‌کند که تلفات از مصرف دخان ۱۲ برابر تلفات این کشور در طی جنگ جهانی دوم بوده است!

در مورد مواد مخدره اگر فقط آمارهای سال ۲۰۰۴ کشور امریکا را در نظر گیریم، ۱۹ میلیون امریکایی، یعنی ۷،۹ در صد جمعیت ۱۲ ساله به بالا به مصرف مواد مخدره پرداخته‌اند و در میان این مواد، ماری جوانا بیش از همه مصرف شده است. ۱۲۱ میلیون امریکایی ۱۲ ساله به بالا به مصرف مشروبات الکلی عادت دارند. از این میان ۱۶،۷ میلیون نفر کثیرالمصرف هستند و به احتمالی می‌توان آنان را الکلیک بالفعل یا بالقوه دانست.

در مورد مصرف کنندگان توتون و تنباکو، آمارهای امریکایی سخن از ۷۰،۳ میلیون نفر در سال ۲۰۰۴ می‌گویند و این تعداد نفوس ۲۹،۲ در صد جمعیت ۱۲ ساله به بالا را در آن سرزمین تشکیل می‌دهد.

آمارهای مشابهی را می‌توان در کشورهای دیگر ارائه کرد، ولی تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

گفتیم که ادیان الهی را به اعتباری می‌توان نسخه‌ی بهداشت روانی و جسمانی آدمیان دانست. از این رو چنان که اشارت رفت، در آثار بهائی مصرف الکل و افیون منع شده و تقدیس و تنزیه از مصرف دخان مورد تأکید قرار گرفته و در هر امری از جمله در کار تغذیه، رعایت اعتدال و توجه به اصول صحی توصیه شده. علاوه بر آن، امر بهائی مردم را به مصرف مواد طبیعی، چون گیاه‌ها، میوه‌ها، حبوبات و مانند آن به جای گوشت و چربی حیوانی و امثالها تشویق کرده است.

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس که گنجینه‌ی حدود و احکام آئین جدید است، به صراحت می‌فرمایند که از آن چه موجب کسالت جسم و سبب زیان بدن است، پرهیز باید کرد، چه خداوند آن چه را که برای انسان سودمند است، اراده فرموده است. «ایاکم ان تستعملوا ما تکسل به هیاکلکم و یضّر ابدانکم. انا ما اردنا لکم الا ما ینفعکم. یشهد بذلک کل الأشیاء لو انتم تسمعون.»

اراده‌ی حق به پاکیزگی انسان از این گونه آلودگی‌ها، انعکاسش در بیان حضرت عبدالبهاء به چشم می‌خورد، آن جا که در مورد افیون یا تریاک می‌فرماید: «اما مسئله‌ی افیون کثیف ملعون، نعوذ بالله من عذاب الله. به صریح کتاب اقدس محرم و مذموم و شربش

عقلاً ضربی از جنون و به تجربه مرتکب آن به کلی از عالم انسانی محروم. پناه به خدا می‌برم از ارتکاب چنین امر فظیعی که هادم بنیان انسانی است و سبب خسران ابدی. جان انسان را بگیرد، وجدان بمیرد، شعور زائل شود، ادراک بکاهد... دیگر نتوان مضرتی اعظم از این تصور نمود.^۱

شدت و حدت کلام حضرت عبدالبهاء گواه روشنی است بر آن که آن چه به جسم و جان انسان زیان رساند، تا چه حد در درگاه رحمن مردود و مطرود است. پاکی و پاکیزگی در آئین بهائی به حدی تأکید شده که حتی فرموده‌اند، نباید آثار چرکی در جامه‌ی انسان دیده شود، تا چه رسد به آلودگی جان و وجدان آدمی، یا مصرف موادی چون تریاک و مواد مخدره‌ی دیگر. می‌فرمایند: «والذی یری فی کسائه و سخّ انه لا یصعد دعائه الی الله»، یعنی آن کس که در جامه‌اش چرکی مشاهده شود، حتی دعایش به درگاه الهی بر نمی‌آید و نمی‌رسد. این است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «در جمیع مراتب تنزیه و تقدیس و پاکی و نظافت سبب علویت عالم انسانی و ترقی حقایق امکانی است، حتی در عالم جسمانی نیز لطافت سبب حصول روحانیت است، چنان که صریح کتب الهی است».

از مؤلفان بهائی دکتر ج. ای. اسلمنت که خود طیب بود، بیشتر از سایرین موضوع صحت و علاج را در کتاب خود که به معرفی امر بهائی مربوط است، تشریح کرده (فصل ۷). باید به گفته‌ی او متذکر بود که جسم خادم روح است و برای آن که آماده‌ی خدمت باشد، باید از سلامت خود مواظبت کند. ضمناً «وحدت جوهری کائنات که به صور و مراتب نامتناهی حیات مشهود است و یکی از تعالیم اساسی حضرت بهاء‌الله است»، ما را به این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که سلامت جسمانی ما با صحت فکری و اخلاقی و روحانی و همچنین با سلامت فردی و اجتماعی ابناء نوع به مراتب بیش از این مربوط و پیوسته و متأثر از یکدیگر است که معمولاً تصور می‌شود.^۲

^۱ گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۴۶
^۲ بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۱۱۸

از قدیم گفته‌اند که عقل سالم در بدن سالم است، ولی ضمناً سلامت هریک از افراد در زندگی و در اجتماع پیرامون فرد اثر می‌گذارد، کما آن که عکس آن، یعنی بیماری فرد و یا تباهی قوای او بر اثر مصرف مواد زیان‌خیز، حیات خانوادگی و اجتماعی را دستخوش تلاطم می‌کند.

دستور ترک آن چه برای بدن مضر است، فی‌الحقیقه دریچه‌ی امید بر روی بشریت می‌گشاید، زیرا نه فقط میلیاردها دلار که صرف خرید و مصرف این مواد زیان‌آور می‌شود، صرفه‌جویی خواهد شد، بلکه میلیون‌ها زندگی انسانی از عواقب ناگوار صحتی این گونه آفات برکنار خواهند ماند. چه بسا جرم‌ها و جنایات که در تحت تأثیر الکل یا مواد مخدره صورت گرفته و می‌گیرد. تأثیر الکل در سوانح رانندگی که میزان کشتار آن در بعضی ممالک با مرگ‌های بالینی از امراض مختلفه پهلو می‌زند، روشن‌تر از آن است که نیازی به تأکید باشد.

این که در بسیاری از ممالک استعمال دخان در اماکن عمومی منع قانونی پیدا کرده، این که باز در برخی کشورها فروش الکل به نوجوانان تحریم شده است، این که مبارزه با تولید و فروش و مصرف برخی از مواد مخدره تقریباً در اکثر جامعه‌ها رسمیت یافته، همه گواه آگاهی و روشن‌بینی روزافزون مردم و اولیای امور نسبت به زیان قطعی این مواد است و ضمناً از تحقق تدریجی آن چه در کلام حق چندین دهه قبل توصیه شده بود، حکایت می‌کند. مگر نه آن است که حضرت بهاء‌الله در لوح طب که حاوی دستورات مهم بهداشتی است، فرموده‌اند: «اترك العادة المضره فانها بلیة للبریه»، یعنی عادات زیان‌آور را ترک کن که بلای جان مردم است.

عواملی که مردم را به مصرف مواد مخدره، الکل، دخانیات و مانند آن سوق می‌دهد، متعدد است. هستند کسانی که به گمان خود برای کسب لذت به این نوع مصارف روی می‌آورند، اما موارد عدیده‌ی دیگری هم هست که در آن مورد فرد تعمداً می‌خواهد هوش و هشیاری خود را از کار اندازد و فی‌المثل در مستی و نشئه، غم‌های خویش را به دست فراموشی سپرد. اما این نکته نیاز به اثبات ندارد که اثر این مواد موقت است و خواه و

ناخواه فرد مصرف کننده ساعتی بعد به جهان بیداری و آگاهی باز می‌گردد و دردش تازه می‌شود.

حضرت عبدالبهاء در مورد دخانیات فرموده‌اند: «فی الحقیقه ضرر و زیان این دود بی نفع و سود، واضح و مشهود است. اجسام را به کلی معلول نماید و اعصاب را رخاوت و سستی بخشد و دماغ، یعنی مغز، را از احساسات علویه ممنوع نماید. اوقاتی به شربش بیهوده بگذرد و اموالی بی‌جا صرف گردد، نه تشنگی بنشانند، نه گرسنگی زائل نماید. شخص عاقل البته ترک این مضر هائل نماید و همواره به آن چه سبب صحت و سلامت است، پردازد.»^۱

هدف اصلی امر بهائی زمینه سازی تحقق مدینه‌ی فاضله‌ای است که مسیحیان از آن به استقرار ملکوت خدا بر صفحه‌ی غربا تعبیر کرده‌اند و البته چنین جامعه‌ی والایی باید از همه‌ی آلودگی‌ها برکنار و آسوده باشد و قوای ذهنی انسان را به جای رخوت و سستی به راه فعالیت و خدمت و خلاقیت اندازد.

حضرت ولی‌ام‌الله در توفیق سال ۱۹۳۶ خود تحت عنوان «تحقق یا شکوفندگی مدینت جهانی» پیش‌بینی می‌فرمایند که در دنیای فردا، موجبات تشحید و تقویت ذهن و مغز انسان فراهم خواهد شد و البته در چنین دنیایی آن چه از قوت ذهن و سلامت فکر و حدت نظر آدمیان بکاهد، مردود و مطرود خواهد بود.

سلامت به گونه‌ای که در امر بهائی تعریف شده نظرگاه سازمان بهداشت جهانی را به یاد می‌آورد که به موجب آن، سلامت تنها در مصونیت از بیماری نیست، بلکه امکان بهره‌مندی کامل از قوای بدنی و ذهنی و فکری و توانایی سازگاری اجتماعی و از همه مهم‌تر قدرت خدمت به جامعه‌ی انسانی را هم دربر می‌گیرد.

بدون ذره‌ای مبالغه می‌توان گفت که امر بهائی دریچه‌ای بر روی آن چه پزشکی روانی - بدنی یا سایکوسوماتیک نامیده می‌شود، باز کرده، چنان که در همان لوح طب حضرت بهاء‌الله تأثیرات نامطلوب غم و اندوه و حسد و غیظ و خشم را بر روی کارکرد بدن انسان و اجزا و اعضای او یادآور شده‌اند و در جای خود لزوم سادگی و قناعت را در

^۱ مانده‌ی آسمانی، ج ۵

همه‌ی احوال تأکید نموده‌اند، زیرا به فرموده‌ی آن حضرت به قناعت، نفس انسانی از کسالت و سوء حال محفوظ و مصون می‌ماند.

ضمناً گفتنی است که نزدیک به صدسال قبل از آن که سازمان بهداشت جهانی در مورد نقش اصلی و عمده‌ی فرد انسان در حفظ سلامت خود و در نتیجه اعتلاء سطح بهداشت جامعه بحث کند، لوح طب و ظایفی را در این زمینه که یکایک افراد انسان، حتی در غیبت طیبیان برعهده دارند، یادآور شده است.

پس به حق و به جاست که امر بهائی را حاوی بشارتی برای تندرستی همگان بدانیم و مژده‌ی آسودگی از آلودگی‌ها و آمادگی برای خدمت مؤثرتر به هیئت اجتماع و تمدن بشری.

«بگو ای پسران خاک، یزدان پاک می‌فرماید: آن چه در این روز پیروز شما را از آلاینش پاک نماید و به آسایش رساند، همان راه، راه من است. پاک‌ی از آلاینش، پاک‌ی از چیزهایی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد»^۱.

^۱ حضرت بهاء‌الله، دریای دانش، ص ۵

گفتار سیزدهم طلایع ظهور عدل الهی

همه می‌دانیم که از جمله بشاراتی که در کتب مقدسه‌ی پیشین درباره‌ی موعود منتظر آخرالزمان آمده، این است که به ظهور او جهان پر از عدل و داد خواهد شد. به گفته‌ی اشعیای نبی، شخص موعود امت‌ها را داوری خواهد کرد (باب دوم)، مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد فرمود (باب پانزدهم) کمر بندش عدالت خواهد بود (همان باب) و با عقوبت الهی خواهد آمد (باب سی و پنجم).

ظهور حضرت باب و بعد حضرت بهاء‌الله دو بنیان‌گذار آئین جدید که موعود همه‌ی ادیان قدیم بوده‌اند، بی‌گمان باید راه گشا و زمینه ساز ظهور عدل الهی باشد. چنان که در واقع نیز تحقق عدل در زمینه‌های مختلف حیات بشری از سیاست و اقتصاد و عرصه‌های اجتماعی گرفته، تا امور حقوقی و اخلاقی، مقارن دو ظهور مزبور به صورت جریانی ممتد آغاز شده است.

حضرت بهاء‌الله خود تأیید و تصدیق فرموده‌اند که غیر از اتحاد عالم، هدف دیگر ظهورشان برقراری عدل و داد در پهنه‌ی کره‌ی زمین است و ضمناً استقرار عدل، خود به تحقق صلح و یگانگی عالم یاری خواهد کرد.

دو نمونه از بیانات مبارکه در این باره را ذیلاً نقل می‌کنیم: «آن ارتقبوا یا قوم ایام العدل و آنها قد آتت بالحق ایاکم ان تحتجوا منها و تکونن من الغافلین»، یعنی مراقب باشید، ای مردم که روزگار عدل فرارسیده و این ایام به حق آمده است. مبادا خود را از آن محروم کنید و در شمار غافلان درآیید.^۱

^۱ ر. ک. توقیع ظهور عدل الهی

در موضع دیگر فرموده‌اند: «سراج عباد داد است، او را به بادهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش نمایید و مقصود از آن، ظهور اتحاد است بین عباد»^۱.
روشن است که در دنیایی که ظلم و تعدی به حقوق بشر و استبداد و استثمار حکومت کند، البته تحقق اتحاد و صلح امکان پذیر نیست. اگر قوانین بین‌المللی بر روابط بین دول حاکم نباشد و ملل عالم این قوانین را حرمت ندارند، البته اتحاد امکان نخواهد داشت.

حضرت عبدالبهاء در تأیید آن که حضرت بهاء‌الله اساس عدل را نهاده و استوار کرده‌اند می‌فرمایند: «الحمد لله آفتاب عدل از افق بهاء‌الله طالع شد، زیرا در الواح بهاء‌الله اساس عدلی موجود که از اول ابداع تا حال به خاطری خطور ننموده»^۲
این نکته نیز گفتنی است که قضیه‌ی عدل، خصوصاً از منظر عدل الهی در عالم اسلام، به ویژه در تشیع، مطرح بوده و یکی از ارکان دین را از منظر شیعه تشکیل می‌دهد. قضیه‌ی عدل را از دیدگاه اخلاقی در آثار فلاسفه‌ی یونان، خاصه ارسطو، باز می‌توان یافت که در آن بین عدل تصحیحی یعنی مجازات و مکافات و عدل توزیعی، یعنی اعطای کل ذی حق حقه، تفکیک قائل شده است. استاد او افلاطون، عدل یعنی اعتدال را در رأس فضایل اربعه که عبارت از شجاعت، عفت و حکمت باشد، قرار می‌دهد و هم در آثار آن فلاسفه، خاصه ارسطو، تجلی عدل در اداره‌ی امور و سیاست مملکت، عنوان شده که در چه موارد باید اصل مساوات یا برابری را اجرا کرد - مثلاً در مورد قانون که همه باید در برابر آن یکسان باشند - و در چه موارد باید عدل به تناسب باشد، نه متساوی، مثلاً در پرداخت اجرت و دادن مناصب و جوایز به افراد که باید با استحقاق و عملکرد آنان متناسب باشد.

از بدایع ظهور حضرت بهاء‌الله تلقی عدل در معنی جامع کلمه و در همه‌ی عرصه‌های زندگی است، یعنی آثار بهائی هم طرفدار اجرای عدالت در حیات اجتماعی

^۱ ر. ک. توفیق ظهور عدل الهی
^۲ توفیق ظهور عدل الهی

است، یعنی الغاء بردگی و بندگی و بهره‌مندی همگان از حقوق اجتماعی، نظیر آموزش و پرورش و بهداشت و بیمه و مسکن و مانند آن و هم‌جانبدار گسترش عدل در عالم سیاست است، مانند برقراری دموکراسی و حکومت پارلمانی و مبارزه با فساد و امکان رسیدگی به جرایم و تخلفات اقویا و فرمانروایان و لزوم مذاکرات صلح بین دول و تحریم جنگ و خشونت و استقرار محکمه‌ی کبرای داوری و هم‌هوادار تعدیل معیشت، یعنی الغاء فقر مفرط و ثروت مفرط در عرصه‌ی اقتصاد است و طرفدار تأمین حداقل معیشت برای همگان و هم‌بالآخره خواهان اجرای عدل در جهان قانون و قانون‌گذاری و اجرای اصولی چون بی‌طرفی، توجه به مصالح همه‌ی طبقات مردم، تبدیل مجازات‌های بدنی به تربیت و بازسازی شخصیت مجرم است و علاوه بر همه‌ی اینها، عدل و عدالت در روابط افراد و خانواده، در روابط و مناسبات فرد و جامعه و بالآخره عدل و انصاف به عنوان یک فضیلت اخلاقی، یعنی بی‌طرفی و حقیقت‌جویی و اعتدال و متانت در قضاوت، در آثار بهائی قویاً توصیه شده است.

اهمیت عدل و عدالت در امر بهائی به اندازه‌ای است که حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند: «هیچ نوری به نور عدل معادله نمی‌نماید. آن است سبب نظم عالم و راحت امم»^۱ و بشارت داده‌اند (ترجمه): «عنقریب یومی خواهد رسید که مؤمنین، آفتاب عدل را در اشدّ اشراق از مطلع جلال مشاهده خواهند نمود»^۲ و نیز فرموده‌اند (ترجمه): «به یقین مبین بدان [که] این ظلم‌های وارده‌ی عظیمه، تدارک عدل اعظم الهی می‌نماید».

تأیید آن که روز عدل خداوندی رسیده است و اراده‌ی تعالیم و دستوراتی که ارکان عدل را در جهان استوار می‌کند و همچنین بشارت به آن که از پس دوران ظلمت بیدادگری، آفتاب عدالت بر جهان خواهد تافت و به فرموده‌ی خود آن حضرت: «اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود، ارض غیر ارض مشاهده گردد»، یعنی جهان جهان

^۱ از توقیع ظهور عدل الهی
^۲ از توقیع ظهور عدل الهی

دیگر خواهد شد و مدینه‌ی فاضله الهی بر روی کوهی خاکی استقرار خواهد یافت، اینها همه صرفاً در حیطه‌ی اندیشه‌ی مؤسس این ظهور عظیم باقی نمانده، بلکه از نیمه‌ی قرن نوزدهم که ظهور واقع شد، در پهنه‌ی جهان متدرجاً جامه‌ی تحقق پوشیده است.

فی‌المثل از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم شاهد سقوط پیاپی حکومت‌های استبدادی هستیم که راه را برای برقراری دموکراسی در تعداد روزافزونی از ممالک هموار کرده است. به طوری که امروز از حدود ۲۰۰ کشور جهان، ۱۴۰ کشور نظام انتخاباتی همراه با تنوع احزاب دارند.

علاوه بر این، استعمار یا کولونیالیسم که در نیمه‌ی قرن نوزدهم مقارن با ظهور مبارک به اوج اهمیت و وسعت خود رسید، در نیمه‌ی قرن بیستم تقریباً پایان یافت و علاوه بر آزادی ممالک مستعمره، قوانین بین‌المللی امکان حمله و غلبه‌ی کشوری بر کشوری را عملاً محدود کرد.

دومین تحول مهم که باز نوید سیر جهان به سوی عدالت بیشتر را داده و می‌دهد، آغاز رسیدگی به جرایم برضد انسانیت و مجازات دنیوی فرمانروایانی است که برضد قومی، ملتی یا برضد انسانیت مرتکب جرم و جنایت شده‌اند و از جمله به کشتارهای جمعی و برانداختن یک گروه اقلیت مظلوم نژادی، فرهنگی یا دینی فرمان داده‌اند، جریانی که از دادگاه معروف نورنبرگ در سال ۱۹۴۵/۱۹۴۶ شروع شده و با تأسیس دادگاه جزایی بین‌المللی و آغاز اقدامات او در این عرصه از سال ۲۰۰۲ منجمله برای رسیدگی به جرم‌ها و جنایات رهبران سابق یوگسلاوی و نظایر ایشان ادامه پیدا کرده است.

اینها همه مصداق کلام حضرت بهاءالله است که در کلمات مبارکه‌ی مکنونه فرموده‌اند: «ای ظالمان ارض، از ظلم دست خود را کوتاه نمایید که قسم یاد نموده‌ام از ظلم احدی نگذرم و این عهدی است که در لوح محفوظ محتوم داشتم و به خاتم عز مختوم».

سومین گواه تحول جهان در جهت پیش‌بینی حضرت بهاءالله استقرار فراینده‌ی حکومت قانون در ممالک گوناگون و تأیید قانونی لزوم احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی بشر است که با قبول و تصویب اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ (هرچند

که چند مملکت نادراً از تصویب آن امتناع نمودند) نوید آن را می‌دهد که در بخش وسیعی از جهان، افراد انسانی از ظلم و جور حاکمان و ظالمان مصون و محفوظ بمانند.

باید متذکر بود که حضرت بهاء‌الله در آثار خود به ضرورت حکومت قانون تأکید صریح فرموده‌اند و حدود ۱۵ سال قبل از مشروطیت ایران که امسال سده‌ی اول آن را برگزار می‌کنند، در لوح دنیا فرموده‌اند: «بشنوید آن چه را که اصغای آن سبب آزادی و آسودگی و راحت و علو و سمو کل است: از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب» و بعد تصریح می‌فرمایند که با تأیید مقامات عالی مملکت، باید قانون‌گذاران جمع شوند «و به جبل مشورت تمسک نمایند و آن چه را سبب و علت امنیت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است، معین فرمایند و اجرا دارند» که مسلماً اشاره‌ی آن حضرت به مجلس شورای مقننه است که سال‌ها بعد در ایران پس از مشروطیت سال ۱۹۰۶ تأسیس شد.

تحول مهم دیگری که در جهان، پس از ظهور مبارک روی داد و گواه تحقق منویات آن حضرت است، نقش مهمی است که منبعد افکار عمومی و مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی در مبارزه با فساد و حق شکنی قدرتمندان بی‌اخلاق ایفا کرده و می‌کنند. تا کنون چندین کنفرانس بین‌المللی برضد فساد اداری - تجاری تشکیل شده و تدابیر و چاره‌جویی‌هایی در سطح وسیع مطرح گردیده است که ناچار انعکاس آنها در قوانین ملی و بین‌المللی ضرورت دارد.

بحثی که پیش از این درباره‌ی عصر اطلاعات و بیانات حضرت بهاء‌الله درباره‌ی نقش و وظیفه‌ی مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی در همین رادیو کرده‌ایم، ما را از تفصیل موضوع در این باره معاف می‌دارد.

پنجم - از اعظم صور بی‌عدالتی، بی‌عدالتی در توزیع ثروت است که متأسفانه پیشرفت در حل این مشکل بزرگ، بسیار بطئی بوده و علی‌رغم نهضت‌هایی که در قرن نوزدهم و قرن بیستم برای تعدیل معیشت و عادلانه کردن توزیع ثروت به وجود آمد و تأثیر گسترده‌ای که برخی صور سوسیالیسم در پهنه‌ی جهان باقی نهاد، هنوز فقر فاحش و

گرسنگی و محرومیت از حداقل شرایط یک زندگی شایسته‌ی انسان، نزد میلیون‌ها نفوس دیده می‌شود، اما نفس این که مردمان در سراسر جهان فهمیده‌اند که خدا یا طبیعت، هیچ کس را محکوم به تنگدستی نکرده و فقر، محصول نامطلوب یک نوع نظام اجتماعی - اقتصادی است، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای است.

آثار بهائی، چنان که به جای خود گفته‌ایم و خواهیم گفت، ریشه‌کنی فقر و تعدیل، یعنی عادلانه کردن معیشت همگان را دستور عمل خود قرار داده و می‌توان امیدوار بود که در این عرصه هم نسل‌های آینده به مدد چنین تعلیماتی با عدالت بیشتری در عرصه‌ی جهان مواجه باشند.

این بیان جمال مبارک، حضرت بهاءالله، در این مقوله شایان یادآوری است: «ای اغنیای ارض، فقرا امانت منند در میان شما. پس امانت مرا درست حفظ نمایند و به راحت نفس خود نپردازید.»^۱

از جمله طرق و وسایل توزیع عادلانه‌تر ثروت یکی تعمیم سواد و آموزش است که خوشبختانه می‌توان گفت، اکنون در سراسر ممالک جهان به موقع اجرا نهاده شده، ولو هنوز این اقدامات عموم کودکان و نوجوانان و بزرگسالان را دربر گرفته نباشد.

برنامه‌ی تأمین بهداشت برای همگان در اکثر ممالک با سطح محدود یا وسیع مورد عمل قرار گرفته است و مثلاً فراوانند ممالکی که در آنها تلقیح کودکان برضد بیماری‌های مسری موضوع اقدام جدی است.

کشوری نیست که در آن تأمین کار برای همه‌ی متقاضیان ذی شرایط مطمح نظر نباشد، هرچند که می‌دانیم در خیلی از کشورهای راقیه‌ی جهان ۶ تا ۱۰ درصد و بیشتر از جمعیت بزرگسال از اشتغال محرومند، اما اندیشه‌ی تعمیم کار از چشم اولیای امور هرگز دور نشده است و این حرکتی درجهت تحقق عدالت است.

چون سخن از مبارزه با فقر به عنوان یکی از وجوه اصلی رفع بی‌عدالتی در عالم می‌رود، یادآوری این نکته ضرور است که هم در آغاز قرن جدید رؤسای دول در سازمان

^۱ کلمات مکنونه فارسی

ملل متحد تعهد کردند که تدابیری بیاندیشند و اقداماتی مجری دارند تا در سال ۲۰۱۵ میزان فقر مطلق که ملاک فعلی آن، درآمد فردی معادل یک دلار در روز است، به نصف تقلیل پیدا کند. ضمناً آمارهای همان سازمان حاکی از آن است که فقر نسبی، یعنی داشتن درآمدی فردی معادل ۲ دلار در روز، در حال حاضر دامنگیر نزدیک به نصف جمعیت ۶،۵ میلیاردی کره‌ی ارض است.

گرچه ظواهر حکم می‌کند که با افزایش تعهدات نظامی دول بزرگ از سال ۲۰۰۱ به این طرف و نیز مشکلات اقتصادی بزرگی که حتی در برخی از ممالک پیشرفته دیده می‌شود، تحقق هدف تقلیل فقر مطلق، یعنی درآمد سرانه‌ی یک دلار در روز، به نصف در طی ۹ سال آینده، کاری دشوار به نظر رسد، اما اقدامات متعددی که در همه جای دنیا به چشم می‌خورد، نوید تحقق اراده‌ی حضرت بهاءالله را در پهنه‌ی گیتی می‌دهد.

از جمله نهضت وسیع اعطای خرده‌ی اعتبارات به کشاورزان و پیشه‌وران محلی، چشم‌پوشی مؤسسات وام‌دهنده از بدهی‌های ممالک بسیار فقیر، اهتمام سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی، چون جامعه‌ی بین‌المللی بهائی به توسعه‌ی طرح‌های تولیدی و عمرانی در ممالک کم درآمد افریقا، امریکای لاتین و غیر آن و ابتکارات موضعی در توزیع رایگان غذا میان فقرا و تأمین مسکن در ماه‌های سرد زمستان و جلوه‌گری فتوت بین‌المللی به مناسبت زلزله‌ها و طوفان‌ها و طغیان‌ها که در جنوب و جنوب شرقی آسیا روی داده، این کوشش‌ها و ابتکارات مشابه، مژده‌ی آن را می‌دهد که آن چه حضرت بهاءالله به بیان صریح در چند فقره از فقرات کلمات مبارکه‌ی مکتونه فرموده‌اند، متدرجاً تحقق عینی پیدا کند: «ای پسران تراب، اغنیا را از ناله‌ی سحرگاهی فقرا اخبار کنید که مبادا از غفلت به هلاکت افتند و از سدره‌ی دولت بی‌نصیب مانند»

مایلم در این جا به مناسبت، ذکر کتابی را کنم که یکی از محققان سرشناس امریکایی، جان هادلستون زیر عنوان «در جستجوی عدالت اجتماعی» نوشته و در سال ۱۹۹۸ به فارسی ترجمه و در استرالیا طبع شده که در آن نشان داده شده است که چگونه همه‌ی تحولات عالم که در جهت برقراری عدالت اجتماعی در جهان است، با ظهور حضرت

بهاء الله، یعنی از حدود نیمه‌ی قرن نوزدهم آغاز شده و بسط و توسعه یافته و پیشرفت نموده، تحولاتی از جمله در زمینه‌ی الغای نظام‌های بردگی و ارباب رعیتی و برقراری دموکراسی در تعداد روزافزونی از ممالک و در نتیجه استقرار حکومت قانون به جای احکام دل بخواه مستبدان، آزادی زنان و سیر به سوی برابری دو جنس و جنبش‌های تعاونی، سهم شدن کارگران در سود، جنبش‌های سندیکایی، اهتمام در راه تأمین کار و درآمد برای همگان، کوشش در بهداشت عمومی، بهبود شرایط کار، تعمیم آموزش و پرورش و سواد و نظایر آن که ورود در تفصیل هر یک سخن را بس طولانی می‌کند.

جنگ خود یک از بزرگترین صور بی‌عدالتی اجتماعی است و کتاب جان هادلستون صفحات بسیار متعددی را به شرح کوشش‌هایی که برای پایان دادن به جنگ، کنترل میلیتاریسم، تأسیس سازمان‌های همکاری بین‌المللی، بسط و اعمال حقوق بشری و دموکراسی و مانند آن صورت پذیرفته، اختصاص داده است که چون برخی از مباحث در سخنان پیشین بنده‌ی گوینده آمده است، شرحش ضرورت ندارد.

همچنان که اشارت رفت، توجه حضرت بهاء الله هم به عدل و عدالت به معنای آفاقی آن است و هم به عدل و عدالت به معنای انفسی آن، یعنی از دیدگاه اخلاق و در این جهت تعلیمات این ظهور وسعت استثنایی دارد، من جمله اجرای عدل و انصاف نسبت بخود، در رفتار بامردم، درون خانواده و در رابطه با حقیقت که عدل و انصاف اقتضای تصدیق آن را می‌کند. حضرت بهاء الله درباره‌ی رعایت عدل در مورد خود و دیگران فرموده‌اند: «ان اعدلوا علی انفسکم ثم علی الناس لیظهر آثار العدل من افعالکم بین عبادنا المخلصین»، یعنی نخست نسبت به نفس خود عادل باشید و بعد نسبت به دیگران تا آثار عدل از اعمال شما در میان بندگان مخلص خدا نمودار گردد.

مثلاً کسی که به اعتیادات مضره می‌گراید و به سلامت خود آسیب می‌رساند، فی‌الحقیقه به خود ظلم کرده است، کسی که نیروهای خلاق و استعدادات نهفته‌ی خود را عاطل و باطل می‌گذارد، در واقع به خود ظلم کرده است. ظلم در ارتباط با همسر، فرزند، پدر و مادر و دیگر اعضای خانواده در آثار مبارکه تحذیر شده است. کوتاهی در احترام به

دیگر افراد از خرد و بزرگ و عالی و دانی نوعی بی‌عدالتی است و چه خطیر و ثقیل است ظلمی که با انکار حقیقت، شخص به خود و به جامعه وارد می‌کند که نمونه‌ی بارزش رفتار هزارها هزار نفوس است که فی‌المثل از یک مکتب فکری یا آئین روحانی کوچکترین خبر و اطلاع موثقی ندارند و بدون تحقیق درباره‌ی آن از هرگونه تخطئه و تضعیف و تحقیر مضایقه نمی‌کنند. چه به مورد است ذکر بیانی از جمال مبارک که در آن فرموده‌اند: «اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن... ان انصفوا یا اولی الالباب. من لا انصاف له لا انسانیه له».

آثار بهائی تأکید خاصی هم در لزوم تحقق عدل در اندیشه، قضاوت و رفتار فرد انسانی دارد که هر جنبه‌ی آن درخور بحثی جداگانه است و تأکید را به مرحله‌ای می‌رساند که فی‌المثل در ارتباط با سایر افراد بذل را بر عدل رجحان می‌نهد و به جای مقابله و معامله به مثل، نسبت به کسی که به انسان جفا کرده، مهر و وفا را توصیه می‌کند و به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء: «الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که اهل جفا را جام وفا بخشد و اعداء را در عطا مبذول دارد، هر ستمگر بیچاره‌ای را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار و دود گردد. این است وصایای جمال مبارک، این است نصایح اسم اعظم»^۱.

در پایان سخن یادآور می‌شوم که در کتب مقدسه در بحث از آخرالزمان غالباً سخن از حساب و میزان در میان می‌آید. این حساب و میزان تنها برای افراد و جامعه‌ها نیست، بلکه مرام‌ها و مسالک بشری را هم در برمی‌گیرد.

فی‌الحقیقه اگر به دیده‌ی ژرف‌بین نظر کنیم، جهان امروز شاهد مرحله‌ای است که در آن همه‌ی مرام‌ها و مکاتب فکری در بوته‌ی سنجش و آزمایش و امتحان درآمده و در می‌آیند تا بشر بتواند به یاری این سنجش‌ها راه خود را به سوی یک جامعه‌ی مطلوب باز شناسد و بیراهه نرود. عقل و عدل هر دو مقتضی آن هستند که درباره‌ی مرام‌ها و مکاتب فکری گذشته، نکته سنج و تیزبین باشیم و آن چه را هم امروز به ما عرضه می‌شود، با انصاف و میل تحری حقیقت و ارسی کنیم و این سؤال را هم در ذهن خود مطرح نماییم که

^۱ گلزار تعالیم بهائی، ۱۷۲

آیا مصائب و بلیاتی که امروزه جامعه‌ی بشری را احاطه کرده، نوعی مجازات الهی برای بشری که پشت به پیام نجات بخش خدایی کرده، نباید تلقی شود، مجازاتی که فی‌الحقیقه جلوه‌گر عدل خداوندگاری است؟

در بیانی از حضرت بهاء‌الله آمده است: «از ظلم ظالمان دل‌تنگ مباش، حق در کمین گاه قائم. زود است همه را به نیران راجع فرماید. آنه علی کل شیء قدیر».

روز عدل الهی به راستی هم امروز است، چه بسا مرام‌ها چون نژادپرستی، نازیسم، فاشیسم، کمونیسم و نظایر آن در بوت‌های امتحان از حساب و میزان، سیه روی بیرون آمدند و چه بسا مرام‌ها چون لیبرالیسم بی‌بند و بار، ماتریالیسم یا مادیت، لذت طلبی یا نفع‌جویی مفرط و نظایر آن که امروزه در معرض آزمایش قرار گرفته‌اند و آینده روشن خواهد کرد که تا چه حد ضامن سعادت حقیقی نوع بشر بوده‌اند یا نه. به قول حافظ شیرین سخن:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هرچه در او غش باشد

گفتار چهاردهم

ظهور جواهر معانی از معدن انسانی

در آثار بهائی این نکته مورد تأکید قرار گرفته که حق از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری رسولی فرستاده و به عبارت روشن‌تر با هر بهار روحانی که به ظهور پیامبری در جهان آغاز می‌شود، بذره‌های استعداد و قابلیت که در جان‌ها و دل‌ها و اندیشه‌ها مکنون بوده، رشد و نمو می‌کنند و از عالم خفا به عرصه‌ی ظهور و بروز می‌آیند و در نتیجه در راه تکامل معنوی بشریت، گامی فراتر برداشته می‌شود.

حضرت بهاء‌الله درباره‌ی مأموریت خود در این عالم به کمال صراحت می‌فرماید که: «این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده، بلکه لاجلِ ظهوراتِ کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مُشرق شده تا آن که کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند»^۱.

در موضع دیگر تذکار داده‌اند که: «حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده. حق از برای ظهور کنوز مودوعه در نفوس آمده»^۲.

هم آن حضرت فرموده‌اند: «انسان به مثابه‌ی معدن که دارای احجار کریمه است، مشاهده می‌شود. به تربیت، جواهر اخلاق روحانیه و اعمال طیبه از او به عرصه‌ی ظهور آید». آن چه می‌توان به عنوان بشارت بزرگ در این ظهور مکرّم عنوان کرد، این است که اگر در ظهورات قبل بر روی پاره‌ای از فضایل اخلاقی و استعدادات روحانی تأکید شده، چون تبعیت از قانون در ظهور موسوی و شفقت و محبت به هم‌نوع در ظهور عیسوی و برادری و برابری و انفاق نسبت به ضعفا و فقرا در شریعت اسلام، اما در ظهور حضرت بهاء‌الله همه‌ی فضایل بشری است که باید در حیات و رفتار مردم جلوه‌گر شود و علاوه بر

^۱ اخلاق بهائی، ص ۱۴

^۲ پیام آسمانی، ۲، ص ۳۵۹

این، استعدادات بالقوه‌ای که در وجود آدمیان نهفته و مخزون بوده، چون جواهر معانی از معدن انسانی استخراج شود و به عرصه‌ی شهود آید و جهان را بهره مند کند.

گفته‌ایم که در کتب مقدسه‌ی پیشین این بشارت به طور ضمنی داده شده که با ظهور موعود امم، آن چه در کنه عالم وجود نهفته بود، برملا و آشکار می‌شود و نیز علم و معرفت آدمیان به کمال خود می‌رسد و فی‌المثل به موجب حدیثی که شیعیان نقل می‌کنند، آن چه قبل از ظهور قائم به منصه‌ی ظهور رسیده، فقط معادل دو حرف از ۲۷ حرف الفبا بوده است، اما چون قائم ظاهر شود، معادل ۲۵ حرف باقی مانده را از علوم و معارف در جهان پدیدار خواهد کرد.

در قرآن مجید در وصف یوم موعود آمده است که یوم تُبلی السرائر (سوره‌ی ۸۶ آیه‌ی ۹) و مفسران گویند که مراد از سرائر مکنونات قلوب از عقاید و نیات و غیر آن است. البته از همین آیه می‌توان این مطلب را هم استنباط کرد که جواهر مودوعه از قوی و استعدادات هم در روز موعود نمودار می‌شود.

حضرت بهاء‌الله در آثار خود در موارد متعدد یادآور شده‌اند که با ظهور حضرتش استعدادات پنهانی جلوه و بروز خواهند یافت و کمالات انسانی به تمامیت رشد و نمو خویش خواهند رسید. چند بیان مبارک در این جا به مناسبت نقل می‌شود:

«امروز روزی است بزرگ و مبارک. آن چه در انسان مستور بوده، امروز ظاهر شده و می‌شود»^۱.

«امروز روزی است [که] آن چه در قلوب نفوس مستور است، ظاهر و آشکار [می] شود»^۲.

در آثار بهائی تشبیه مراحل رشد و نمای جامعه‌ی بشری به تحولات یک درخت که در پرتو سلسله‌ی ظهورات الهی می‌روید و می‌شکوفد و بر می‌دهد، به فراوانی آمده است. درخت انسانیت در طی ظهورات گذشته متدرجاً رشد کرد و سر بلند نمود و شاخه و

^۱ مجموعه‌ی الواح مبارکه، ص ۴۰۰

^۲ همان مجموعه، ص ۲۸۰

برگ بر آورد و بعد به شکوفه آراسته شد. تقدیر چنین است که در ظهور حضرت بهاءالله این درخت به ثمر بنشیند و بدین ترتیب مرحله‌ی بلوغ عالم انسانی تحقق پذیرد.

حضرت بهاءالله در این مورد فرموده‌اند: «حال ارض حامله مشهود. زود است که به اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جَنیّه مشاهده شود» و در سوره‌ی هیکل آمده: «قد هبت لواقع الفضل علی الاشیاء وحمل کل شیء علی ما هو علیه... قد حملت الاشجار بالاثمار البدیعه و البحور باللئالی المنیره و الانسان بالمعانی و العرفان و الاکوان بتجلیات الرحمن و الارض بما لا یطلع به احدٌ الا الحق علام الغیوب. سوف یضعن کل حملها تبارک الله مرسل هذا الفضل الذی احاط الاشیاء کلها عما ظهر و عما هو المکنون»^۱.

چون وعده‌ی استخراج جواهر معانی از معدن انسانی به حدی که در همه‌ی ادوار سابقه به آن وسعت و عظمت دیده نشده، مربوط به این ظهور مبارک است، باید یادآور شویم که با ظهور حضرت بهاءالله بود که ناگهان علمی چون روانشناسی و پداگوژی و دیگر علوم انسانی که در گذشته به صورتی عملی و تجربی، ولی بدون مبانی استوار علمی وجود داشتند، اهمیت و پیشرفت فوق العاده‌ای حاصل کردند و بدان جا رسیدند که اکنون رسیده‌اند.

فی الحقیقه اگر به تاریخ علمی چون روانشناسی و تعلیم و تربیت نگاه کنیم، ملاحظه می‌کنیم که ترقیات و تحولات عمده‌ی این علوم از حدود نیمه‌ی قرن نوزدهم، یعنی مقارن ظهور جدید آغاز شد و از طریق این علوم راه برای کشف و بهره‌برداری از استعدادات شگرفی که در وجود آدمیان مستتر است، هموار گردید.

مناسب است، این نکته یادآوری شود که در مجامع یونسکو مکرراً گفته شده و می‌شود که در تمدن‌های گذشته تنها حدود ده درصد از قابلیت‌ها و استعدادات مغز انسان،

^۱ ترجمه‌ی مضمون: نسیم‌های باردارکننده‌ی فضل الهی بر همه‌ی اشیا وزید و همه اشیا به آن چه در ذات خود داشت، حامل شد. اشجار به میوه‌های بدیع بارور شدند و دریا به مرواریدهای درخشان و انسان به معانی و عرفان و عوالم هستی به تجلیات رحمن آبتن شد و زمین به آن چه جز خدای آگاه بر غیب، کسی از آن مطلع نیست، بارور گشت. زود است که همه بار خود را بر زمین خواهند نهاد. خدایی که فرستنده‌ی این فضل است که همه‌ی اشیا را از آشکار و پنهان احاطه کرده، ستوده و گرامی باد.

یعنی قوه‌ی متفکره‌ی آدمیان مورد بهره‌برداری قرار گرفته و برعهده‌ی آینده است که بقیه‌ی نیروهای نهفته در وجود آدمیان را آشکار و شکفته کند.

از جمله تحولاتی که به دنبال ظهور جدید در عالم علم به وقوع پیوست، ظهور روانشناسی علمی بود که پیش از آن بیشتر رنگ فلسفی داشت.

هرچند سابقه‌ی پسیکوفیزیک، یعنی رابطه‌ی میان محرکات خارجی و عکس العمل‌های بدنی به کارهای ارنست وبر (۱۷۹۵-۱۸۷۸) و گوستاو فشنر (۱۸۰۱-۱۸۸۷) برمی‌گردد، اما این ویلهم ووندت آلمانی (۱۸۳۲-۱۹۲۰) بود که اولین آزمایشگاه روانشناسی تجربی را در سال ۱۸۷۹ در لایپزیک آلمان تأسیس کرد. ووندت ضمناً از پیشروان روانشناسی اجتماعی بود. او سعی کرد که پدیده‌های ذهنی را به اجزاء آن منقسم کند و عناصر ساده‌ی ترکیب‌کننده چون حس، احساسات، صور ذهنی را از آن بیرون کشد.

ویلیام جیمز (۱۸۴۲-۱۹۱۰) مؤلف اصول روانشناسی را پیش‌کسوت دانشمندان روانشناسی در ممالک انگلوساکسن دانسته‌اند. او در عین حال طیب، فیلسوف و روانشناس بود. مانند برادر خود هنری جیمز نویسنده، وی سعی کرد که ذهنیت افراد را مورد بررسی قرار دهد.

اندازه‌گیری هوش به کارهای فرانسیس گالتون (۱۸۲۲-۱۹۱۱) برمی‌گردد. او بود که به مطالعه‌ی تفاوت‌ها میان افراد پرداخت و پرسش‌نامه‌های مورد استفاده در روانشناسی، یعنی تست‌ها را به وجود آورد. اما اول تست هوش را جامعه‌ی علمی مدیون آلفرد بینه (۱۸۵۷-۱۹۱۱) است.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۶۰ پنج مکتب مهم در روانشناسی پدیدار شدند. اول مکتب اصالت رفتار، دوم مکتب اصالت شکل یا مجموعه‌ها (گشتالت)، سوم پسیکانالیز یا تحلیل روانی که بنیادگذار آن فروید از سال ۱۸۹۶ به بعد بود، چهارم روانشناسی رشد و نمو که به بررسی رشد و نمو فکری، عاطفی و اخلاقی شخص از کودکی تا جوانی می‌پردازد و افرادی چون ژان پیاژه و اریک اریسون و امثال آنان در آن پژوهش کرده‌اند،

پنجم مکتب هومانیت یا انسان مدار که خصوصاً مدیون کارل راجرز C. Rogers (۱۹۰۲-۱۹۸۷) است یعنی روانشناسی بالینی امریکایی که می‌گفت، شخص یا شخصیت انسان وجودی است که پیوسته در تلاش تحقق خود Self Realization یعنی تحقق بخشیدن به نیروهای مودوعه در ذات خویش است. بر اثر مطالعات و تحقیقات او بود که روانشناسی جایگاهی محکم در دانشگاه‌ها پیدا کرد و در میان عامه‌ی مردم نیز رواج حاصل کرد و از آن نه فقط برای مشاوره‌ی فردی - خانوادگی، بلکه برای درمان استفاده شد.^۱

به گفته‌ی ژان فرانسوا دورتیه در دهه‌ی هفتاد قرن بیستم بود که روانشناسی ادراک با استفاده از پیشرفت‌های علمی در زمینه انفرماسیون یا علم اطلاعات و نیز علم نوروها توسعه‌ی بسیار پیدا کرد و مکتب اصالت رفتار یا Behaviorisme را به عقب زد و اظهار داشت که پدیده‌ها یا واقعیت‌های روانی عبارت از استعدادات ذاتی هستند که به انسان اجازه می‌دهند، اطلاعات دریافت شده‌ی ذهن را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و از این طریق «استراتژی»های ذهنی ایجاد کند و مسائل را حل و فصل نماید.

از آن چه مذکور افتاد، مراد بیان این مطلب بود که فزون از ثلث قرن بعد از آغاز دیانت جدید، مطالعه‌ی علمی پدیده‌های روانی آغاز شد و بررسی فکر و فونکسیون‌های ادراکی در نزد انسان و نیز عواطف، انگیزه‌ها و خصوصیات شخصیت آدمی اجازه داد که بسیاری از آن چه در وجود آدمی مکنون بود، شناخته شود و ضمناً راه‌های تقویت قوای ذهنی و فکری مورد تحقیق و شناسایی قرار گیرد.

همراه با پیشرفت‌های علم روانشناسی و علوم مشتق از آن، چون روانشناسی اجتماعی و روانشناسی کلینیک و روان درمانی و غیر آن، تحولات عظیمی در علوم تربیتی هم روی داد که پرورش بیشتر و کاملتر استعدادات و قوای انسان را ممکن کرد.

از مهم‌ترین تحولات که بعد از ژان ژاک روسو (قرن هجدهم) بنیادگذار آموزش و پرورش مدرن، در نیمه‌ی قرن نوزدهم به بعد شاخص علوم تربیتی شد، این بود که منبذ شناخت جهان خاص کودک مطمح اصلی نظر باید باشد و توجه به این نکته حاصل آمد

^۱ رجوع شود به کتاب علوم انسانی، منظره‌ی گشاده‌ی شناخت‌ها، به فرانسه، از ژان فرانسوا دورتیه ۱۹۹۸

که: روش‌ها و کوشش‌های تربیتی به جای آن که از خارج بر اطفال تحمیل شوند، باید با توجه به نیازها و امیال و امکانات پاسخ و بازتاب خود کودکان تنظیم گردند و به عبارت دیگر در فرد متریبی است که باید ضوابط پرورش را جستجو کرد.

نکته‌ی دوم این که طفل را مینیاتور بزرگسالان تصور نباید کرد و افکار و اعمال او را بر اساس آن چه از بزرگسالان می‌دانیم، داوری نباید نمود.

نکته‌ی سوم آن که طفل را اگر مرکز و محور اصلی جریان تعلیم و تربیت بدانیم، در نتیجه نقش معلم و مربی دگرگون می‌شود. همان طور که مونته‌سوری Montessori گفته بود معلم از مقام مستند قدرت خود چشم می‌پوشد و خود را در دسترس متعلم قرار می‌دهد. توجه به طبیعت فعال کودک و متعلم یا متریبی سبب شد که علمای تربیت به روش‌های فعال توجه کنند، چنان که دیوئی امریکایی (مرگش در سال ۱۹۵۲) از متدهای فعال و حتی فعالیت‌های حرفه‌ای در مدارس دفاع کرد و سلسنتین فرنه Freinet (مرگش در سال ۱۹۶۶) به جای پداگوژی مقتدرانه قدیم و پداگوژی رهاساز کسانی چون روسو، به ترویج روش‌های فعال پرداخت و از جمله با آوردن چاپخانه‌ی کوچکی در داخل مدرسه، امکان تهیه روزنامه‌ی مدرسه و حتی تهیه‌ی متون درسی را برای نوآموزان فراهم کرد. توجه به مراکز رغبت و توجه اطفال، پیشرفت مهم دیگری در کار تربیت بود.

از اُوید دکرولی طیب روانشناس بلژیکی (۱۸۷۱ - ۱۹۳۲) دو درس اساسی برای مریان برجای ماند:

نخست آن که درک طفل از جهان، حالت مجموعی دارد و در نتیجه در تعلیم خواندن و نوشتن باید از روش‌های جامع یا ترکیبی، یعنی غیر تحلیلی استفاده کرد.

ثانی آن که مدرسه را باید طوری ترتیب داد که برای زندگی و از طریق تجربه زندگی باشد، یعنی تدریس و تعلیم بر روی مراکز رغبت و علاقه‌ی طفل تکیه زند، به عبارت دیگر بر روی آن چه در محیط طبیعی و اجتماعی کودک برای او جالب توجه است.

.Centres d'intérêt

البته در اندیشه‌ی ما نیست که تاریخ علوم تربیتی را در این جا بازگو کنیم. تنها به ذکر چند نکته در ارتباط با عنوان این گفتار می‌پردازیم. از جمله این که چگونه روش‌های فعال، یعنی آموختن از راه عمل کردن، که در اروپا توسط فروبل، پستالوزی و مونتسوری و در امریکا به وسیله‌ی پارکر و دیوئی توصیه شده بود، عامل مؤثری در تقویت یادگیری اطفال و نوجوانان شد. احترام به شخصیت شاگرد، برقراری رابطه‌ی عاطفی میان شاگرد و معلم، مشارکت دادن شاگردان در جریان یا فرایند یادگیری یعنی خارج کردن آنان از حالت منفعل، تشویق اطفال به تحقیق شخصی برای کشف حقایق و تحصیل معلومات، بدون آنکه صرفاً پذیرنده و تکرار کننده‌ی آموخته‌های معلمان باشند، از پیشرفت‌هایی بود که در عرصه‌ی تعلیم و تربیت حاصل آمد و نتایج نیکویی به بار آورد.

استفاده از بازی‌های تربیتی، کاربرد پسیکودرام و سوسیودرام و روش‌های مشابهی آنها نیز به جریان آموختن و قدرت تجزیه و تحلیل نزد شاگردان، مدد بسیار کرد و البته همه‌ی این ترقیات با توجه به مراحل رشد و نمای کودکان و نوجوانان بود که روانشناسی جدید مکشوف داشته بود، یعنی آموزش بر اساس شناخت درجه‌ی رشد متعلمان و شاگردان تنظیم شده و می‌شود.

اختراع کامپیوتر و به کار افتادن اینترنت که به یک اعتبار همه‌ی اطلاعات و معلومات جهان را در دسترس همگان قرار می‌دهد و این که کودکان از همان مدرسه‌ی ابتدایی با این تکنولوژی نوین آشنایی پیدا می‌کنند، بی‌گمان منشأ جهش بی‌سابقه‌ای در یادگیری و بروز و ظهور استعدادات آموزندگان چون قدرت تجزیه و تحلیل و نقد و تشخیص درست از نادرست خواهد شد که هنوز پیش‌بینی کامل آن در حال حاضر زود و نابهنگام است.

از جمله تحولاتی که در چند دهه‌ی اخیر روی داده هشیاری اولیای امور به ضرورت توجه مخصوص به اطفال و نوجوانان دارای هوش و استعداد استثنایی بوده و این جا و آن جا، مدارس تأسیس شده که مخصوص شاگردان پر استعداد یا پرهوش است و انگیزه‌ی تازه‌ای را برای ترقی بیشتر و اعتلای کاملتر در دسترس آنها قرار می‌دهد.

ضمناً ناگفته نماند که هرچند رقابت در مدارس فعلی نقشی در تشویق شاگردان به پیشروی بیشتر دارد، اما هستند مربیانی که با استفاده‌ی از تکنیک‌های نوین سعی دارند، رقابت شاگردان صورت معقول‌تری پیدا کند، یعنی شاگرد مستعد برای شخص خود هدف‌هایی برگزیند و میزان پیشرفت خود را منظم‌اً در مقایسه با آن هدف‌ها بسنجد و به عبارت دیگر با خود رقابت سالم داشته باشد و از خود پیش افتد.

این نکته را پنهان نباید کرد که در روانشناسی و تعلیم و تربیت نظر به عقل‌گرایی تمدن معاصر، توجه به ادراکات و آموختن بیش از عواطف و اراده و تخیل بوده است و مکاتبی که به عواطف پرداخته‌اند، چون پسیکانالیز فروید و مکتب آدلر و نظایر آن یا به جنبه و جلوه‌ای از هیجانات و عواطف و احساسات که از مقوله‌ی جنسی باشد، توجه مؤکد نموده‌اند و یا به عقده‌ی حقارت یا برتری که در بعضی افراد نهفته است، تأکید ورزیده‌اند و غالباً به انسان از بعدی واحد نگرسته و جامعیت وجود او را کمتر مورد اعتنا قرار داده‌اند. به قول ژان فرانسوا دورتیه: «زندگی عاطفی انسان چیزی است که شاید از همه چیز نزد آدمی اهمیتش بیشتر است و معذک امری است که ما کمتر از آن سر در می‌آوریم»^۱.

هستند کسانی که به شمارش و طبقه‌بندی انگیزه‌ها Motivations یعنی نیازهایی که محرکات رفتار انسان محسوب می‌شوند، پرداخته‌اند، چون هنری موری Murray امریکایی که سخن از گرسنگی، میل جنسی، نیاز به جذابیت، پرخاشگری، جستجوی سلطه و غلبه، میل استقلال و مانند آن و بالأخره میل تحقق خود به مفهوم میل آن که شخص کارها را به بهترین وجه و سریع‌ترین صورت به انجام و اتمام برساند، به میان آورده و یا آبرام ماسلو Maslow (۱۹۰۸ - ۱۹۷۰) که از هرم نیازها گفتگو کرده، هرمی که در سطح پایین آن نیاز به باقی ماندن فرد و احتراز از درد و مانند آن قرار دارد و بعد نیاز به امنیت مطرح می‌شود و بعد نیازهای اجتماعی می‌آید، چون دلبستگی و مهر و عشق به دیگران و وقتی این نیازها ارضاء شد، آن وقت انسان به دنبال نیازهای شریف‌تر می‌رود که از جمله

^۱ همان کتاب، ص ۱۳۳

نیاز به داشتن حرمت و حیثیت در جامعه و نیاز به کسب معرفت باشد و در رأس هرم نیز نیاز به تحقق خود یا شکوفندگی کامل شخص قرار گرفته است.

اما باید اذعان کرد که طبقه بندی انگیزه‌ها و نیازها به معنی تعمق کامل و کافی در حیات عاطفی انسان نیست. چنان که طبقه بندی هیجانات مانند ترس، شعف، خشم، نفرت، تعجب، اندوه و بحث از روابط هیجانات (انفعالات) با وضع جسمی و عکس العمل‌های بدنی، معمای حیات عاطفی را ناگشوده باقی می‌گذارد و متأسفانه نیاز به خدا به عنوان وجود مطلق و کامل یا نیاز دینی که نزد همه‌ی افراد بشر، ولو خود به آن شاعر نباشند، وجود دارد، در بیشتر مطالعات علما مطرح نشده و مسلماً نمی‌توان این نیاز دینی را به آن چه بعضی میل به خیال پردازی و افسانه سازی خوانده‌اند، تحویل و تقلیل داد. تنها در سال‌های اخیر است که تأثیر و اهمیت اعتقاد و اعتماد به مبدأ غیبی و اثر دعا و مناجات در شفای بیماران در عرصه‌ی پزشکی مورد توجه علما قرار گرفته و به طور ضمنی فایده و ضرورت چنین اعتقادی تأیید شده است.

باید خوشوقت بود که در میان هفت جریان عمده که محقق‌ی چون ایو برتراند Ives Bertrand در بحث از تئوری‌های تربیتی تشخیص داده، یکی از جریان‌ها همان تئوری‌های معطوف به روحانیت است. مانند آرای هرمن، فوتیناس Fotinas و مازلو (ماسلو)، لئونارد، فرگوسن، کریشنا مورتی و باریه که بر روی ارزش‌های معنوی و روحانی تأکید می‌کنند و برآنند که آدمی باید به مدد تعلیم و تربیت از قیود مادی رها شود و به افق‌های والای معنویت راه یابد. انسان باید با خدایی که در وجود او و در همه‌ی جهان هستی حاضر است، ارتباط برقرار کند و از طریق شهود باطنی به آن ماهیت الهی و روحانی که باید راهنمای زندگی او شود، دست یابد.

به موضوع اصلی خود بازگردیم، یعنی توضیح درباره‌ی این که چگونه با ظهور جدید از نیمه‌ی قرن نوزدهم موجباتی فراهم آمد که جواهر معانی از معدن انسانی کشف و استخراج شود. یک نگاه مجمل به اکتشافات و اختراعاتی که در طی ۱۵۰ سال اخیر روی

داده، ثابت می‌کند که در این مدت آن چه از معدن فکر و تخیل انسان به ظهور و بروز رسیده، هرگز در تمام تاریخ گذشته‌ی جهان سابقه نداشته.

بدون تردید تعداد علمایی که در همین زمان کنونی در عصر ما زندگی می‌کنند، از مجموع همه‌ی علمایی که از بدو تاریخ تا قرن نوزدهم ظاهر شده‌اند، بیشترند و اثر آنها فزون‌تر. اکتشافات و اختراعاتی چون نیروی بخار و برق، راه‌آهن، اتومبیل، طیاره، تلگراف، رادیو، تلویزیون و صدها مورد مشابه تا استفاده از نیروی اتم و سفر به کرات و فرستادن موشک به مریخ و کامپیوتر و اینترنت و دیگر تحولات تکنولوژی به راستی همه موجب حیرت و شگفتی هستند و هرگز تاریخ بشری به یکی از این دستاوردها موفق نشده بود که امروز شده است.

در آثار حضرت بهاءالله عباراتی هست که از نیرو گرفتن قوه‌ی خلاقیت انسان در عصر جدید حکایت می‌کند. از جمله این عبارات: «امروز سید روزها و سلطان ایام است، بصر ایام است، بلکه بصر عالم به آن روشن. عالم زمان به ساعتی از ساعاتش معادله ننماید» و یا: «یوم، یومی است که می‌فرماید، یا بنی آنها ان تکک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخره او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر» و نیز: «آن چه در این ظهور امنع اعلی ظاهر شده، در هیچ عصری از اعصار ظاهر نشده و نخواهد شد» و همچنین: «درین عصر روحی بدیع سبب حرکت ملل جهان گشته که تا کنون احدی پی به علت آن نبرده و سبب آن را نشناخته است» (ترجمه) و یا «هم چو بدانید که ظهور حق مخصوص است به اظهار معارف ظاهره و تغییر احکام ثابتة بین بریه، بلکه در حین ظهور، کل اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی شده و خواهند شد و به اقتضای وقت و اسباب ملکیه ظاهر می‌شود» و بالآخره: «ربیع اشجار ظاهره، در هر سنه ظاهر و مشهود، ولکن ربیع اشجار انسانیه، ایام ظهور حق جل جلاله بوده. اگر در این ربیع الهی سدره‌های وجود به اثمار مذکوره مزین شوند، البته انوار آفتاب عدل من علی الارض را احاطه نماید و کل خود را فارغ و مستریح در ظل حضرت مقصود مشاهده کنند».

این تشبیه ظهور به بهار در آثار بهائی تکرار می‌شود و گویای این حقیقت است که با ظهور مظاهر الهی، دوره‌ی تمدنی تازه در تاریخ آغاز می‌شود و استعدادات خفیه و نهفته ناگهان بروز و ظهور پیدا می‌کند و منشأ ترقیات مهم در علم و همه‌ی شؤون حیات انسانی می‌گردد و فی‌الحقیقه با ظهور دو امر بایی و بهائی دنیا وارد چنین مرحله‌ای از جهش و خلاقیت شده که به راستی بی‌سابقه و بی‌عدیل است.

حضرت عبدالبهاء در همین مورد می‌فرمایند (ترجمه): «چون ندای الهی بلند شد، در هیکل انسان حیاتی تازه پدید آمد و در عالم امکان روحی بدیع دمیده شد. این است که امروز جهان هیجان یافت و جان و وجدان نفوس به جنبش آمده است و چندی نمی‌گذرد که آثار این حیات جدید پدیدار شود و خفتگان را بیدار نماید.»

در خطابه‌ای که حضرت عبدالبهاء در ماه جولای سال ۱۹۱۲ در بروکلین امریکا ایراد کردند، پیروزی‌های این عصر جدید را چنین تشریح فرموده‌اند: «این قرن سلطان قرون است، این عصر آینه‌ی جمع اعصار است، آن چه در قرون اولی بود، صور جمیع در این آینه آشکار است و از آن گذشته، نفس این قرن کمالات خاصه دارد، اکتشافات عظیمه دارد، صنایع بدیعه دارد، تأسیسات عجیبه دارد، علوم غریبه دارد و از جمیع جهات در نهایت کمال جلوه نموده و خواهد نمود... در این قرن، فضایل قرون قدیمه و فضایل قرون جدیده موجود. لہذا این قرن جامع قرون و ممتاز از جمیع است و سلطان قرون است و آفتاب جمیع اعصار است... و چون ما در این قرن هستیم به شکرانه‌ی این مواهب باید قیام بر اعمالی کنیم که سزاوار این قرن است. مثلاً چون انسان به بلوغ برسد، باید احوال و اطواری داشته باشد که سزاوار سن بلوغ است... باید ما به آن چه سزاوار این قرن است، رفتار نماییم، چه که امکان به درجه‌ی بلوغ رسیده.»

در دنباله‌ی آن، حضرت عبدالبهاء جامعه را دعوت می‌فرمایند که به ترقی مادی اکتفا نکنند، در جهت روحانی نیز ترقی نمایند تا سعادت دنیوی و سعادت ملکوتیه هر دو حاصل شود. نتیجه‌ی کلام آن حضرت این می‌شود که باید قوه‌ی کشف حقایق روحانی هم به موازات قوه‌ی کشف حقایق مادی به حرکت افتد تا حقیقت انسانی در نهایت کمال

جلوه گر شود و این است صلایی که قرن بیست و یکم به انسان امروز درمی دهد، یعنی رشد استعدادات روحانی و اخلاقی در خود که در نتیجه دنیای آشفته امروز به تعادل باز گردد. سن بلوغ یا Maturity که مورد نظر حضرت عبدالبهاء است، سنی است که در آن قاعده آدمی بر همه ی قوای ذهنی و عاطفی خود تسلط دارد و روش و رفتاری که اتخاذ می کند، معقول و متعادل است. خویشتن داری و غلبه بر هیجانات آنی نا اندیشیده از لوازم بلوغ و پختگی است. علی هذا معنی حقیقی بلوغ آن است که انسان دیگر موجودی یک بُعدی و منحصرأ تابع غرایز طبیعی یا منافع مادی و کشش های جسمانی نباشد. ابعاد دیگر انسانیت هم در او متعادلأ رشد و نما کند و این است ندایی که آن حضرت به عالم انسانیت می دهند که: «باید ما به آن چه سزاوار این قرن است، رفتار نماییم».

ظهور حضرت بهاء الله که هدف عمده اش تحقق یگانگی عالم انسانی بوده و هست، مقتضی آن بود که در عرصه ی عالم هم وحدت اصلی و بنیادی نوع بشر در عین تنوع و تکثر فرهنگ ها و شیوه های زندگی او به ثبوت رسد و این مطلبی بود که پیشرفت های علمی چون اتنولوژی (قوم شناسی) و مردم شناسی از یک طرف و دانش هایی مانند بیولوژی یا زیست شناسی از طرف دیگر ثابت و مبرهن کرد.

مردم شناسی هر چند به عنوان یک دانش انسانی در قرن هجدهم متولد شد و در قرن نوزدهم و بیستم رشد و نمایی فوق العاده حاصل کرد، اما ریشه اش در قرون وسطی و در نوزایی تمدن غرب یعنی رنسانس باز یافته می شود که در آن هنوز بخشی از جامعه ی انسانی را به چشم «وحشی» نگاه می کردند.

در قرن نوزدهم و همراه با ظهور حضرت بهاء الله بود که شناخت سرزمین های جدیدی در افریقا، امریکای شمالی و جنوبی، در جزایر اقیانوس آرام و در استرالیا راه را بر شناسایی فرهنگ های بومی هموار کرد و دانشمندی انگلیسی چون ادوارد تیلور (مرگش در سال ۱۹۱۷) مجموعه ی عظیمی از فنون، روش های زندگی، آداب و عادات و اعتقادات همه ی اقوام بدوی و سنتی را گرد آورد و به تحلیل و تفسیر آنها پرداخت.

برخلاف نظر کسانی که می‌گفتند که جامعه‌های ابتدایی و بومی نمودار انسان در مرحله‌ی سقوط و انحطاط هستند، تیلور ثابت کرد که استمرار و تداوم میان جامعه‌های ابتدایی و بومی و جامعه‌ها در پیشرفته‌ترین مراحل تکامل تمدنی وجود دارد. او بود که برای نخستین بار در علم «وحدت روانی و درونی عالم بشری» را به ثبوت رساند و معلوم داشت که به هر کجا رویم و زیر هر آسمانی بنگریم، آدم‌ها فرهنگ‌های قابل مقایسه و مشابهی را به وجود آورده‌اند، مرکب از زبان، قوانین و مقررات، تکنیک‌ها، اسطوره‌ها و غیر آن و حتی مشابهت‌های حیرت‌آوری مثلاً در میان اسطوره‌های آفریقا و آسیا و آمریکا می‌توان پیدا کرد. در همه جا مردم معتقد به وجود روحی مجزی از بدن بوده‌اند و در هر کجا که تحقیق کنیم، به اعتقاد بقای روح بعد از مرگ تن برخورد می‌کنیم.

لوئیس مورگان (مرگش در سال ۱۸۸۱) که او هم پدر علم مردم‌شناسی مدرن دانسته شده (اصلاً آمریکایی و حقوق دان) به این نتیجه رسید که تکیه گاه اصلی سازمان زندگی در جوامع ابتدایی، روابط خویشاوندی به معنای وسیع کلمه است و از این بابت، همه‌ی نظام‌های اجتماعی در سراسر عالم قابل مقایسه با یکدیگرند.

علمایی چون فرانتس بواس Boas آمریکایی که خود شاگردان نام‌آوری نظیر کروبر و لیستون را پرورش داد (مرگش در سال ۱۹۴۲) از مطالعات خود این نتیجه را گرفت که در تعیین رفتارها و رویکردهای آدمی، عنصر فرهنگ بیشتر از عنصر بیولوژی (عوامل حیاتی و موروثی) مؤثر است. بعد از او علمایی چون لیستون، کاردینز، روت بندیکت و مارگارت مید ثابت کردند که آن چه شخصیت اساسی فردی در جامعه‌ای را می‌سازد، همان فرهنگ و تعلیم و تربیت است. پس این که در قدیم به نابرابری ذاتی آدم‌ها حکم می‌کردند، درست نبوده، چه آدمیان در درجه‌ی اول ساخته و پرداخته‌ی محیط فرهنگی و شرایط تربیتی خود هستند.

منظور از آن چه مذکور آمد، این است که از نیمه‌ی قرن نوزدهم علوم انسانی چون روانشناسی و قوم‌شناسی در حقیقت زمینه ساز این فلسفه‌ی نوین شدند که در همه‌ی عالم، آدم‌ها اساساً و اصولاً یکی هستند و این شرایط فرهنگی و تربیتی است که آنها را چنان

می‌کند که هستند و در نتیجه اعتقاد به اختلاف بنیادی و تفاوت ذاتی تغییر ناپذیر میان آدمیان منطق محکمی ندارد.

علی‌هذا علوم انسانی به آن چه حضرت بهاءالله در دهه‌های شصت تا نود قرن نوزدهم اعلام فرمودند، رسید. یعنی این که آدمیان همه بار یک دارند و برگ یک شاخسار و فقط تربیت است که جواهر معانی را از معدن انسانی بیرون می‌آورد و یا مهمل و معطل باقی می‌گذارد و می‌گذرد.

گفتار پانزدهم

شناسایی مقام و حقوق کودک

از جمله اصول اساسی امر حضرت بهاءالله که بیش از این درباره‌ی آن به تفصیل سخن گفته‌ایم، تصدیق حیثیت و شرافت انسان و عظمت و اهمیت مقام و مرتبت اوست. این کرامت انسانی اختصاص به مرد و زن و بزرگسال ندارد، بلکه کودکان را هم دربرمی‌گیرد. از این رو نباید حیرت کرد که چندین دهه قبل از تصویب اعلامیه‌ی جهانی حقوق کودک در سازمان ملل متحد (سال ۱۹۵۹) و نیز سال‌های طولانی‌تری پیش از آن که میثاق‌نامه‌ای در این مورد به اهتمام ملل متحد تنظیم و پذیرفته شود (سال ۱۹۸۹)، امر بهائی و آئین بابی که زمینه ساز و بشارت دهنده‌ی آن بود، به تعزیز و تجلیل مقام کودک و تأیید حقوق حقه‌ی او فتح باب کرده‌اند.

در این گفتار می‌خواهیم شنوندگان را با عمده تعلیمات بهائی که به مقام و حقوق کودک مربوط می‌شود، آشنا کنیم و ضمناً معلوم داریم که از همان زمان که فضل الهی از طریق ظهور جدید شامل حال کودکان شد، تحولی اساسی در دنیای علم و در عرصه‌ی حقوق و جهان اجتماع روی داد که زندگی کودکان را لاقلاً در بخش وسیعی از کروی زمین دگرگون کرد، تحولی که بی‌گمان در دهه‌های آینده ادامه خواهد یافت و برای فرزندان نسل‌های فردا منزلت و مرتبتی را که درخور آن هستند، تضمین خواهد کرد.

ژان پیازه که مکتب روانشناسی تکوینی یا ژنتیک بیش از هر کس مدیون و مرهون تحقیقات تجربی و تفکرات منطقی اوست، صریحاً اعلام کرده که قرن بیستم قرن کودکان است، زیرا در این قرن بود که روانشناسی توانست به ژرفای ذهن و فکر کودکان راه جوید و تفاوت بارز میان جهان کودکان و جهان بزرگسالان را معلوم بدارد و ضمناً روشن کند که چگونه مفاهیم مختلفه، چون مفهوم زمان و مکان و علیت و غیر آن به تدریج در مراحل

مختلف سنی در ذهن کودکان و نوجوانان ساخته و پرداخته می‌شود و بالأخره به نحوه‌ی تفکر و تعقل بزرگسالان مبدل می‌گردد.

قرن بیستم از دو جهت عمده‌ی دیگر هم قرن شاخص است: یکی از نظر تعمیم سواد و آموزش ابتدایی به همه‌ی اطفال که از اواسط نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم آغاز شد و دیگر شناسایی تدریجی حقوق کودک که در قرن‌های پیش مورد غفلت کامل بود و چنان که ذکر کردیم، با اعلامیه و میثاق‌نامه‌ی بین‌المللی سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۸۹ از جانب نمایندگان دولت‌ها رسماً پذیرفته شد.

این نکته گفتمی است که هرچند دستور حضرت بهاء‌الله به لزوم شناسایی حقوق کودکان اعم از پسر و دختر در زمینه‌ی تعلیم و تربیت به دهه‌ی هفتاد قرن نوزدهم مربوط می‌شود، اما جامعه‌ی کودکان از آغاز مورد توجه و عنایت آن حضرت بوده است.

در کلمات مکنونه که از آثار اولیه‌ی عرفانی آن حضرت است و در بغداد عز نزول یافته، از زبان حق در موضعی می‌فرمایند: «ای پسر وجود، در بادیه‌های عدم بودی و ترا به مدد ترابِ امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات و حقایق کائنات را بر تربیت تو گماشتم. چنان چه قبل از خروج از بطن اُمّ دو چشمه‌ی شیر منیر برای تو مقرر داشتم و چشم‌ها برای حفظ تو گماشتم و حب تو را در قلوب القا نمودم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم...» این بیان ادامه دارد و در آخر آن، انتظار خالق از مخلوق را به لطیف‌ترین وجه اعلام می‌دارند.

آثار حضرت باب، مبشر حضرت بهاء‌الله، هم حکایت از کمال عطوفت و شفقت در حق کودکان می‌کند و از آن حضرت منقول است که فرموده‌اند، کودکان زمان موعود، یعنی زمان ظهور حضرت بهاء‌الله، اعلم از فلاسفه‌ی قبل خواهند بود و هم آن حضرت تعلیم برابری پسر و دختر را دستور فرمود و مجازات‌های بدنی را که در عصر آن حضرت بسیار رایج و متداول بود، خاصه در مکتب‌خانه، به حدی که فقط جنبه‌ی سمبولیک یا نمادی دارد، تقلیل داد و خشونت لفظی نسبت به اطفال و بزرگسالان، هر دو را ممنوع کرد.

اگر بخواهیم رؤوس تعلیماتی را که در امر بهائی در مورد مقام و منزلت اجتماعی کودکان داده شده، به اجمال یاد کنیم، باید بگوییم که:

اولاً امر بهائی هم پدر و مادر و هم جامعه را به تعلیم و تربیت اطفال موظف می‌دارد و البته میان پسر و دختر در این مورد تبعیضی قائل نمی‌شود.

ثانیاً استعمار کودکان از جمله از طریق تحمیل کار اجباری بر آنان در امر مبارک به طور ضمنی نهی شده، زیرا هیچ کودکی را از حق بهره‌مندی از تعلیم و تربیتی شایسته محروم نمی‌توان کرد.

ثالثاً در آثار بهائی من جمله آثار حضرت عبدالبهاء، یکی از تکالیف مادران را آگاهی بر اصول حفظ الصحه، یعنی بهداشت و طرز تغذیه‌ی اطفال مقرر فرموده‌اند و مسلماً رعایت این اصول در پرورش قوای ذهنی و فکری کودکان تأثیر بارز داشته و خواهد داشت.

رابعاً از جمله حقوق شناخته‌ی اطفال است که بتوانند به خدا و حقایق روحانی وقوف یابند و از همان بدایت حیات، عشق به خدا را در قلب خود پیورند. این عشق سرچشمه‌ی وظیفه‌شناسی، یعنی تعهد به حق خواهد بود و به فرموده‌ی حضرت بهاءالله، عمل به احکام و اوامر الهی سبب حفظ و اعتلای فرد خواهد بود. اما پدر و مادر مجاز نیستند که تعصب را در اطفال به وجهی از وجوه القا و تلقین کنند، خاصه در امور دینی.

خامساً آثار بهائی به طور ضمنی حق بازی کردن را برای اطفال شناخته است، حتی حضرت عبدالبهاء متذکر شده‌اند که می‌شود تعلیم الفبا را هم با استفاده از نوعی بازی کودکان عملی کرد. بازی، چنان که محققان معلوم داشته‌اند، فی‌الحقیقه نوعی آماده‌سازی خوش آیند طفل برای ایفای تکالیف دشوار و پیچیده‌ای است که بعداً در زندگی بر عهده خواهد داشت.

نکته‌ی ششم آن است که منع تعدد زوجات در امر بهائی، یعنی دستور اقتناع مرد به یک همسر، موجب آن می‌شود که از بسیاری مشکلات که در خانواده‌های چند زن دیده

شده و می‌شود، پرهیز شود. بنابراین طفل می‌تواند از تمامیت مهر و توجه هم پدر و هم مادر، هر دو برخوردار گردد و سرنوشتش در دست کشمکش‌های درونی خانواده نیافتد.

نکته‌ی هفتم آن است که در ادیان سابقه، خصوصاً اسلام، تفقد و احسان نسبت به یتیمان بسیار مورد تأکید قرار گرفته بود. در دیانت بهائی فرزندی پذیرد که مسلماً شامل اطفال محروم از پدر و مادر هم می‌شود، بسیار توصیه شده است، به حدی که حضرت بهاءالله در کتاب احکام خود یادآور می‌شوند که اگر کسی طفلی را به فرزند پذیرد و به تربیت او همت گمارد، مثل آن است که فرزندان آن حضرت را مشمول محبت و مورد تربیت قرار داده است.

نکته‌ی هشتم آن است که در امر بهائی به خلاف اسلام پسر و دختر متساویاً ارث می‌برند و در این عرصه، مثل زمینه‌های دیگر، اصل برابری میان زن و مرد حاکم است.

نکته‌ی نهم تحریم هر نوع سوء استفاده جنسی از اطفال است. در کتاب اقدس حضرت بهاءالله حرمت لواط را اعلام فرموده‌اند. علاوه بر این، ازدواج دختر در ۹ سالگی که در اسلام پذیرفته بود، در امر بهائی به کلی ممنوع است و ازدواج به سنین حقیقی رشد طبیعی نوجوان موکول شده و البته تصور ازدواج موقت یا صیغه را هم در جامعه‌ی بهائی نمی‌توان کرد و به همان وجه جامعه با تربیت اخلاقی که به همه‌ی افراد می‌دهد و با اصل تعدیل معیشت که به نفع همگان مجری می‌دارد، به هیچ وجه فرصت و امکان خودفروشی و فحشا را نخواهد داد.

نکته‌ی دهم موضوع حق اطفال به داشتن یک ملیت یا هویت ملی است که در اسناد سازمان ملل متحد مورد تأیید قرار گرفته و در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر نیز آمده (ماده‌ی ۱۵) که هر کس حق دارد که دارای تابعیت باشد و امر بهائی علاوه بر چنین حقی، حق شهروندی جهانی را برای همه‌ی افراد نوع انسانی می‌شناسد و البته علاقه و وفاداری به وطن تعارضی با علاقه و وظیفه شناسی نسبت به جامعه‌ی بشری به طور اطلاق نداشته و ندارد.

نکته‌ی یازدهم آن که امر بهائی طلاق را به طور مطلق منع نکرده و از این بابت از آئین کاتولیک متمایز است، ولی در عین حال طلاق را مبعوض و منفور دانسته و همه‌ی وسایل را برانگیخته است تا صلح و سازش میان زوجین به وجود آید و در نتیجه مسلماً به تأثیر تعالیم بهائی موارد طلاق محدود خواهد شد و یکی از ریشه‌های تراژدی که در زندگی بسیاری از کودکان بر اثر متلاشی شدن خانواده روی می‌دهد، از میان خواهد رفت. چه بسا جرم‌ها و جنایات که در عالم از نوجوانان و جوانانی سر می‌زند که در کودکی کانون خانوادگی‌شان دستخوش انقلاب و واژگونی شده و محرومیت از محبت و دلسوزی و مراقبت مادر و پدر، آنان را به طغیان بر ضد جامعه برانگیخته است.

دوازدهمین نکته‌ای که در مورد منزلت کودکان در امر بهائی باید ذکر کنم، محتاج توضیح و تفصیل بیشتر است و آن حق اطفال است به برقراری ارتباط مستقیم با خدا از طریق دعا و مناجات. بعضی از لطیف‌ترین و زیباترین مناجات‌های بهائی به راز و نیاز کودکان با مبدأ غیبی اختصاص یافته است.

گمان ندارم که در هیچ دینانی آنقدر مناجات‌های روح بخش و دلاویز که در آثار بهائی می‌توان یافت، بتوان پیدا کرد. این مناجات‌ها همه‌ی مضامین ممکن را که آدمی با پروردگار خویش به هنگام نیایش در میان می‌نهد، در بر می‌گیرد و علاوه بر آن برای برخی از گروه‌ها، چون کودکان، زنان، اجتماعات، یعنی محافل و مجالس، نیازمندان شفا و نظایر آنان مناجات‌های خاص وجود دارد و مناجات‌هایی هم هست که به مناسبت‌های مخصوص، چون ازدواج، تشریف به مقامات متبرکه، قبل و بعد از صرف طعام، به هنگام عزاداری و مانند آن، تلاوت می‌شود.

آن چه در مناجات‌های خاص کودکان علاوه بر زیبایی ادبی جلب توجه می‌کند، معانی بلند و مضامین عمیقی است که از طریق این مناجات‌ها، اطفال از همان کودکی با آنها آشنا و مأنوس می‌شوند. مثلاً وقتی طفل می‌خواند که: «این نهال تازه را در گلشن محبت بنشان و به رشحات سحاب عنایت پرورش ده، از اطفال ملکوت کن و به جهان لاهوت هدایت فرما»، از همان بدایت حیات با اندیشه‌ی محبت خدا و میل ترقی و اعتلا و

شوق راه یافت به درگاه کبریا آشنایی حاصل می‌کند و یا در این مناجات: «مهربانا، طفل صغیرم، بدخول در ملکوت کبیر فرما. در زمینم، آسمانی فرما. ناسوتیم، لاهوتی فرما. ظلمانیم، نورانی کن. جسمانیم، روحانی نما و مظهر فیوضات نامتناهی کن».

عبارت زیر از مناجاتی دیگر گواه این حقیقت است که امر بهائی می‌خواهد از کودکی به نسل نوحاسته تعلیم دهد که بنیاد شرافت و کرامت انسانی در انتساب و ارتباط او با خداست. برآستی هم اگر بنیاد حقوق بشر بر پیوند آدمی با عالم ملکوت نباشد، چه اساس استواری برای آن می‌توان یافت؟ آغاز مناجات چنین است: «ای خدای مهربان، هرچند کودکانیم بینوا و طفلاتیم ناتوان، پریشانیم و بی سر و سامان، ولی نهال‌های باغیم و تو باغبان» و یا «خداوندا، مهربانا، کودکانیم بینوا و طفلاتیم در نهایت فقر و فنا، ولی سبزه‌ی جویبار تویم و نهال‌های پرشکوفه‌ی بهار تو. از رشحات سبح رحمت طراوتی بخش و از حرارت آفتاب موهبت نشو و نما احسان فرما. از نسیم حدایق حقایق لطافتی عنایت کن و در بوستان معارف درختان پر برگ و بار فرما».

این مضمون که: «هر چه هستیم، از تویم» و یا «از تو آمده‌ام و به تو باز می‌گردم» از جمله لطیف‌ترین مضامین عرفانی است که اطفال از طریق مناجات از آغاز با آن آشنایی حاصل می‌کنند.

این که گفتیم در هیچ یک از ادیان گذشته توجهی که به اطفال شده، به درجه‌ای نیست که در امر بهائی می‌توان دید، در کلمات حضرت بهاءالله و هم در سخنان فرزند ارجمند ملهمشان، حضرت عبدالبهاء به روشنی جلوه‌گر است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، اهمیت تربیت اولاد به درجه‌ای است که اگر «والد در این امر اعظم که از قلم قدم در کتاب اقدس نازل شده، غفلت نماید، حق پدری از او ساقط شود و لدی الله از مقصرین محسوب» و حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «ای مادران مهربان، در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت، تربیت کودکان است به آداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصور نتوان نمود».

از کلام حق برمی آید که اطفال فی الحقیقه ملک طلق خانواده‌ی خود نیستند، بلکه به عالم انسانی نیز تعلق دارند و ودیعه، یعنی امانت خدا نزد پدر و مادر خویش هستند. فی الحقیقه اطفال ملکوتند و نورسیدگان الهی و تازه نهالان جنت پروردگاری.

بنابراین پدر و مادر نقش باغبان را دارند، نه وضع مالک بی مبالات را، یعنی باید به دل و جان از غنچه‌ی نورسیده‌ی خود مواظبت کنند تا گلی خندان شود و فضای جهان هستی را به عطر وجود خویش معطر کند. اهمال درباره‌ی این نهال نوحاسته یا آزرده و لگدمال کردن او البته از شأن باغبان دلسوز مهربان به دور است. این بیان حضرت عبدالبهاء به یک معلم دبستان اطفال، گویای این مطلب است: «تا توانی بکوش که این اطفال مانند اشجار بی‌همال در ریاض ذوالجلال در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نمایند».

وقتی اطفال را مظهر حق به این درجه از عزت و حرمت نظر می‌کند، آیا می‌توان قبول و تحمل کرد که در برخی کشورها سلاح‌های آتشین را بر دوش کودکان نازنین بگذارند و آنها را روانه‌ی جبهه‌های جنگ کنند؟ آیا می‌توان قبول و تحمل کرد که در بعضی جوامع کودکان را به ثمنِ بخش بفروشند و یا برای تکدی روانه‌ی کوچه و خیابان کنند؟ آیا می‌توان قبول و تحمل کرد که در بعضی از مرفه‌ترین جوامع که اسیر مادیت و خودکامگی نفوس هستند، فزون از نصف ازدواج‌ها - اگر ازدواجی در کار باشد - به طلاق منتهی شود و پدران و مادران غیر مسئول، اطفال خردسال را به سرنوشتی نامعلوم رها کنند؟ آیا می‌توان قبول و تحمل کرد که در پاره‌ای از مذاهب‌ها به دنبال تفسیری غلط از کتاب خدا، اصل تجرد و امتناع از ازدواج بر روحانیون تحمیل شود و بعد معلوم شود که بسیاری از آن متظاهران به پارسایی به اطفال معصوم مردم تجاوز کرده‌اند؟ آیا می‌توان قبول و تحمل کرد که در یک کشور بزرگ که ازدیاد موالید را شدیداً تحت کنترل دارد، هر سال صدها هزار سقط جنین صورت گیرد و خصوصاً دختران بیگناه را قبل از آن که چشم به جهان باز کنند، به خاک سرد گور بسپارند؟ آیا می‌توان قبول و تحمل کرد که در عصر آموزش اجباری عمومی، باز حدود یک صد میلیون کودک در پهنه‌ی گیتی از نعمت سواد و دانش بی‌بهره بمانند و ناچار در شرایط دشوار به کارهای اجباری تن در دهند؟

بی‌تردید این بقایای عصر غفلت و جهل نسبت به حقوق کودکان و تعدی و ستمگری در حق آنان دوام بسیار نخواهد یافت و چنان که اراده‌ی الهی در این عصر نورانی است، کودکان به مرتبه و منزلت والایی که شایسته‌ی آن هستند، خواهند رسید. بی‌شبهه تمدن آینده، همه‌ی اهتمام خود را صرف آن خواهد کرد که این جوانه‌های استعداد، شکفته بمانند و پژمرده نشوند، بلکه عالم وجود را به طراوات و لطافت خود زیبایی بخشند. انسانی شدن تمدن موكول و منوط به شناخت حقوق و مقام کودکان خواهد بود.

چون اراده‌ی خدا بر این بود که مقام و مرتبت کودکان در این عهد و عصر اعتلاء یابد، کوشش‌های انسان دوستان در سراسر جهان موجب شد که در سال ۱۹۵۹ اعلامیه‌ی جهانی حقوق کودک به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسد.

اعلامیه‌ی حقوق کودک ده ماده را شامل است. حقوقی که اعلامیه جهانی برای اطفال شناخته و همه با آن چه سال‌ها قبل از آن، یعنی از نیمه‌ی قرن نوزدهم در آثار بهائی تأیید شده بود، توافق دارد عبارتند از: بهره‌مندی از حمایت مخصوص در این سن، حق برخورداری از رشد متعادل همه جانبه، حق داشتن نام و تابعیت، حق استفاده از تأمین اجتماعی و تغذیه و مسکن و اوقات آزاد و مراقبت‌های پزشکی، حق تعلیم و تربیت، حق شکوفندگی شخصیت، حق بهره‌مندی از عشق و محبت و تفاهم اطرافیان، حق استفاده از بازی و فعالیت‌های تفریحی، حق محفوظ ماندن از هر نوع استثمار و قهر و جبر و خشونت، منع اجبار کودکان به کار و اشتغال قبل از سن مناسب، حفظ اطفال از کار کردن در شرایطی که به سلامت و یا رشد و نمای جسمی و ذهنی و اخلاقی آنان صدمه زند، حق حفاظت از هر نوع تبعیض و آزار مذهبی و نژادی و قومی و غیر آن.

این نکته را هم باید متذکر شوم که در بعضی ممالک پیشرفته تدابیری قانونی اتخاذ شده است که اطفال از تعدیاتی که حتی درون خانواده نسبت به آنان روی می‌دهد، محفوظ بمانند و حق شکایت به مرجعی عمومی داشته باشند و مقامات رسمی بتوانند به درد دل آنان برسند و چاره جویی کنند. در نتیجه متدرجاً انعکاس اعلامیه و میثاق نامه‌ی حقوق کودکان را در قوانین ملی می‌توان باز یافت.

اعلامیه و میثاق نامه‌ی حقوق کودکان منتهی به آن شد که در سال ۲۰۰۰ رؤسای دول و ملل بخشی از هدف‌های مساعی آینده‌ی خود را همان بهبود وضع و حال کودکان قرار دادند، چون تعمیم آموزش ابتدایی به همه‌ی اطفال، تأمین برابری زن و مرد، کاهش مرگ و میر کودکان، بهبود سلامت و صحت مادران، مبارزه با امراض مسری مهم، تأمین کیفیت محیط زیست، ایجاد شرایط و محیط مساعد برای رشد و نمای کودکان.

برای آن که وضع و حال کودکان را در شرایط فعلی جهان بدانیم تا مفهوم حقیقی هدف‌های هزاره را دریابیم، باید به آخرین گزارش صندوق بین‌المللی کودکان وابسته به سازمان ملل متحد (یونیسف) که به سال ۲۰۰۶ مربوط می‌شود، مراجعه کنیم.

بر طبق این گزارش، هنوز نقصان تغذیه یا کم غذایی که نتیجه‌ی آن کمبود وزن کودک به تناسب سن اوست، دامنگیر بخش وسیعی از اطفال جهان است. در ممالک فقیر حدود ۲۷ تا ۳۶ درصد اطفال در زمره‌ی کودکان کم غذا محسوبند و در سطح دنیا حدود ۲۷ درصد.

هنوز مرگ و میر کودکان بیشتر از حد انتظار است، چه بنا به آمارهای سال ۲۰۰۴ که به مرگ و میر اطفال قبل از سن ۵ سالگی مربوط می‌شود، در برابر هر هزار مورد ولادت ۱۵۵ مورد مرگ و میر در ممالک فقیر روی می‌دهد و ۸۷ مرگ و میر در ممالک در حال رشد و در سطح دنیا هم مرگ و میر کودکان تا ۵ سالگی ۷۹ در هزار ولادت است.

در شرایط کنونی، حدود ۲۴۶ میلیون تن از کودکان و نوجوانان پنج تا هفده ساله مجبور به کار شده‌اند و از آن میان ۱۷۱ میلیون، یعنی ۷۰ درصد، کار را در شرایط و اوضاع نامطلوب حتی خطرناک انجام می‌دهند، مثل کار در معادن یا کار با ماشین‌های خطرناک و یا کار در مزارع آلوده به کودهای شیمیایی. در میان مجموع کارگران جهان ۷۳ میلیون را اطفال کمتر از ده ساله تشکیل می‌دهند.

اشاره به اهمیت رسیدگی به یتیمان کردیم. آمارهای ۹۳ کشور در حال رشد، حاکی از آن است که در آخر سال ۲۰۰۳ حدود ۱۴۳ میلیون طفل و نوجوان تا سن ۱۸ سالگی در شمار یتیمان به حساب آمده‌اند.

دردناک‌تر از همه‌ی اینها آن است که بنا به آمارهای سال ۲۰۰۰ حدود ۱٫۸ میلیون کودک در پهنه‌ی جهان به فحشا و اعمال قبیحه وادار شده‌اند و حدود ۱٫۲ میلیون تن مورد خرید و فروش بوده‌اند. حدود ۵٫۷ میلیون به کارهای شاق و خطرناک گماشته شده‌اند. کودکان درگیر منازعات مسلحانه به ۳۰۰ هزار بالغ شده‌اند و ۶۰۰ هزار طفل هم در کارهای غیر قانونی، چون قاچاق، دخیل بوده‌اند.

همین که بخشی از هدف‌های هزاره معطوف به حل مشکلات کودکان و تأمین رفاه آنان است، حکایت از آن می‌کند که جهان در جهت آن چه مظهر ظهور در این عصر نوین خواسته، یعنی اعتلاء مقام و حیثیت کودکان و اعطای حقوق حقه‌ی آنان حرکت می‌کند، ولی البته هنوز راه وصول طولانی است. خوش بختانه تا حال ۱۹۲ کشور، یعنی عملاً همه‌ی ممالک دنیا، میثاق نامه‌ی حقوق کودکان مصوب سال ۱۹۸۹ را قبول کرده‌اند. حدود ۱۰۱ کشور موافقت خود را با منع خرید و فروش کودکان و جلوگیری از فحشا و استثمار آنان به منظور ارائه‌ی صور قبیحه (پورنوگرافی) اعلام داشته‌اند. ۱۰۱ کشور پذیرفته‌اند که مانع درگیری اطفال خود در منازعات مسلحانه شوند.

میثاق نامه‌ی دفتر بین‌المللی کار در مورد ممانعت از بدترین و سخت‌ترین صور کار اطفال که در سال ۱۹۹۸ تصویب شده بود، مورد پذیرش ۱۵۶ کشور (تا کنون) واقع گردیده است و این جمله زمینه‌ی مساعدی برای پیشرفت سازمان ملل متحد در تحقق اهداف هزاره به وجهی که مجملاً یاد شد، به وجود آورده است.

باید امیدوار بود که جامعه‌ی بشری روز به روز بیشتر به اصول انسانیت پای بند شود و به این حقیقت اذعان کند که جامعه‌ای که کودکان خود را محترم می‌دارد، جامعه‌ای خواهد بود که به آینده‌ی خود احترام و اعتقاد دارد.

سخن را با مناجاتی از حضرت عبدالبهاء که مخصوص کودکان است، پایان می‌دهم که چون به عربی است، مضمون آن را عرضه می‌دارم، مناجاتی که گواهی روشن است بر مقام و منزلتی که این آئین مبارک برای کودکان قائل است. مضمون آن مناجات چنین است:

الهی الهی، این اطفال شاخه‌ی درخت حیاتند و پرندگان گلستان نجات.
مرواریدهای صدف بحر رحمت تو هستند و گل‌های سرخ باغ هدایت تو. ای خداوند، ما به
تسبیح و حمد تو می‌پردازیم و ترا تقدیس می‌کنیم و به ملکوت رحمانیت تو تضرع
می‌نماییم که ما را چراغ‌های هدایت قرار دهی و ستارگان افق عزت ابدی در میان مردمان
گردانی و از علم خود به ما تعلیم کنی.^۱

^۱ نمره‌ی ۲۲۸، مجموعه‌ی مناجات‌ها

گفتار شانزدهم

هنر و زیبایی، دو نعمت خدایی

از جمله هدایای دیانت جدید، یعنی آئین بهائی، به عالم انسانی گرامی داشت هنر و ارج نهادن زیبایی است که هرگز به این مقدار و میزان در ادیان سابقه مطرح نبوده و فی الحقیقه نوید پدید آمدن جامعه‌ای را می‌دهد که در آن لطافت جای خشونت را خواهد گرفت و زیبایی ظاهر و باطن، هرگونه زشتی را از صحنه‌ی جهان بیرون خواهد کرد و استعدادات انسانی به جای آن که معطوف به ساختن ابزارهای جنگ و دفاع شود، در جهت هنرآفرینی و زیباسازی عالم هستی به کار خواهد افتاد.

نه مجسمه سازی و نه نقاشی و نه موسیقی در شریعت اسلام وضع مطلوبی دارند. اسلام از آن بابت که می‌بایست با کفر و شرک و بت‌پرستی بستیزد، هم مجسمه سازی را منع کرد و هم تصویرگری آدمی را مردود شمرد و هم موسیقی، یعنی غنا، را ناپسندیده تلقی کرد. اما این مانع آن نشد که بعضی از عالی‌ترین مظاهر هنرهای تزئینی، معماری، کاشیکاری و نظایر آن در جهان اسلام پرورده شود و آثاری جاودانه برجا گذارد.

اگر غنا ممنوع شد، در عوض قارئان قرآن و مؤذنان مساجد، بعضی از الحان و نواهای زیبای کهن را محفوظ داشتند. سماع صوفیان رقص و موسیقی را از نابودی نجات داد و نقاشی شاخ و برگ و گیاه، یعنی arabesque به شاهکارهایی که در مساجد اصفهان نمونه‌های فاخرش به چشم می‌خورد، دست یافت. شعر و فن شاعری که قبل از اسلام در عهد جاهلیت از اهمیت بسیار برخوردار بود، تداوم یافت و در عرصه‌ی عرفان، شاعران ایرانی مسلمان آثار بسیار ارزشمندی به یادگار نهادند.

می‌گویند که در قرآن مجید ۹۹ صفت از صفات الهی یا درست‌تر گوئیم، منسوب به ذات باری تعالی، مذکور آمده است، چون رحمن و رحیم و سمیع و بصیر و علیم و غیر

آن. اما صفت جمیل در آن کتاب آسمانی ناگفته مانده است و شاید سر این سکوت در آن بوده است که هنوز در تمدن‌های گذشته، آدمیان که گرفتار مشکل تأمین معاش بودند و مجال اندیشه‌ی کافی درباره‌ی اموری مازاد بر احتیاجات فوری و ضروری نداشتند، هرچند بی‌گمان از زیبایی غافل نبودند، اما زیبایی به عنوان یک خصیصه‌ی اصلی جهان طبیعت و محیط و یکی از ثمرات عمده‌ی تمدن، برایشان مطرح نبود. به عنوان مثال، برای انسانی که در شرایط ابتدایی زندگی می‌کند، آن چه از یک کاسه توقع می‌رود، آن است که ابزار شرب تنها باشد. اما وقتی اندک فراغ بال حاصل آمد، میل به آراستن و زیبا کردن آن کاسه با نقش‌ها یا خطوط مناسب مطرح می‌شود و حتی در مرتبه‌ی بعد، تزئین آن کاسه به حدی از کمال می‌رسد که به جای ابزار نوشیدن، در او به چشم زیوری برای دیوار خانه یا بالای رف می‌نگرند.

حکمایی چون کانت حق داشته‌اند که بگویند، هنر فعالیتی است که به دنبال انتفاع نیست و مانند بازی، هدفش در خود اوست و از این بابت از پیشه و صنعت متمایز می‌شود و ناچار وقتی انسان به هنر می‌پردازد، از سودای معاش روزمره فارغ شده است.

البته توجه به زیبایی تنها مستلزم بهبود معاش روزمره نیست، بلکه تلطیف ذوق را هم اقتضا می‌کند. در گذشته‌ی ایام گاه شهریان و فرمانروایان بودند که به آفرینش هنر و زیبایی سفارش می‌دادند و از هنرمندان حمایت می‌کردند.

سیر به سوی دموکراسی و گسترش تجارت، وجود حامیان هنر را تا حدی زاید کرد و ضمناً هنر که بیشتر در حیطه‌ی علاقه‌ی خواص بود، در میان عامه خلق هم خواستارانی پیدا کرد.

از جمله ویژگی‌های امر بهائی این است که آموختن هنر و خلق زیبایی را در دسترس همه‌ی مردم می‌گذارد. چه در آثار مبارکه‌ی این ظهور که به تعلیم و تربیت مربوط می‌شود، علاوه بر خط و سواد و دانش، تعلیم صنایع و بدایع، یعنی انواع فنون و هنرها، توصیه شده است. چنان که نمونه‌ای از آن عبارات را در ذیل نقل می‌کنیم:

حضرت عبدالبهاء، فرزند ملهم بنیادگذار امر بهائی، ضمن تأکید در تربیت اخلاقی از بدایت کودکی می‌فرمایند که آن اطفال را «از هر علم مفیدی بهره‌مند نماید و از هر صنایع بدیع نصیب بخشید» و خطاب به خود کودکان و نوجوانان می‌فرماید: «شب و روز بکوشید و سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید، تا از جمیع علوم و فنون، نصیب موفور یابید».

قول به آن که خدا جمیل است، معنایش آن است که آدمی هم باید به زیبایی در حیات مادی و روحانی خود اهمیت دهد. به عنوان نمونه‌ی تعالیم بهائی، از تلاوت آیات و مناجات به لحن خوش یاد باید کرد که در محافل و مجامع و مشارق اذکار انعکاس پیدا می‌کند و ناچار هر طفل و جوان بهائی باید از کودکی تا حدودی از موسیقی بهره برد، تا آثار حق را به لحن دلکش بخواند و دل‌ها را به اهتزاز آورد.

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس می‌فرماید: «عَلِّمُوا ذُرِّيَّاتَكُمْ مَا نُزِّلَ مِنْ سَمَاءِ الْعِظْمَةِ وَالْاِقْتِدَارِ لِيَقْرَئُوا الْاَلْوَا حَ بِاِحْسَنِ الْاَلْحَانِ فِي غُرَفِ الْمَبْنِيَةِ فِي مَشَارِقِ الْاَذْكَارِ»، یعنی کلام خدا را به فرزندان خود بیاموزید تا در غُرَفِ مَشَارِقِ اَذْكَارِ الْوَا حِ الْهَيْ را با نیکوترین الحان بخوانند.

در آثار حضرت باب، مبشر آئین بهائی، خوشنویسی به اندازه‌ای تجلیل شده که بیش از آن تصور نتوان کرد، خاصه اگر کلام الهی به خط زیبا نوشته شود که هم چشم را بنوازد و هم دل را شور و نشور بخشد.

ساختمان معابد بهائی که مشارق اذکار نامیده می‌شوند، در کتاب احکام، یعنی کتاب مستطاب اقدس، توصیه شده و رعایت زیبایی و لطافت تأکید گردیده و از این روی شاهکارهایی چون معبد ویلمت امریکا و گل لوتوس هند که زیبایی خیره‌کننده‌ی آنها میلیون‌ها تماشاگر را به وجد آورده، ایجاد شده‌اند. عین بیان حضرت بهاءالله در کتاب اقدس چنین آمده است: «عَمَّرُوا بِيوتاً بِاِكْمَلِ مَا يُمْكِنُ فِي الْاِمْكَانِ بِاسْمِ مَالِكِ الْاِدِيَانِ فِي الْبِلْدَانِ وَزَيَّنُوها بِمَا يَنْبَغِي لَهَا لَا بِالْصُّورِ وَالْاِمْتَالِ ثُمَّ اذْكَرُوا فِيهَا رَبِّكُمُ الرَّحْمَنَ بِالرُّوحِ وَالرِّيْحَانِ - الْا

بذکره تستیر الصدور و تقرُّ الابصار» به اختصار یعنی خانه‌هایی را به کامل‌ترین صورت ممکن بسازید و در آن به ذکر پروردگار رحمن پردازید.

حضرت عبدالبهاء در اشاره به نوای خوش می‌فرمایند: «در جوامع کبری و صوامع عظمی به ابداع نغمات ترتیل آیات نمایی و چنان آهنگی از مشرق الاذکار بلند کنی که ملأً اعلی به اهتزاز آید».

همین ارج نهادن به هنر و جمال در امر بهائی بود که موجب شد نام‌آورانی در این عرصه در ایران، گاهواره‌ی دیانت جدید، به ظهور رسند، چون میرزا عبدالله، معلم موسیقی که حفظ و تداوم موسیقی اصیل یعنی کلاسیک سرزمین ما بسیار مدیون و مرهون خدمت اوست. وی بی‌دریغ فنون موسیقی، یعنی دستگاه‌ها و گوشه‌ها را به شاگردان خود تعلیم می‌داد، با چنان فتوتی که بعضی از تذکره نویسان، او را به تمایلات عارفانه منسوب کرده‌اند، در حالی که وی بهائی بود و حضرت عبدالبهاء او را به نواختن و ساختن آهنگ تشویق می‌فرمودند که نمونه‌ای از بیانات مبارک به او چنین است که ضمناً بر آگاهی وسیع حضرت عبدالبهاء بر موسیقی ایرانی دلالت می‌کند: «ای باربد الهی، هر چند سلف در فن موسیقی مهارتی نمودند و الحانی بدیعه سرودند، شهیر آفاق گشتند و سرور عشاق، ایات عاشقانه به الحان بیات بنواختند و در انجمن عالم نوایی بلند نمودند و در صحرای فراق به آهنگ حجاز ولوله در عراق انداختند، ولی نغمه‌ی الهی را تأثیری دیگر و آهنگ آسمانی را جذب و ولهی دیگر. در این عصر طیور انس در حدایق قدس باید آواز شهنازی بلند کنند که مرغان چمن را به وجد و پرواز آرند و در این جشن و بزم ربانی چنان عود و رودی به سرود آرند و چنگ و چغانه‌ای بنوازند که شرق و غرب را سرور و شادمانی دهند و حبور و کامرانی بخشند.

حال تو آهنگ آن چنگ را بلند کن و سرود آن عود بزن که باربد را جان به کالبد دهی و رودکی را آسودگی بخشی، فاریابی را بی‌تاب کنی و ابن سینا را به سینای الهی

دعوت نمایی». لوحی که از اصطلاحات موسیقی، چون اسامی و آلات موسیقی، دستگاه‌ها و گوشه‌ها و حتی نام پیشقدمان موسیقی ایرانی مشحون است.^۱

چون سخن از نام‌آوران هنر است، باید اضافه کنم که در بسیاری زمینه‌ها، بهائیان در شمار پیشروان به حساب آمده‌اند. مثلاً علاوه بر میرزا عبدالله مذکور که معلم در فن موسیقی بود، مشکین قلم در فن خطاطی و خوشنویسی، مهندس هوشنگ سیحون در احداث بناهای مهم یادگاری در ایران، مهندس فریبرز صهبا در ایجاد معبد نیلوفری هند و باغکاری‌های کوه کرمل، رضا صمیمی در نقاشی صورت یا پُرتره، مهندس موژان خادم در بنای دانشگاه‌ها در چند کشور اسلامی، مهندس حسین امانت در احداث شهیاد طهران، و بی‌تردید در تذهیب و آرایش کتب، در کاشی‌سازی، در مینیاتور، در نقاشی، در فن شاعری و سخنوری نام ده‌های بهائی ایرانی را می‌توان ذکر کرد که تاریخ هنر و ادب ایران به آثار آنان می‌تواند بالید. حتی در تئاتر و سینما و عکاسی و هنرهای مشابه، نام بعضی هنرمندان بهائی را می‌توان آورد که یا پیشقدم و پیش‌کسوت بوده‌اند، یا در زمره‌ی علمداران ممتاز به حساب آمده‌اند که چون بسیاری از آنان در شمار معاصران ما و ساکن ایران هستند، شاید آوردن اسامی آنان با توجه به فضای تیره‌ی تعصب که امروزه بر دیارمان حاکم است، مصلحت نباشد.

باید اضافه کنم که امر بهائی به تجلیل، یعنی زیبا کردن طبیعت بسیار اهمیت می‌دهد. باغ‌هایی که حول اماکن متبرکه‌ی بهائی احداث شده، از جمله بر تراس‌های کوه کرمل، بر این موضوع شهادت می‌دهد.

اگر خدا جمیل است و عالم امکان را به احسن صور خلق کرده است، انسان هم باید محیط خود را زیبا نگاه دارد و زیباتر کند و در این جا فی‌الحقیقه نوعی رجعت به ارزش‌های دوران باستانی ایران می‌توان دید. فی‌المثل دوره‌ی هخامنشی که مقارن تأسیس

^۱ عشاق گوشه‌ای است از دستگاه دشتی. بیات (ترک) خود یک دستگاه از ۱۲ دستگاه معروف موسیقی ایرانی است. حجاز گوشه‌ای است از ابوعطا. نوا خود یک دستگاه است. شهنواز گوشه‌ای از شور است. عراق گوشه‌ای از نواست. عود، رود، چنگ، چغانه از آلات موسیقی هستند. رودکی شاعر، با موسیقی نیز آشنا بود. فارابی و ابن سینا هر دو صاحب تألیف در موسیقی هستند. الموسیقی الکبیر از فارابی است. ابن سینا از ۱۲ دستگاه موسیقی در عصر خود نام می‌برد که اسامی بعضی از آنها هنوز در ایران امروز باقی است.

پارک‌ها یا باغ‌های مشجر (پارادیزیا) بوده و تمدن‌های دیگر از سرمشق آن بهره گرفته و ضمن ستایش باغ‌های ایرانی و تقلید الگوی آن، کلمه‌ی پارادیزیا را به زبان‌های دیگر با کلماتی چون Paradise – Paradis و فردوس تعبیر کرده‌اند.

پاکی زمینه ساز زیبایی است و ناپاکی زشتی می‌آورد. کمتر دیانتی را می‌توان یافت که در اهمیت پاکیزگی در آن، همان قدر تأکید شده باشد که در امر بهائی: «کونوا عنصر اللطافة بین الناس» یا «تمسکوا باللطافة فی کل الاحوال»، از عبارات مندرج در آثار بهائی است.

در آثار بهائی می‌خوانیم که اگر کسی جامه‌اش پاکیزه نباشد، یعنی چرکین باشد، در وقت عبادت دعای او به ملکوت الهی بر نمی‌شود. در احکام بهائی تصریح شده که افراد باید خود را به گلاب یا عطر معطر کنند و می‌باید از خانه و زندگی فرد هم بوی خوش برخیزد، چه به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء: «نظافت ظاهره هرچند امری است جسمانی، ولکن تأثیر شدید در روحانیت دارد». مراد این است که پاکی و طهارت جسمانی نیز تأثیر در ارواح انسانی کند.

مانند الحان بدیع و آهنگ خوش که به فرموده‌ی آن حضرت: «هرچند اصوات عبارت از تموجات هواییه است، که در عصب صماخ (پرده‌ی گوش) تأثیر نماید، و تموجات هوا عرضی از اعراض است، با وجود این ملاحظه می‌نمایید که چگونه تأثیر در ارواح دارد. آهنگ بدیع روح را طیران دهد و قلب را به اهتزاز آرد».

در ادیان گذشته گاه تراشیدن موی سر از ته علامت زهد و پارسایی بود. در دیانت بهائی این امر ممنوع شده، زیرا حضرت بهاءالله فرموده‌اند، خداوند موی سر را زینت انسان قرار داده. در عین حال مردان مجاز نیستند که گیسو بگذارند، چنان که امروزه رسم هیپی‌مآبان غرب شده است. ملاحظه می‌فرمایید که حتی موی سر از چشم واضح شریعت به دور نمانده و در همه جا رعایت اصل زیبایی و آراستگی و پاکیزگی توصیه و تأکید شده است.

هرچند در قرآن کریم صفت جمیل برای خدا نیامده، اما بی‌گمان نزد عرفای اسلام جمال از والاترین ارزش‌ها محسوب شده است. در اخبار منقول است که الله جمیلٌ یحبُّ الجمال. کتب صوفیه به این خبر استناد می‌کنند که خدا زیباست و زیبایی را هم دوست دارد. عرفا بخشی از صفات الهی را صفات جمالیه می‌دانند و بعضی را صفات جلالیه. جمالیه چون مهربان و بخشنده و جلالیه چون مهمین، مقتدر، قهار و مانند آن.

به یک اعتباری می‌توان گفت که در دیانت بهائی بیشتر بر صفات جمالیه تکیه می‌شود و بهترین گواه این مطلب این عبارت است که در آثار بهائی به صور مختلف تکرار می‌شود که خدا آدمی را به عشق آفرید و انتظار او این است که آدمی هم به او مهر ورزد و به محبت جمال او، اوامر و احکام حضرتش را گردن نهد. یعنی اجرای دستورات و تعلیمات حق از باب ترس از مجازات اخروی یا شوق پاداش آن جهانی نیست، بلکه به صرف عشق و محبت است. البته در آثار حضرت بهاء‌الله ذکر خشیت الله هم هست، اما مراد بیم و ترس متعارف نیست، بلکه پروای از دست دادن محبت الهی به خاطر اجرای عملی است که درخور شأن و مرتبت والای انسانی نیست و نشانه‌ی انحطاط و انحراف است. یعنی نوعی مناعت طبع است که مانع سقوط آدمی در مراتب پست زندگی می‌شود.

بیانی از حضرت عبدالبهاء مقام محبت الهی را خوب روشن می‌کند: «فی‌الحقیقه نتیجه‌ی وجود انسانی محبت الله است و محبت الله روح حیات است و فیض ابدی است. اگر محبت الله نبود، عالم امکان ظلمانی بود، اگر محبت الله نبود، قلوب انسان، مرده و محروم از احساسات وجدانی بود، اگر محبت الله نبود، کمالات عالم انسانی محو و نابود بود^۱ و خشیت الله فی‌الحقیقه همان تقوی است که در مورد آن حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند که: «جنود منصوره در این ظهور، اعمال و اخلاق پسندیده است». یعنی لشکریانی که این آئین را پیروز خواهند کرد، اعمال و اخلاق پسندیده هستند و اضافه می‌فرمایند که «قائد و سردار این جنود، تقوی الله بوده. اوست دارای کل و حاکم بر کل».

^۱ امر و خلق، ۳ ص ۳۸۳

به موضوع هنر و زیبایی بازگردیم که به راستی دو موهبت زندگی و دو نعمت خدایی هستند و چون چنین است، همه‌ی افراد جامعه فارغ از میزان ثروت و درآمدشان، باید بتوانند از این دو نعمت بهره‌مند شوند، یعنی فی‌المثل آموزش هنر در دسترس همگان باشد و به همه‌ی افراد جامعه فرصت آن داده شود که منجمله از زیبایی‌های طبیعت و هنر متلذذ شوند.

اخیراً در مطبوعات ملاحظه شد که تدابیری در فرانسه اتخاذ شده تا دهقانان بتوانند دو سه هفته‌ای در سال از سودای کشت و کار و برداشت محصول فارغ شوند و به سفر و تعطیلات و دیدار زیبایی‌های عالم وجود روند. کارگران ژاپنی دسته دسته از جانب کارفرمایان به قارات دیگر اعزام می‌شوند تا هم تجربه‌ی تمدن‌ها و جامعه‌های دیگر را حاصل کنند و هم تمتعی از زیبای‌های مناطق دیگر برند. فراوانند مدارس که آشنایی عینی با محیط زیست را جزء برنامه‌ی دروس آورده‌اند و بدین منظور برای شاگردان سفرهایی ترتیب داده شده و می‌شود.

تماس با طبیعت و تقدیر زیبایی‌های عالم هستی، احساسات لطیف را در آدمی برمی‌انگیزد و می‌پرورد. کسی که به طبیعت مهر می‌ورزد، نمی‌تواند از محبت به هم‌نوع خود، یعنی انسان که گل سرسبد عالم هستی است، به دور و بی‌نصیب ماند.

از سال‌های دراز پیش از این، جامعه شناسان متذکر این موضوع شده بودند که جامعه‌ها، خصوصاً جوامع متمدنی، به سوی مرحله‌ای پیش می‌روند که در آن اوقات فراغت بسیار توسعه خواهد یافت، چنان که اگر در قرن پیش، ساعات کار یک کارگر به حدود ۸۰ ساعت در هفته سر می‌زد، در حال حاضر ممالکی هستند که چون فرانسه هفته با ۳۵ ساعت کار را پذیرا شده‌اند.

جامعه‌ی معطوف به فراغت ناچار به سوی فرهنگ و هنر کشیده خواهد شد، زیرا نمی‌توان تصور کرد که همه کس اوقات اضافی را که به دست آورده، تنها صرف استراحت کند. از بهترین فعالیت‌های فرهنگی در اوقات فراغت را می‌توان بازدید موزه‌ها، گشت و گذار در طبیعت، سفر به مناطق تاریخی، خواندن کتاب یا بهره‌مندی از اطلاعات

سودمند که در اینترنت اندوخته شده باشد، نام برد. و البته هرچه آدمی بیشتر از صورت منفعل به حالت فعال درآید، مرجح است، یعنی بدیدن تابلوهای نقاشان بزرگ اکتفا نکند، خود هم هنر نقاشی بیاموزد و به کاربرد. لذت تماشای باغ‌های مشجر و پرگل را کافی نداند، خود هم به پرورش گل و گیاه روی آورد، به عبارت دیگر خود هم صاحب هنری شود و در هنر نیازی را که هر انسان حساس به بهره‌وری از زیبایی، تناسب و توازن، تنوع و غیر آن دارد، ارضاء کند.

آئین بهائی مروج فعالیت‌های فرهنگی در خارج فضای شغل و کار است. ارزش عمر بیش از آن است که فقط به نیازهای اساسی جسم محدودش کنیم. در دنیای غرب جامعه‌های بهائی را می‌شناسم که جوانان آن در اوقات فراغت خود، دسته جمعی سفر می‌کنند و تم‌های انسانی چون منع نژادپرستی، محبت عالم بشری، کمک به نیازمندان و مانند آن را به صورت نمایش یا رقص گروهی در می‌آورند و به مردم نقاط دیگر ارائه می‌دهند.

جمعی از جوانان، باله‌ای بر اساس تم‌های عرفانی کتاب «کلمات مکنونه» ترتیب داده بودند و آن را به درخواست یک کشیش در کلیسایی برای شرکت کنندگان مسیحی عرضه داشتند. برای عده‌ای از حاضران این اولین فرصت آشنایی با عرفان شرق بود. از این گونه ابتکارات موارد بسیاری می‌توانم نقل کنم، اما محدودیت وقت اقتضای این کار را نمی‌کند. فقط به یک مثال آخرین کفایت می‌کنم.

در فرانسه که مشکل نژادپرستی هنوز کاملاً حل نشده است، عده‌ای از جوانان بهائی اجازه خواستند که داوطلبانه در مدارس، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را به نوآموزان تشریح و تعلیم کنند، تجربه‌ای که با موفقیت بسیار توأم بوده است.

در ترکیه اطبای بهائی یک دو روز هفته‌ی خود را به این اختصاص دادند که رایگان در حول و حوش یکی از شهرهای عمده به دهات سرزنند و مریضان را که غالباً از تنگدستی، امکان بهره‌مندی از پزشک و دارو ندارند، رایگان معالجه کنند.

البته در این جا دامنه‌ی فعالیت به امور اجتماعی و انسانی گسترش می‌یابد، اما به هر حال گواه این حقیقت است که اوقات فراغت را به کارهای ارزنده، از جمله خدمت به مردم و فعالیت‌های هنری می‌توان مصروف داشت.

تنها اوقات فراغت نیست که خوب است به هنر و بهره‌مندی از جمال صرف شود، بلکه چنان که جامعه‌شناسان باز نموده‌اند، مطلوب است که حتی محیط کار و محل تأمین معاش انسان هم به زیبایی و آراستگی تنظیم یابد، چه بی‌گمان وجود روشنایی کافی، رنگ دلپذیر، حتی طنین آرام یک موسیقی زیبا به آن محیط و محل جاذبه‌ای می‌دهد که اگر نتیجه‌اش افزایش بازده کار نباشد، حداقل رضا و خشنودی قلبی شخص شاغل را تضمین می‌کند و این چنین نتیجه‌ای را دست کم نمی‌توان گرفت.

زیبایی مانند هنر موضوع علمی است که آن را استتیک گویند و اصلاً به معنی حس یا احساس است. علاوه بر قواعد هنر و قوانینی زیبایی، استتیک بحث از ذوق هنری را در بر می‌گیرد و ظاهراً این کلمه در این معنی از سال ۱۷۵۰ با کتاب استتیک بومگارتن، استاد دانشگاه فرانکفورت، ولادت یافته است.

مرحله‌ی نخست یا کلاسیک جمال‌شناسی، با سقراط و افلاطون آغاز می‌شود. نکته‌ای که از افلاطون می‌توان آموخت، این است که در ورای جسم زیبا که ممکن است آدمی به عشقش گرفتار آید، روح است که دوست داشتنی است و زیبایی روح است که اهمیت دارد، چون این قشر جسم ناچار روزی نابود می‌شود. آن چه می‌ماند، جمال معنوی است که باید در حرکات و سکنات آدمی منعکس شود.

حضرت بهاء‌الله در همان ابتدای «کلمات مکنونه» انسان خاکی را متذکر می‌کنند که حقیقت آدمی، روح اوست و جایگاه روح، این دنیای ناپایدار نیست: «ای بلبل معنوی، جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق، جز در سبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا، جز در قاف وفا محل مپذیر. این است مکان تو، اگر بلا مکان پیر جان برپری و آهنگ مقام خود رایگان نمایی».

در ورای ارواح زیبا، اصل زیبایی مطلق است، یعنی جمال الهی که بالاتر از هر جمال دیگری در خور دل بستگی و ستایش است و بی‌گمان هنرمند، گرچه سعی دارد زیبایی‌های نسبی در این جهان را در اثر خود منعکس کند، اما نظرش باید به جمال مطلق باشد که ورای همه‌ی زیبایی‌هاست و ضمناً در همه‌ی آنها متجلی است. این است که هنر هر قدر والا باشد، باز والاتر از آن متصور است.

دنیس هویسمن در کتاب استتیک (۱۹۹۴، ص ۱) بر پایه‌ی مکتب افلاطونی به چهار زیبایی قائل می‌شود: زیبایی جسم، زیبایی اخلاقی یا معنوی، زیبایی فکری یا عقل و بالأخره زیبایی مطلق که فراتر از همه است و این زیبایی مطلق همان خیر مطلق است. چطور می‌توان باور کرد که انسان به زیبایی مطلق برسد، بدون آن که زیبایی در عین حال خیر مطلق باشد.

فی الحقیقه دعوت حضرت بهاءالله مانند مظاهر قبل، هم به خیر مطلق است که بنیاد اخلاقیات باشد و هم به جمال مطلق که از آن همه‌ی اندیشه‌ها و احساس‌ها و رفتارهای لطیف و زینده نشئت می‌کند و آثار هنری در آبخور آن آب می‌خورد و رشد و نما می‌کند و می‌شکفتد.

حضرت بهاءالله تأیید می‌فرمایند که هنر وسیله‌ای برای ارتقاء روح به عوالم علوی است، یا به قول شلینگ (مرگش در سال ۱۸۵۴) گریز از جهان واقعیات به سوی جهان آرمانی است.

در مورد موسیقی این بیان آن حضرت گویاست: «انا جعلناه مرقاةً لعروج الارواح الی الافق الاعلی» و حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند: «موسیقی ناسوتی را تطبیق بر ترتیل لاهوتی کن» و خطاب به جوانی که در قشون معلم موسیقی بود، به هنگام سفر غرب فرموده‌اند: «موسیقی آیتی از آیات الهی است چنان چه آن موسیقی [یعنی موسیقی ظاهری] اجسام را به حرکت و هیجان آرد، موسیقی الهی و ندای آسمانی قلوب و ارواح را اهتزاز بخشد» و در مورد کسانی که در معابد به بدایع الحان ترتیل آیات و ترنیم مناجات

^۱ گلزار تعالیم بهائی، ص ۲۹۵، نقل از بدایع الآثار، جلد ۲، ص ۲۷۵

می‌کنند، فرموده‌اند: «اهل ملأ اعلی استماع نمایند و فریاد یا طوبی و یا بشری برآرند» و نیز افزوده‌اند که «مشرق الاذکار آهنگش مفرح ارواح ملأ اعلی است». پس سخن شلینگ صادق است که هنر می‌تواند ترجمان امور مطلق در جهان عقول انسانی باشد. به قول هگل هنر وقتی به هدف اعلای خود می‌رسد که مانند دین، زندگی آدمی را به امر الهی هشیار سازد و به بیان و تعبیر جهان الهی اهتمام کند.

حاصل آن چه گفته آمد، آن که زیبایی و هنر دریچه‌ای به سوی عالم ملکوت است و شاعر در این باره درست گفته است که:

دریچه‌ای است هنر سوی عالم ملکوت
گمان مدار که تنها نوازش حس است
دل آن چه می‌طلبد از هنر به ذوق لطیف
ورای لذت احساس و خواهش حس است
هنر به صوت و به نقش و به رنگ و زیور نیست
بسی شریف‌تر از هر گرایش حس است
هنر همان سفر جان به شهر جانان است
وصول عشق به درك جمال یزدان است

گفتار هفدهم

ریشه کنی فقر و تعدیل معیشت

این نکته مسلم است که اکثر جمعیت عالم در قرون گذشته در شرایط فقر و تنگدستی زیسته‌اند و تنها عده‌ی قلیلی در هر دوره، از فراخی نعمت و رفاه برخوردار بوده‌اند. بی دلیل نبوده است که حکما و معلمان اخلاق در آن ادوار، آن همه در مورد فضیلت قناعت تأکید می‌کرده‌اند، چنان که سعدی بابی از بوستان خود را به همین موضوع اختصاص داده است.

این رواج فقر در همه‌ی تاریخ ادامه داشته و با همه‌ی ترقیاتی که در دو قرن اخیر بر اثر انقلاب صنعتی و ظهور سرمایه داری در نحوه‌ی معیشت عمومی حاصل آمده، آمار گواه این است که هنوز ۸۰۰ میلیون تا یک میلیارد و دوست میلیون جمعیت دنیا در شرایط فقر مطلق زندگی می‌کنند و فاصله‌ی میان متوسط درآمد اغنیا و متوسط عوائد قشرهای کم درآمد دائماً رو به افزایش است.

یکی از بشاراتی که حضرت بهاءالله برای جامعه‌ی بشری آورده‌اند، این است که دوران فقر عمومی به سر آمده و زمانی رسیده که با اجرای یک برنامه‌ی تعدیل معیشت، همه کس بتواند از زندگی آسوده برخوردار گردد. البته همه‌ی ادیان گذشته، حاوی تعلیماتی درباره‌ی دستگیری از فقرا و کمک به درماندگان بوده‌اند، اما هرگز برنامه‌ی جامعی که در آئین بهائی برای حل مشکلات اقتصادی جهان ارائه شده، در ادیان سابقه عرضه نگردیده است.

شبهه‌ای نیست که تکیه‌ی همه‌ی ادیان الهی بر امور روحانی و اخلاقی است، اما در عین حال تردید نیست که همه‌ی ادیان به وجهی از وجوه در اوضاع اقتصادی محیط خود

مؤثر بوده‌اند. مثلاً ممنوعیت یا محدودیت بعضی کالاها چون شراب و گوشت خوک یا حرمت ربا در جهان اسلام نمی‌توانسته بر اقتصاد ممالک تابعه بی‌اثر باشد.

به نظر نمی‌رسد که همه‌ی ادیان، کار و اشتغال و کسب ثروت را به صراحت ستوده باشند، زیرا یکی از نتایج ادیان گذشته، پیدایی مکتب‌های عرفانی بوده که پشت پا به دنیا زده‌اند و وارستگی از دنیا و مافیها را شرط رستگاری انگاشته‌اند و نادر نیستند ادیانی که حتی نمایندگان دین در آنها از تکدی یا اتکای به خیرات و میراث دگران سرباز زده‌اند و یا انزوا و دیرنشینی را وسیله‌ی تقرب به خدا پنداشته‌اند.

دیانت بهائی ظهوری است که برای دنیای امروز از جهان غیب به عالم شهود آمده، دنیایی که در آن ناچار می‌باید انتظار آن را داشت که موضوع اقتصاد و حل مسائل و مشکلات اقتصادی یکی از ارکان دیانت تازه باشد و فی‌الحقیقه این انتظار به مورد است و یکی از تعلیمات بنیادی این ظهور تعدیل معیشت و الغای ثروت مفرط و فقر مفرط است.

تعدیل معیشت به معنی عادلانه کردن توزیع ثروت و بهره‌مندی همگان از حداقل رفاه مادی است و برای حصول این مقصود، تعلیمات بهائی هم به بخش‌های مختلف اقتصاد، اعم از تولید، جریان، توزیع و مصرف ثروت پرداخته و هم اقتصاد جزء و اقتصاد کلان، یعنی میکرو و ماکرو اکونومی را منظور نظر داشته است.

در زمینه‌ی تولید ثروت، امر بهائی به کار مولد و نافع به عموم، توجه مخصوص نموده و کار را اگر با روحیه‌ی خدمت به مردم توأم باشد، در حکم عبادت محسوب داشته و البته از تنبلی و تکدی و انزوا از زندگی واقعی و از فعالیت ارزشمند جدی، برحذر داشته است.

حضرت بهاءالله صریحاً به ارباب دین و رهبانان خطاب فرموده‌اند که باید از انزوا قصد فضا کنند و به خدمت خلق پردازند و با حذف طبقه‌ی روحانی، هم واسطه‌ی میان مردم و خدا را برداشته‌اند و هم جامعه را از حمل بار معاش جمعی بی‌کاره و تن‌پرور که دعوی راهنمایی خلق را دارند، آسوده فرموده‌اند.

البته حسن مدیریت و تحقیقات علمی و فنی که همه در ازدیاد و ارتقاء سطح تولید مؤثر هستند، در دیانت بهائی تأیید و تصدیق شده‌اند و اصولاً ابتکار و خلاقیت چنان که از یک رقیمه‌ی سال ۱۹۳۶ ولی امر بهائی بر می‌آید، در جامعه‌ی آینده قویاً تشویق و ترویج خواهند شد.

در مورد جریان ثروت، اشاره‌ای کوتاه به ربح پول باید کرد که بنیاد مؤسسات بانکی است و حضرت بهاء‌الله آن را در صورت عادلانه بودن، مجاز و مشروع تشخیص داده‌اند و از نظر ماکرو اکنومی هم آثار بهائی قبول یک پول بین‌المللی را تجویز و توصیه کرده است.

مهمترین مبحث اقتصاد از جهت مورد مطالعه‌ی ما، بخش توزیع ثروت است که هر یک از علمای بزرگ اقتصاد فرمولی خاص برای آن پیشنهاد کرده است و امر بهائی نیز چنان که در آثار حضرت عبدالبهاء خطاب به بهائیان غرب ملاحظه می‌شود، برنامه‌ای در این زمینه دارد که به موجب آن، در صورتی که فردی یا خانواده‌ای علی‌رغم کوشش و اهتمام نتواند حداقل معیشت خود را تأمین کند، برعهده‌ی صندوق عمومی است که از محل مالیات‌های تصاعدی بر اغنیا، آن کسر را پرداخت کند و به عبارت دیگر احدی در جامعه گرسنه و محتاج باقی نماند. چنین صندوق عمومی که عواید مختلفش در نامه‌ای از حضرت عبدالبهاء مصرح است، ضمناً از صرفه‌جویی هزینه‌های جنگی که ناچار در جامعه‌ی بهائی تحقق خواهد یافت، تغذیه خواهد شد.

ناگفته نگذارم که در حال حاضر، فزون از یک هزار میلیارد دلار در جهان صرف هزینه‌های نظامی می‌شود و اگر ضررهای ناشی از تلفات جانی و ویرانی‌های صوری که در جنگ‌ها روی می‌دهد، بر آن افزوده شود، رقم بسیار بیش از اینها خواهد شد و چون دیانت بهائی ضامن تشکیل دنیایی صلح آمیز و مبتنی بر یگانگی نوع بشر است، بسیار هزینه‌های زاید - نه فقط برای جنگ، بلکه برای امور صرفاً تجملی - اندوخته خواهد شد و به کارهای مفیدتر چون «اکمال معیشت ضروری‌ی فقرا» خواهد رفت.

در برنامه‌ی اقتصاد بهائی، مشارکت کارگران در سود ویژه‌ی کارگاه‌ها و کارخانه‌ها پیش‌بینی شده و در مورد کارمندان توجه به اصل خدمت و لیاقت، هردو تأکید گردیده و تأمین حداقل رفاه کشاورزان که هنوز اکثریت جمعیت فعال جهان را می‌سازند، با قوت تمام توصیه شده است.

البته در دیانت بهائی خیرات و مبرات به صورت تبرع برای امور انسانی و خیریه فراموش نشده و نیز حکمی که حقوق الله خوانده می‌شود و پرداخت اختیاری ۱۹ درصد از درآمد اضافی زاید بر مصارف فردی و خانوادگی است، راهی برای توزیع عادلانه ثروت از اغنیا به مستحقان باز کرده است.

در عرصه‌ی مصرف بعضی منهیات، چون نهی تریاک، مشروب، مواد مخدره، در احکام بهائی وجود دارد که موجب صرفه‌جویی عظیم در هزینه‌هایی به نفع مقاصد مفیدتر می‌شود. اما در زمینه‌ی خوراک و پوشاک و نظایر آن، دیانت بهائی وارد جزئیات نشده و اختیار را به حسن تشخیص مردم سپرده، چنان که فی‌المثل گوشت را تحریم نکرده، اما پیروان خود را به گیاه‌خواری و تغذیه از میوه‌ها، دانه‌ها و نظایر آن و بی‌نیازی از مصرف گوشت در طول ازمنه‌ی آینده، تشویق و هدایت کرده است.

در دیانت بهائی کاربرد ظروف طلا و نقره که در شریعت قبل ممنوع بود، نهی نشده، ولیکن افراد را به زندگی ساده به نحوی که موجب حسرت و غبطه‌ی دیگران نگردد، دعوت فرموده‌اند و اغنیا را یادآور شده‌اند که هرچه بیشتر مسئولیت خود را در حفظ و حمایت از مردم کم درآمد، مورد نظر و عمل قرار دهند. از بیانات حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه، عباراتی را به مناسبت نقل می‌کنیم:

«ای اغنیای ارض، فقرا امانت‌منند در میان شما. پس امانت مرا درست حفظ نمایید و به راحت نفس خود تمام نپردازید.

ای پسران تراب، اغنیا را از ناله‌ی سحرگاهی فقرا اخبار کنید که مبادا از غفلت به هلاکت افتند و از سدره‌ی دولت بی‌نسیب مانند».

یکی از انتقادات حضرت بهاء‌الله بر اهل غرب، شیء پرستی و بی‌تابی آنان در کثرت مصرف است که امروزه به کلمه‌ی *Consumérisme* تعبیر می‌شود و گاه هدف مصرف، به جای آن که رفع احتیاج باشد، فقط نمایش ثروت است.

بهائیان از کار و کوشش صمیمی و حصول ثروت مضایقه ندارند، اما معتقدند که ثروت را نباید صرف اهوای نفس، تجملات بیهوده و خودنمایی کرد، بلکه به امور عام المنفعه اختصاص داد. مهمتر از رفاه فرد، رفاه جامعه است و این نکته‌ای است که بنابر تعلیمات بهائی، هرگز از ذهن بهائیان دور نخواهد شد.

از جمله امتیازات بزرگ برنامه‌ی اقتصاد بهائی آن است که به منافع و مصالح همه‌ی طبقات و قشرها نظر دارد و نه مانند لیبرالیسم حفظ سود کارفرمایان و سرمایه‌داران را مطرح دید خود قرار می‌دهد و نه مانند سوسیالیسم تنها مدافع طبقه‌ی کارگر است، بلکه عقیده دارد که باید میان منافع و مصالح کارگران و کارفرمایان، تنگدستان و سرمایه‌داران، کشاورزان و صنعتگران، ممالک توسعه یافته و ممالک در حال رشد، سازش و توافق به وجود آورد. عدالت حقیقی همین است که اعطای کل ذی حق حقه باشد.

امتیاز دیگر آن که آئین بهائی که برای اتحاد عالم و صلح بین امم آمده است، در ورای اقتصاد محلی و اقتصاد ملی، به اقتصاد بین‌المللی نیز ناظر است. از جمله تعلیمات بهائی ضرورت پایان گرفتن استعمار، استثمار و ظلم و اجحاف ملتی بر ملت‌های دیگر است. اگر به دیده‌ی تحقیق نگاه کنیم، بخش مهمی از پیشرفت ممالک توسعه یافته، مدیون بهره‌کشی از ممالک کم توسعه است و نمودار این مطلب نابرابری شرایط داد و ستد میان کشورهاست. بدین معنی که ممالک رشد کرده، محصولات صنعتی خود را هر سال به قیمت گزاف‌تر می‌فروشند و در مقابل با استفاده از موضع قدرت، محصولات و مواد خام متعلق به کشورهای در حال رشد، یعنی جهان سوم را به قیمت تثبیت شده، یا ارزان‌تر خریداری می‌کنند.

از این گذشته چه مقدار امتیازات استخراج معادن، اداره‌ی صنایع و غیر آن است که ممالک غنی از کشورهای کم درآمد گرفته‌اند و هرچند با نهضت‌های ملی شدن و ملی کردن، بسیاری از این امتیازات لغو شده، اما بسیاری هم به قوت خود باقی است. حضرت بهاءالله در الواح خطاب به ملوک و سلاطین عالم و در آثار دیگرشان تسلط ملتی بر ملتی و استثمار کشوری توسط کشور دیگر را مردود شمرده‌اند و چنان که قبلاً اشارت رفت، همکاری و همبستگی میان دول و ملل و صلح عمومی و تحدید تسلیحات را قویاً سفارش کرده‌اند.

در یکی از نوشته‌های حضرت شوقی ربانی، ولی امر بهائی که زیر عنوان «شکفتگی تمدن جهانی» در سال ۱۹۳۶ از قلم آن حضرت صادر شده، صریحاً یادآوری شده که منابع عمده‌ی عالم باید ملوک و یا میراث عموم بشریت شناخته شود و تحت نظر هیئت بین‌المللی که در آینده بر سرنوشت جهان حاکم خواهد بود، اداره گردد و براستی موجب حیرت است که حدود یک ثلث قرن بعد از آن تاریخ، برای اول بار در حقوق بین‌المللی مفهوم «میراث مشترک بشریت»، مثل ذخایر اعماق اقیانوس‌ها یا جنگل‌هایی که حالت دستگاه تنفسی کره‌ی زمین را دارد و یا منابع کره‌ی ماه و کرات دیگر مطرح شد و به این مناسبت کلمه‌ی بشریت به عنوان یک مفهوم حقوقی پذیرفته آمده و به عبارت دیگر منبع و کلاهی حقوقی می‌توانند برای حفظ میراث مشترک بشریت، به نام بشریت اقامه‌ی دعوی کنند.

نظرگاه دیانت بهائی در باب اقتصاد بین‌المللی به آن چه مذکور افتاد، محدود نمی‌شود. در آثار بهائی اصل تعاون و تعاضد نه فقط بین افراد و جوامع، بلکه بین ملت‌ها مورد تأکید مخصوص قرار گرفته و بر آن اساس می‌توان استنباط و استنتاج کرد که در آینده، کمک‌های بین‌المللی عاری از اغراض سیاسی و اقتصادی و فقط از باب انسانیت صورت خواهد گرفت، زیرا متدرجاً ملل توانگر به این حقیقت خواهند رسید که بدون بهبود زندگی و اعتلای استاندارد معیشت مردم کشورهای کم درآمد و احراز قدرت خرید لازم از جانب آنها، محال و ممتنع است که توسعه‌ی صنعتی غرب الی الابد ادامه یابد.

سال‌هاست که سخن از اعطای یک در صد تولید ناخالص ملی کشورهای غنی برای توسعه‌ی ممالک فقیر در میان است. این رقم بعداً به ۰/۷ در صد تقلیل یافت و متأسفانه عملکرد سال‌های اخیر نشان می‌دهد که تنها ۰/۳۶ در صد تولیدات ملل غنی صرف کمک به ممالک نیازمند می‌شود که البته بسیار نارسا و غیر مکفی است.

در حال حاضر حدود ۷۰-۸۰ در صد تجارت بین‌المللی، به اعتبار ارزش، بین کشورهای توسعه یافته است. افزایش رقابت که از خصوصیات دنیای شیفته‌ی اقتصاد لیبرال است، ایجاب می‌کند که تجارت بین‌المللی به روی ممالک کم توسعه بیشتر و بیشتر گشوده شود و آنها نیز بتوانند کالای بیشتر و متنوع‌تر با قیمت صحیح به ممالک غنی صادر کنند و فقط خریدار کالا باقی نمانند.

از جمله مباحثی که در عرصه‌ی بین‌المللی مطرح است، انواع فساد در عرصه‌ی سیاست و اقتصاد است و مسلماً تحول اخلاقی که امر بهائی هدف مساعی خود قرار می‌دهد، به بسیاری از این فسادهای زیان‌خیز پایان خواهد داد. از سوی دیگر در دنیایی که آن چه برای صحت بشر مضر است، از گردونه‌ی تجارت خارج شود، چه مواد مخدره باشد، چه سلاح‌های قاچاق و نیز عفاف و طهارت از سرایت جهانی بیماری‌هایی چون سید (ایدز) جلوگیری کند، بی‌گمان میلیاردها واحد پولی صرفه جویی خواهد شد که می‌توان برای امور مفید به کل بشریت به مصرف رساند.

یک معنای کلمه‌ی اقتصاد، صرفه‌جویی و میان‌روی در امور مادی است. دگرگون شدن منطق مصرف‌گرایی *Consumérisme* مسلماً مسبب رفتارهای منطقی‌تری در این عرصه خواهد بود. گاه محاسبه شده که در هر روز در هر کشور چند میلیارد واحد پولی صرف سیگار و سیگارت می‌شود و چون دود به هوا می‌رود و کمتر کشوری است که بتواند در برابر قدرت کارخانه‌های مولد این مواد، قد علم کند و دخانیات را در همه جا منع نماید.

چه کارهای سودمند که به نفع بشر، با میان‌روی در زندگی و پرهیز از عادات زیان‌آور می‌توان به انجام رساند؟ محاسبه‌اش دشوار نیست.

آن چه بیش از هر چیز قدرت تولید جامعه‌ای را بالا می‌برد اختراع، اکتشاف و پیشرفت دانش فنی است. متأسفانه در حال حاضر میلیون‌ها جوان با استعداد در ممالک فقیر از امکان تحصیلات عالی و بروز اهلیت و توانایی ذهنی خود محروم هستند و هیچ دلیلی نیست که جوان افریقایی نتواند در تحقیق و توسعه همان لیاقت را به ثبوت رساند که فلان جوان امریکایی یا اروپایی بهره‌مند از همه‌ی امکانات و امتیازات. دگرگونی روابط بین دول و ملل ایجاب خواهد کرد که بهترین فرصت‌های کسب دانش و آموختن تکنولوژی در اختیار جوانان مستعد ممالک عقب مانده، قرار داده شود و البته چنین کاری به نفع کل بشریت خواهد بود، ولو به کام طرفداران مطلق حاکمیت ملی، شیرین و گوارا نیاید.

در حال حاضر اگر یک جوان افریقایی یا آسیایی استثنائاً به تحصیلات عالی با کیفیت کافی دست یابد و علاوه بر آن استعدادی در تحقیق و کشف حقایق جدید نشان دهد، اسیر جریان یا فرایندی می‌شود که از آن به عنوان «گریز مغزها» یاد می‌شود و گاه در حقیقت چیزی جز سرقت مغزها از جانب اقویا و اغنیا به ضرر جوامع فقیر و ضعیف نیست. همه می‌دانند که اگر ممالک متحده‌ی امریکا توانست به این درجه از قدرت علمی، فنی، اقتصادی برسد، قسمت عمده‌ی آن مدیون جلب و جذب دانشمندان و پژوهشگران خارجی از سراسر عالم بوده است.

این که در آئین بهائی تعلیم مدارس جنبه‌ی اجباری یافته، گواه روشنی بر ضرورت هماهنگ کردن همه‌ی ممالک از این بابت است، تا در کشوری به علت پایین بودن سطح درآمد عمومی، اطفال از تحصیلات محروم نشوند و نابرابری دانش میان دو دسته ممالک، یعنی غنی و فقیر به شدت فعلی باقی نماند.

علاوه بر این، تعلیمات بهائی در زمینه‌ی تربیت اطفال و نوجوانان، ضرورت آموزش علوم عصریه را تأکید می‌کند، پس نباید علم یا فن که کاربرد عملی علم است، در انحصار بعضی جوامع بماند و بقیه از آن بی‌بهره باشند. به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء:

«تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد، تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب جای گیرد».

از بدایع امر بهائی این است که اگر به نظر دقیق بر آن نگریسته شود، احکام و تعلیمش به صورت بخش‌های مجزا از یکدیگر دیده نمی‌شوند، بلکه همه در ارتباط متقابل و هماهنگی کامل با همدیگرند و جمعاً منظومه‌ی واحدی را به وجود می‌آورند. مثلاً اقتصادیات بهائی از اخلاقیات منفک نیست و عرفان بهائی جنبه‌ی تجریدی محض ندارد، بلکه معطوف به عمل است و به همین ترتیب میان امور مادی و احوال معنوی، امر مبارک همیشه ارتباط برقرار می‌کند، چنان که حصول ثروت وسیله‌ی خدمت به عالم انسانی می‌شود و خدمت صادقانه ناچار پاداش اجتماعی را به دنبال می‌آورد.

از دیدگاه بهائی، عالم برای آن که به هدف وحدت و صلح نایل آید، ناچار باید از حس مسئولیت جوامع پیشرفته و اعتقاد صمیمی آنها، نه تنها به لزوم همکاری با دیگران، بلکه حتی فداکاری در مسیر ترقی جوامعی که عقب افتاده‌اند، برخوردار گردد. رفتار بر اساس مساوات، یعنی مساوات در حقوق کافی نیست. اجرای اصل مساوات، یعنی ترجیح دیگری بر خود و ایثار و از خودگذشتگی برای اعتلای ملل محروم نیز ضرورت دارد. فی‌المثل اگر ممالک پیشرفته بخواهند سطح مصرف کنونی خود را نگاه دارند و همان را به سایر ممالک تعمیم دهند، محتملاً همه‌ی منابع عالم کفایت آن را نمی‌کند. لذا ناچار باید مثلاً یک امریکایی آب و انرژی را روزانه کمتر مصرف کند، تا یک افریقایی در منطقه‌ای محروم از این دو نعمت، بتواند دسترس بیشتر به این منابع پیدا کند و تحقق چنین امری البته جز با مساعدت صمیمانه و در عین حال فداکارانه ملل متعین، یعنی امریکایی، اروپایی، ژاپنی و سکنه‌ی چند سرزمین دیگر، مقدور نخواهد بود.

در اهمیت تعدیل معیشت، حضرت عبدالبهاء چنین فرموده‌اند: «تعلیم ششم حضرت بهاء‌الله تعدیل معیشت حیات است، یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر به

^۱ خطابات، جلد ۲، ص ۱۴۸

راحت زندگانی کنند... امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد، سعادت برای عالم بشر ممکن نیست^۱. در توضیح این بیان مبارک می‌توان گفت که از علل عمده‌ی تشنجات دنیا که در سال‌های اخیر به صورت تروریسم جلوه‌گر شده، همان نابرابری شدید در توزیع ثروت و امتیازات دیگر زندگی است و البته تا این نابرابری‌های به حداقل کاهش نیابد، رفاه مستدام و آسایش خاطر کامل، یعنی سعادت برای جامعه‌ی انسانی حصول نمی‌پذیرد.

در موضع دیگر، حضرت عبدالبهاء اظهار می‌دارند که: «اگر این مسئله به طور محبت [آمیز] التیام نیابد، عاقبت به جنگ خواهد کشید^۲».

البته تعدیل معیشت به معنای رعایت مساوات کامل نیست، بلکه توجه به استعداد و لیاقت و عملکرد نفوس را که بالضروره متفاوت است، ایجاب می‌کند. به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء: «اصلاح معیشت از برای بشر لازم، نه آن که مساوات باشد، بلکه اصلاح لازم است والا مساوات ممکن نیست، نظام عالم به هم می‌خورد^۳».

اگر مساوات را به معنای تساوی امکاناتی که در اختیار فرد باید نهاده شود، بدانیم، درست است. مساواتی که نظم جهان را به هم می‌زند، آن است که به لایق و غیر لایق، به فعال و کاهل یک میزان پاداش داده شود. حضرت عبدالبهاء در این مورد یک مثال تاریخی می‌آورند که لگورغه نام، از ملوک یونان، با نیت خیر خواست اصل تساوی حقوق و پاداش‌ها را اجرا کند و شکست خورد، چون تفاوت مراتب، قانون طبیعت است.

در مورد علل و عوامل فقر سخن بسیار گفته شده. اگر سابقاً از تقدیر و یا تقصیر فرد گفتگو می‌شد، بعد از ظهور سوسیالیسم و مارکسیسم، حرف از بی‌عدالتی در نظام اجتماعی و استثمار ضعیفا توسط اغنیای زده می‌شود.

^۱ خطابات، جلد دوم، ص ۱۴۸

^۲ خطابات، جلد دوم، ص ۱۳۱

^۳ خطابات، جلد اول، ص ۱۷۱

علت مهم دیگر فقر البته توسعه نیافتگی اقتصاد یک جامعه است که خود معلول عوامل بسیار متعدد از جمله نبود منابع طبیعی، ضعف نیروی کار، قلت پس انداز برای سرمایه گذاری، فقدان تأسیسات اقتصادی نیرومند، رقابت کشورهای پیشرفته مقتدر و مانند آن تواند بود. اما علت فقر هرچه باشد، نتیجه‌ی آن محرومیت بشر از بسیاری از حقوق اساسی او خواهد بود. چون دسترس نداشتن به غذای کافی، مسکن مناسب، تعلیم و تربیت، بهداشت و درمان و مانند آن که در عصر جدید که انسان به عنوان محور همه چیز و هدف و غایت همه‌ی کوشش‌ها تلقی می‌شود، قابل تحمل نخواهد بود.

از همین روست که جامعه‌ی بین‌المللی در آغاز هزاره‌ی جدید به هنگام اجتماع سران دولت‌ها و حکومت‌ها، خود را متعهد به یک سلسله اقدامات کرد که در رأس همه‌ی آنها ریشه کنی فقر و گرسنگی مفرط بوده است و برای سال ۲۰۱۵ که نه سال بعد باشد، هدف‌ها به صورت کمی و عددی آورده شده و دولت‌ها به تحقق آن اخلاقاً متعهد شده‌اند. توضیحاً عرض شود که در عرف کارشناسان بین‌المللی آمارهای اقتصادی رسم شده است که درآمد فردی روزانه‌ی معادل ۱ دلار را نشانه‌ی فقر مطلق می‌دانند. گزارش توسعه‌ی انسانی ملل متحد مربوط به سال ۲۰۰۳ حکایت از آن می‌کند که در پایان قرن پیش در سال ۱۹۹۹، ۲۳/۲ در صد جمعیت دنیا، یعنی ۱/۱۶۹ میلیون نفر در فقر مطلق می‌زیسته‌اند.

بالاترین میزان فقر در افریقای جنوب صحرا دیده می‌شده (۴۹ در صد) و بعد در جنوب آسیا (۳۶/۶ در صد) سپس در اروپای شرقی و مرکزی (۲۰/۳ در صد). معذک باید اذعان کرد که به موجب همان آمارها، وضع مردم در فاصله‌ی ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ بهبود نسبی یافته و از ۲۹/۶ در صد فقر در ۱۹۹۰ به همان ۲۳/۲ در صد مذکور رسیده است. در نتیجه تحقق هدف هزاره، یعنی کاهش قابل ملاحظه‌ی فقر در جهان، هرچند بلند پروازانه است، اما از حدی امکان تحقق تدریجی در زمان طولانی‌تر به دور نیست.

نفس این که جامعه‌ی بین‌المللی چنین تعهدی را رسماً پذیرا شده، گواه آن است که اراده‌ی الهی به آن که در آینده‌ی نزدیک، فقر ریشه کن شود و همه‌ی افراد بشر بتوانند

از یک سطح متناسب درآمد و معیشت برخوردار شوند، جریان دارد و تاریخ آدمیان را به پیش می‌راند.

در کتاب «جستجوی عدالت اجتماعی» اثر جان هادلستون که اثر ارزشمندی درباره‌ی سیر عالم به سوی جامعه‌ای عادلانه‌تر است، می‌خواندم که در دهه‌ی هفتاد قرن پیش، از ۶۷ کشور مورد مطالعه، ۴۲ کشور چنان اقتصادی داشته‌اند که درآمد متوسط ده در صد از ثروتمندترین افراد جامعه، معادل ۵ تا ۱۵ برابر درآمد متوسط چهل در صد کم درآمد مردم آن جامعه بوده است و حتی ذکر ۱۲ کشور می‌شود که در آنها نسبت میان این دو سطح درآمد ۲۰ تا ۳۰ برابر و بیشتر بوده است. این تفاوت فاحش که گاه درون کشورهای فقیر هم به چشم می‌خورد، البته نمی‌تواند الی الابد ادامه یابد، زیرا مسلماً به قیمت به هم ریختن تعادل‌های اجتماعی و بروز تشنجات شدید، تمام خواهد شد. از این روی زمان آن رسیده است که ثروتمندترین ممالک، سرنوشت خود را مآلاً وابسته و پیوسته به وضع و حال ممالکی بدانند که در حال حاضر از قدرت خرید کافی در بازار بین‌المللی محروم هستند.

تشکیل اتحادیه‌های اصناف، ایجاد شرکت‌های تعاونی، وجود جنبش سندیکایی، نهضت‌های گونه‌گون سوسیالیسم، سیر حکومت‌ها به سوی سیاست‌های رفاه اجتماعی برای همگان که همه‌ی در طی دو قرن اخیر روی داده، گواه این حقیقت است که وجدان بشری نمی‌تواند در عصر جدید فقر و فاقه‌ی عمومی ادوار گذشته را برتابد.

آن چه آئین بهائی بر این کوشش‌های می‌افزاید، توجه به این حقیقت است که حل مسائل اقتصادی در سطح ملی جز با تغییر اساسی در نظام بی‌المللی و برقراری اصل عدالت، تعاون، همکاری، کمک متقابل مقرون به همدلی، الغای انواع جنگ‌ها، طرد صور مختلف فساد، ترک انواع وجوه استثمار، پشت پا زدن به اشکال متعدد مصرف‌گرایی افراطی و توجه به معنویت مقدور و میسور نیست. جامعه‌ی بهائی در مسیر تحقق این اصول کوشا است و با اطمینان به آینده‌ی درخشان عالم انسانی و امکان وصول به ملکوت خدا در همین جهان خاکی پیش می‌رود و دیگران را هم به پیشروی فرا می‌خواند.

گفتار هجدهم

نوید تغییر بنیادی در اوضاع جهان

پیش از قرن نوزدهم، تحول جهان در طول تاریخ درازش بسیار به کندی صورت می‌گرفت. به گفته‌ی محققان، قرن نوزدهم شاهد آغاز اختراعاتی بود که زندگی در کره‌ی خاک را از بن و بنیاد دگرگون کرد.

اما از نظر بهائیان همیشه ظهور پیامبران، یعنی مظاهر الهی، همراه با تغییرات مهم در اوضاع عالم بوده و هست، ولی در هیچ یک از ظهورات قبل تغییرات، چنین عمیق و وسیع و شامل همه‌ی جنبه‌های زندگی آدمیان نبوده است و این امر یکی از امتیازات این ظهور در مقام مقایسه با ادیان سابق است.

تغییرات حاصله محدود به عرصه‌ی اخلاقیات و امور معنوی نبوده، بلکه جنبه‌های صوری و مادی هستی را درهم برگرفته است. سرعت تغییرات هیچگونه سابقه‌ای در گذشته نداشته و همانند شدت آن هم، در تجربه‌ی تاریخ مشاهده نشده است، به طوری که می‌توان گفت، با ظهور جدید همه چیز در عالم نو شده است.

نقل شده است که ملکه‌ی ویکتوریا از این که ترن با سرعتی در حدود ۵۰ کیلومتر در ساعت حرکت می‌کرده، سرعتی که در مورد هیچ وسیله‌ی نقلیه دیگر دیده نشده بود، سخت به حیرت رفته و سخت نگران آینده شده بود. حال فرانسویان بعد از ساختن TGV (ترن سریع السیر)، ترنی از همان نوع ساخته‌اند که به طور متوسط ۵۰۰ کیلومتر راه را در یک ساعت می‌تواند پیماید. از سرعت طیاره و موشک و مبادله‌ی پیام‌های الکترونیکی و غیر آن نمی‌گوییم که عنصر زمان را در ارتباطات انسانی عملاً از اهمیت انداخته است.

کتاب جمهور افلاطون سخن از جمعیت حدود ۵ هزار نفر در هر مدینه می گوید که به اعتقاد او اندازه‌ی معقول و حتی مطلوب است. حال این که شهرهای چندین میلیون نفری در عصر حاضر محدود نیست.

می گویند جمعیت جهان در هزار سال قبل از میلاد فقط ۵۰ میلیون نفر بود و در سال اول میلادی، یعنی به هنگام ظهور حضرت مسیح، ۱۷۰ میلیون شده در سال ۶۰۰ میلادی، یعنی اندکی قبل از ظهور حضرت محمد، جمعیت دنیا به ۲۰۰ میلیون نفر رسید. در سال ۱۸۰۰ میلادی جمعیت مزبور به ۹۰۰ میلیون بالغ شد. اما از نیمه‌ی قرن نوزدهم سرعت رشد جمعیت فزونتر و فزونتر شد و کل جمعیت عالم از ۱،۲ میلیارد نفر در سال ۱۸۵۰ یعنی سال شهادت حضرت باب، مبشر حضرت بهاء‌الله، به ۲،۵ میلیارد نفر در سال ۱۹۵۰ رسید و در سال ۲۰۰۰ به حدود ۶،۱ میلیارد و به یک احتمال این جمعیت در سال ۲۰۲۵ به ۸،۲ میلیارد بالغ خواهد شد. یعنی حتی سرعت رشد جمعیت هم که در طول یک قرن دو برابر شده و بعدها در زمانی بس کوتاهتر دو برابر شده و می‌شود، در سراسر تاریخ سابقه نداشته است. (ارقام از کتاب «در جستجوی عدالت اجتماعی» تألیف جان هادلستون)

در بشارات کتب مذهبی راجع به آخرالزمان پیش‌بینی دگرگونی کامل در اوضاع عالم آمده است. این وعده‌ی قرآنی گویای این حقیقت است: «یوم تبدل الارض غیر الارض»، یعنی روزی که زمین، زمین دیگر خواهد شد. در مکاشفات یوحنا سخن از سه دسته علانم است که مقارن بازگشت مسیح، یعنی موعود انجیل روی خواهد داد:

۱- زلزله‌ای بزرگ

۲- تاریک شدن خورشید و ماه

۳- ریزش ستارگان از آسمان

«کتاب اشعیاء، یوئیل، دانیال، زکریا و حتی عهد جدید که کلمات خود مسیح است، همه از وقوع حتمی این حوادث خبر می‌دهند^۱»، یعنی کتب مقدسه، دگرگونی‌های عظیم و شدید کیهانی را خبر می‌دهند که البته تفسیر آنها به معنای تحت اللفظ نمی‌تواند

^۱ ر.ک. کتاب انگلیسی دزد در شب، ص ۲۱۹

قابل پذیرش عقول باشد و ناچار باید آنها را به معنای باطنی گرفت که همان تحول بنیادی در نظام زندگی بشری باشد.

تا این جا به تغییرات اساسی در سیر و حرکت، یعنی عنصر مکان و نیز عنصر زمان و بالآخره عامل جمعیت اشاره کردیم. اما اگر به دقت نظر کنیم، جنبه‌ای از جنبه‌های حیات انسانی نیست که دستخوش تحول اساسی نشده باشد، از نظامات اداره‌ی امور ممالک، یعنی دنیای سیاست تا حیات خانوادگی، از نحوه‌ی تولید و توزیع ثروت تا چگونگی مصرف آن، از میزان سواد و دانش عمومی مردم، تا میزان پیشرفت علم و تکنولوژی که همه دستخوش دگرگونی ژرف و اساسی بوده و هست.

حضرت بهاءالله به این نکته کاملاً توجه دارند که ظهورشان عصر تازه‌ای را در تاریخ بشر مفتوح کرده است. آن حضرت به صراحت درباره‌ی ایام ظهور خود فرموده‌اند^۱:

- «این یوم را مثل و مانند نبوده و نیست.»

- «این است یومی که معادله ننماید به آنی از آن اعصار و قرون.»

- «این ایامی است که شبه و مثل نداشته و نخواهد داشت.»

- «امروز سید ایام است و جمیع قرون و اعصار طائف حول آن. قدر این روز امنع اقدس مبارک را بدانید.»

آثار بهائی معرف آن است که یکی از تغییرات اساسی که در اوضاع عالم روی خواهد داد، سیر همه‌ی ممالک دنیا به سوی یک نظام جهانی نوین مبتنی بر اصل عدالت، صلح و وحدت همه‌ی ابنای بشر خواهد بود. در زمانی که ظهور حضرت بهاءالله روی داد، هنوز اصل ملیت به طور کامل در سراسر دنیا مستقر نشده بود تا چه رسد به آن چه بین‌المللی یا جهانی خوانده تواند شد. اما متدرجاً از حدود سال‌های ۱۸۷۰ به بعد حرکت به سوی تشکیلات بین‌المللی، کنفرانس‌های بین‌المللی، موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، حتی جنگ و منازعه‌ی بین‌المللی، اختراع یا تداول زبان بین‌المللی، قبول مقیاس‌ها و موازین بین‌المللی، همکاری بین‌المللی در امور علمی و فنی، از امور رایج و عادی شد و به زودی شاید در

^۱ ر.ک. پیام آسمانی، جلد ۱

حدود سال‌های ۱۹۷۰ - ۱۹۸۰ حرکت جدیدتری به سوی جهانی شدن امور، جهانی شدن اقتصاد، جهانی شدن مسائل اکولوژیک، جهانی شدن برخی از مشکلات و ابتلائات بشری، جهانی شدن اطلاعات و مخابرات و نظایر آن پیش آمد که ما هنوز در مراحل نخستین آن قرار گرفته‌ایم و نتایج و عواقب آن را به دشواری حدس توانیم زد.

دیانت بهائی یگانه مکتب فکری و روحانی در عالم است که به این آینده‌ی دگرگونه و نیز آماده ساختن بشر برای رویارویی با آن، نظر دارد و تعلیماتش معطوف به زندگی در یک دنیای جهانی شده است و اخلاقیات، اصول اقتصادی، نحوه‌ی سازمان بندی جهان و غیر آن را دربردارد.

فراوان بوده‌اند اندیشمندانی که به نو شدن دین در ظهور حضرت بهاءالله و نوسازی جهان و تعالیم آن حضرت توجه کرده و در این مورد صادقانه شهادت داده‌اند. ملکه ماری رومانی در سال ۱۹۲۶ پس از دریافت پیام حضرت بهاءالله از طریق یک خانم روزنامه‌نگار امریکایی به نام میس مارتاروت چنین شهادت داد:^۱ «نوشته‌های بهائی حاوی ندای صلح است و ورای محدودیت مرزها و در فراز همه‌ی تفاوت‌های آداب و عقاید. این آئین، دیانتی است که بر روحانیت الهی باطنی متکی است و بر این حقیقت تکیه دارد که خدا عشق و محبت است. آئین بهائی به ما می‌آموزد که هر کینه‌ای، هر سوءظنی، هر دسیسه‌ای، هر کلام خشنی، حتی هر وطن پرستی مقرون به پرخاش و تعدی، بیرون از قانون اساسی خدا است. اعتقادات خاص یا محدود کننده، تنها صورت ظاهر دین هستند، در حالی که قلب دین با عشق الهی می‌طپد و هیچ قوم و قبیله‌ای و هیچ نژادی را بیگانه نمی‌شناسد.»

پرفسور وامبری مجارستانی در نامه‌ای به تاریخ ۱۹۱۳ خطاب به حضرت عبدالبهاء، فرزند مؤسس دیانت بهائی می‌نویسد: «عالی جنابا! من امیدوارم که آرمان‌ها و مجهودات آن جناب به تاج موفقیت آراسته شود و در هر حال و وضعی به ثمر نشیند، زیرا در ورای این آرمان‌ها و اعمال به آسانی می‌توان رفاه و آسایش ابدی و نیکبختی جهان بشریت را تشخیص داد.»

^۱ عالم بهائی، جلد ۶، ص ۴۵۱

پرفسور جیمز دارمستر که تحقیقات او درباره‌ی تاریخ ایران قبل از اسلام شهرت دارد، در مقاله‌ای به سال ۱۹۲۵ چنین نوشته است: «در طی قرن گذشته شاهد دو تجدید حیات بودیم. یکی در عرصه‌ی ادبیات و دیگری در عرصه‌ی دین. اما در عرصه‌ی دین، نوسازی و تجدید دین که در آئین بابی واقع شد، توجه را به خود جلب می‌کند. آئین بابی از نظر اصول جزمی و اسطوره‌شناسی تازگی ندارد، ولی از نظر اخلاقیات این دین شامل نوعی انقلاب است، زیرا حاوی اخلاقیات جهان غرب است. این دین اصل نجاست را که موجب احداث حائل و مانعی میان مسلمانان و مسیحیان شده، برمی‌دارد و تعدد زوجات را طرد می‌کند و در کار بازسازی خانواده است. مقام مرد را بالا می‌برد و همراه با آن مرتبه‌ی زنان را اعتلاء می‌بخشد. اگر ایران (پرسیا) باید روزی تجدید حیات پیدا کند، بی‌گمان از طریق این آئین جدید خواهد بود.»

لئو تولستوی در نامه‌ای به خانم ایزابل گرینوسکایا به سال ۱۹۰۳ چنین نوشته است: «آئین باب، تا بدان جا که خرافات گذشته را ابطال کرده و افکار اساسی اخوت بشری، برابری انسان‌ها و عشق را ترویج نموده، دارای آینده‌ای درخشان است.»

هلن کلر نابینای شهیر در نامه‌ای خطاب به یک بهائی امریکایی این نکته را که امر بهائی برای خیر عالم و سعادت امم است، تجلیل می‌کند و می‌گوید چنین پیام صلح عمومی بدون تردید دوام خواهد یافت و غلبه خواهد کرد.

این عبارات تنها چند شهادت از صدها شهادتی است که نویسندگان و متفکران عالم درباره‌ی آئین جدید نوشته‌اند و متن آنها را در کتاب عالم بهائی که سابقاً هر دو سال منتشر می‌شد و اینک همه ساله حلیه‌ی طبع می‌پوشد، می‌توان عیناً یافت.

حضرت عبدالبهاء در خطابات خود در اروپا و امریکا، روشن فرموده‌اند که تغیر و تبدل و تحول و انتقال از حالی به حالی از لوازم ذاتیه عالم امکان است و لزوم ذاتی از اشیاء منفک نمی‌شود و نمونه‌ای آن از پی هم آمدن فصول چهارگانه و تتابع روز و شب است که از لوازم ذاتی عالم ارضی است. در عالم انسانی هم این تحول و تجدد لازم ذاتی است و

محققاً پیش خواهد آمد و ظهور حضرت بهاءالله فی الحقیقه بهار روحانی جدیدی است که همه‌ی عالم را تازه خواهد کرد و نظامی نو خواهد بخشید.

باز به فرموده‌ی آن حضرت، فیض الهی مستمر است، انقطاع ندارد و از جمله فیوضات الهی تجدد دین است و اگر حقیقت دین الهی تجدید نشود، ترقی روحانی و ظهور مدنیت الهی و استقرار اخوت عمومی و نجات عالم انسانی مقدور و میسر نخواهد بود.

وقتی سخن از تجدد دین یا تجدید حقیقت دین می‌شود، مراد اصلاح‌گری صوری و جزئی نیست، کافی نیست که فی‌المثل ادعیه‌ی مسیحی به زبان لاتین خوانده شود، یا قوانین فقه اسلامی مورد بازفهمی - به قول یکی از متأخرین - واقع شود، بلکه یک تغییر اساسی در ارکان و اصول، فلسفه، هدف و مقصد دین، ضرورت و لزوم تام دارد تا دین بتواند منشأ تغییرات فرهنگی - اجتماعی و صوری مطلوب در عالم شود. صدها اصلاح‌گر در ادیان گذشته آمده و رفته‌اند و اگر بگوییم، فقط بر اختلافات افزوده‌اند و کاری از پیش نبرده‌اند، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. تنها یک پیامبر یا مظهر ظهور است که می‌تواند به تجدید دین موفق گردد. حکایت، حکایت تغییر اساس و بنیان است، نه تزیین دیوار و ایوان.

آثار بهائی این تحول اساسی را به صراحت پیش‌بینی کرده، چنان که حضرت بهاءالله فرموده‌اند: «زود است، بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد»، یعنی نظم عمومی عالم تغییر اساسی خواهد کرد. اصلاحات جزئی و فرعی در جنبه‌ای یا شأنی از شؤون زندگی کافی نخواهد بود. دگرگونی همه‌جانبه ضرورت خواهد داشت، یعنی تغییر در موازین فرهنگی، در اصول اخلاقی، در بنیادهای اجتماعی، در ارزش‌ها و روش‌های اقتصادی، در عالم سیاست و مملکت‌داری، در همه جا و همه جا.

وقتی از تغییر سخن می‌رود، ناچار عامل زمان مطرح می‌شود، عنصری که نه فقط متفکران، یعنی فلاسفه و علما درباره‌ی آن اندیشه کرده‌اند، بلکه در همه‌ی جامعه‌ها موضوع اعتقادات خاص بوده و به همین مناسبت یونسکو سه کتاب را به زمان و فلاسفه، زمان و علوم و بالأخره زمان و جامعه‌ها اختصاص داده است.

به اجمال این نکته گفتنی است که زمان قبل از تحولات دو قرن نوزدهم و بیستم، دراز مدت و کندگذر بود. چنان که جامعه شناس معاصر ژرژ گوروچ معلوم داشته، هیئت بطلمیوسی زمین را ساکن می‌پنداشت. کندی حرکت را در همه‌ی جلوه‌های زندگی می‌شد دید. سنت‌ها، یعنی یادگار ازمنه‌ی گذشته بر اغلب جامعه‌ها حاکم بود. بعضی چون یونانیان و رومیان و هندوان زمان را دوری می‌انگاشتند، یعنی رجعت پیوسته به نقطه‌ای اول حرکت و حال آن که در اندیشه‌ی یهودی - مسیحی زمان به سوی آخر الزمان موعود، یعنی ملکوت خدا در حرکت بود. اما حرکت، حرکتی بس بطئی بود و حتی در اسلام اندیشه‌ی وقفه، یعنی توقف بر انگاشته‌های قدما لااقل در دین، اکثراً به چشم می‌خورد و خود قرآن گویی اسلام را حتی دین حضرت ابراهیم می‌داند و در نتیجه حرکت سریع به جلو و تطابق با مقتضیات زمان مطرح نیست.

علی هذا مبالغه نیست که بگوییم، دنیای بعد از قرن نوزدهم زمان سریع‌الحرکه و انقلابی و انفجاری را کشف کرد. دنیای مکانیکی از قبل تعیین شده‌ی نیوتن جای خود را به دنیای سیال فیزیک کوانتا و نظریه‌ی نسبیّت انشتین داد و تحول در بیولوژی با داروین و دیگران اصل تبدیل و تغیر را حتی در نوع انسان و انواع جانوران مطرح کرد.

برای تجسم بهتر موضوع، کافی است گفته شود که به قول کارشناسان، شماره‌ی علمایی که در یک زمان در عصر حاضر زندگی و فعالیت دارند، از مجموع علمای سراسر تاریخ گذشته بیشتر است و مقدار اختراعات و اکتشافاتی که در هر دهه صورت می‌گیرد در مقام مقایسه با قرون قبل از سده‌های ۱۹ و ۲۰ چندین برابر فزون‌تر، یعنی هم از لحاظ کمیت و هم از جهت کیفیت.

فی‌الحقیقه تقدیر الهی چنین بوده که ظهور موعود همه‌ی ادیان در چنین زمان انفجاری روی دهد و در حقیقت نوید تغییر بنیادی در همه‌ی احوال و شؤون زندگی فردی و جمعی، صوری و معنوی آدیان باشد. بیانی چند از حضرت بهاء‌الله در الواح آن حضرت، گویای این حقیقت است^۱: «امروز عظیم است، چه که در جمیع کتب به یوم الله معروف.

^۱ منتخباتی از آثار، ص ۱۵

جميع انبيا و اصفيا طالب لقای این یوم بدیع بوده‌اند و همچنین احزاب مختلفه‌ی ارض، و چون آفتاب ظهور از سماء مشیت الهی اشراق نمود، کل منصعق و مدهوش مشاهده گشتند، الأ من شاء الله» و به زبان عربی این آیات روح‌بخش نازل شده^۱: «جَبَدَا هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي فِيهِ تَضَوَّعَتْ نَفَحَاتُ الرَّحْمَنِ فِي الْإِمْكَانِ. جَبَدَا هَذَا الْيَوْمَ الْمُبَارَكِ الَّذِي لَا تُعَادِلُهُ الْقُرُونُ وَالْأَعْصَارُ.» یعنی خوشا این روز که در او بوهای خوش رحمت الهی در عالم هستی برخاسته و خوشا این روز فرخنده که قرون و اعصار با آن مقابله نمی‌کند و با آن برابر نتواند بود. و هم آن حضرت است که در موضع دیگر فرموده: «قطره‌ی این یوم به مثابه‌ی دریا دیده می‌شود و ذره‌ی آن مانند آفتاب».

با اشاره به عبارت خاتم الانبیاء در قرآن، می‌فرمایند: «شکی نبوده و نیست که ایام مظاهر حق [یعنی پیامبران و فرستادگان خدا] جل جلاله به حق منسوب و در مقامی به ایام الله مذکور، ولکن این یوم غیر ایام است. از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود^۲.» باید در پایان سخنانم این نکته را یادآور شوم که پیش‌بینی تغییر بنیادی در اوضاع جهان را حتی نزد متفکران قرن نوزدهم به بعد می‌توان یافت. مارکس و اصحاب او خواستار چنین تحول اساسی و فرمانروایی طبقه‌ی کارگر بر سایر طبقات بودند و از دیدگاه آنان تحول زیربنای اقتصادی و روابط تولید بود که همه‌ی تحولات دیگر را به دنبال می‌آورد.

در نیمه‌ی قرن بیستم سوروکین که در روسیه زاده شده بود و در اوایل زندگی بی‌گمان تحت تأثیر اندیشه‌ی کسانی چون لنین قرار داشت، طی آثاری که بعداً در امریکا به وجود آورد، تحول تمدن را با انتقال از شالوده‌ی حسی و مادی به شالوده‌ی جدید معنوی پیش‌بینی کرد.

در دهه‌ی شصت و هفتاد قرن بیستم حتی اقتصاددانانی چون لئونیتف که به پیش‌بینی علمی آینده پرداختند، متوجه‌ی لزوم تغییر اساسی اقتصاد و پایه‌های آن شدند و ادامه‌ی وضع گذشته را که منجر به نابرابری‌های شدید است، موجه ندانستند. با آن که

^۱ منتخبی از آثار، ص ۱۸

^۲ منتخبی از آثار، ص ۴۷

اصحاب سیاست غالباً دنبال برنامه‌ی اصلاحی محدود در زمان و مکان هستند، اما میان متفکران، کسانی که به اصلاح امور همه‌ی عالم می‌اندیشند، کم نیستند و دیانت بهائی از جمله‌ی آن مکاتب فکری است که این تحول بنیادی را نه فقط به خاطر نفع طبقه‌ای مخصوص، بلکه برای بهبود حال همه‌ی طبقات اجتماع ضروری می‌داند. اصلاح، در بخشی از حیات بشر، مثلاً در قوانین، در نظام اقتصادی، در سیستم مدارس کافی نیست. اصلاح باید سراسر بخش‌ها را شامل گردد.

دیانت بهائی به خلاف برخی از مکاتب که با بدبینی و حتی نومیدی کامل به آینده می‌نگرند، خوش‌بین است و معتقد به آن که همه‌ی تلاطم‌های فعلی مانند التهابات دوره‌ی جوانی و بلوغ، موقت هستند و بشریت لزوماً به دوره‌ی رشد فکری و عقلانی و پختگی و سنجیدگی دوران بزرگسالی خواهد رسید و اضطرابات و تشنجات فعلی از مقوله‌ی امتحاناتی است که موجب تطهیر و تزکیه‌ی عالم و افزایش بیداری و هشیاری برای زندگی بهتر بر پایه‌های صحیح‌تر و متین‌تر خواهد شد.

سخن را با ابیاتی از حافظ که مناسب حال و مقال است، پایان می‌دهم:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
اگر غم لشگر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم
یکی از عقل می‌لافتد، یکی طامات می‌بافتد
بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم
بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه
که از پای خُمت یکسر به حوض کوثر اندازیم

این برنامه هجدهمین و آخرین گفتار در سلسله گفتارهایی^۱ است که حدود یک سال و نیم پیش آغاز کردیم و هدف آن بیان و اثبات این حقیقت بود که آن چه حضرت بهاءالله در تعلیمات آسمانی خود فرموده‌اند، تنها افکاری زیبا و رؤیاهایی دلکش برای بهبود اوضاع جهان نیست، بلکه چون بر مشیت الهی متکی است، متدرجاً در سراسر جهان در حال تحقق و تشکل است. به این قرار، دیری برنخواهد آمد که نقشه‌ی الهی آن حضرت در اصلاح بنیادی امور جهان، به طور کامل مجری گردد و عالم را به سوی مدینه‌ی فاضله، یعنی ملکوت زمینی که موعود همه‌ی کتب مقدسه‌ی گذشته است، سوق دهد.

^۱ مؤلف از تکرار بعضی مطالب که در حین سخنرانی‌های گاه‌گاهی اجتناب ناپذیر است عذر می‌طلبد و چون برای تقلیل حجم کتاب از آوردن تفصیل منابع و مأخذ پرهیز شد در این مورد هم عذر خواهی هست.